انتشارات مجازی افغان ها

ما همه «افغان» استیم!

اپاگانه = اپوکین = اپگان = افغان

نوشته ی مصطفی عمرزی

Ketabton.com

به سلسله ی تنقید، توبیخ و هجو خائنان، مجوسان و مزدوران بیگانه

بهار ۱۳۹۹ش

ketabton.com - The Digital Library

به نام آفریده گار بی همتا

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ما همه «افغان» استیم!

(ضد افغان ستیزان)

مصطفی عمرزی

ketabton.com - The Digital Library

مشخصات کتاب

نام: ما همه «افغان» استیم!
(ضد افغان ستیزان)
نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۲۴۳
نوبت چاپ: اول
ناشر: انتشارات مجازی افغان ها
سال: ۱۳۹۹ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

ketabton.com - The Digital Library

در این کتاب:

۱- ما همه «افغان» استیم!.....۱
۲- اتحاد افغان ها.....۸
۳- آرمان شهر کاذب.....۱۹
۴- افشای افتضاح دیگر.....۵۶
۵- آلزایمر در تنقید تاریخ.....۷۰
۶- تزویرشناسی مخالفان.....۸۳
۷- حماسه ی رادمردان نامعلوم.....۸۸
۸- در پُشت حصار.....۹۹
۹- در مسیر بربادی.....۱۱۱
۱۰- دزد ناشی که به کاهدان زده بود.....۱۲۶
۱۱- روی سیاه این شاعر.....۱۳۶
۱۲- عذاب وجدان.....۱۵۲
۱۳- کمی بخندیم!.....۱۶۱
۱۴- منطق مجوس.....۱۷۵
۱۵- هر دم از این باغ!.....۲۱۸
۱۶- معرفی مصطفی عمرزی.....۲۳۹

ketabton.com - The Digital Library

- ما همه «افغان» استیم!

- (مقدمه)

در کشوری که حیثیت ما با نام نامی «افغان»، توام شده است، شاید نیاز زیادی نداشته باشیم تا اصرار به تذکار آن، همیشه مستمر باشد. به لحاظ تاریخی، این نام شکوهمند که به معانی دلاور، شجاع، سوارکار و اوصاف شهامت و جرات به کار رفته، تا دو هزار سال، بخشی از مردم آسیا را تعریف کرده است. زیر عنوان کتاب، درج ترادفات تاریخی نام افغان(اپاگانه= اپوکین= اپگان= افغان) تاریخ تطور این کلمه ی مقدس را تعریف می کند.

در آثار چینیان، هندوان و ایلامیان، نام افغان در زبان های مختلف را محرز کرده اند. تلفظ افغان پس از ورود دین مقدس اسلام و فرهنگ غنی عربی، معمول شده است. در این رابطه، کتاب جامع «حقیقت خورشید» از گردآوری های این قلم، توضحیات کافی دارد.

حرف در این است که چرا ناگزیر شده ایم از اصلی دفاع کنیم که شهرت جهانی ماست. سوگمندانه در تقاطع منافع کشور های دیگر، چهل سال پسین کشور ما در زمینه ی های مختلف عداوت، تحلیل رفته است. در این میان، خوانش غلط و مغرضانه ی همسایه گان از هویت و تاریخ ما، فشار های مضاعف وارد کرده اند/ می کنند تا با حذف ستر مردم افغانستان(افغان) آنان در چهار راه درمانده گی، به کشور هایی مایل شوند که زمینه ی فارسیسم آن، بزرگ نمایی می شود.

تاریخ ستمی گری در افغانستان، انباشته از اغراض فارسیسم است. بقایای ناقلین سمرقند و بخارا که از درک روابط بومی- قومی مردم ما عاجز آمده بودند، بر اساس اصل پشتون ستیزی، افغان ستیزی را باب

ketabton.com - The Digital Library

کرده اند. عیناً شبیه شوونیستان فارس که به نام عرب، اسلام را می کوبند.

تجاوز شوروی به افغانستان، روند افغان ستیزی را تسریع کرد. این سرعت در کنار مشروعیت اغلاط تاریخی که در رسمیات ما باب کرده اند(آریایی، خراسانی و فارسی) به فرهنگ سازی های زننده ی داخلی نیز مبدل شده اند که از درون، ما را تخریب می کنند. یکی از پا به لب گور رسیده گان مجوس(رسول رهین) در یک بحث «تلویزیون یک» در برابر استاد حبیب الله رفیع، با چشم سپیدی، از خدماتی یادآوری کرد که گویا هیچ کس به اندازه ی تاجکان، به این کشور، خدمت نکرده است! چنین دیده درایی اگر با تواریخ سقوی نفی می شود و موقعیت اجتماعی آن اقلیت قومی با شهرت دهقان، به هیچ کجای تمدن تاریخی نمی رسد، بیشتر به اثر توهم جعلیات تاریخی ست. در همان بحث، یک دخترک که باید برایش دیکته شده باشد، در جمع تعداد زیاد افراد اقوام دیگر که دیده درایی شوونیست تاجک را ناآگاهانه یا مغرضانه، نادیده گرفتند، بحث را کش داد و افزود که باید مسئله ی هویت سازی ملی را درون گرا بسازند! اگر یک حکومت با حیثیت و مقتدر می داشتیم، هر دوی آن دو زبون باید از پا، آویخته می شدند، زیرا نادیده گرفتن قوم تاریخ ساز پشتون با اکثریت تاریخ گذار آن با چنین گستاخی، پلشتی و زشتی، اگر تحت تاثیر القاآت تواریخ جعلی و مبتذل آریایی، خراسانی و فارسی نباشد و اگر دیکته ی دیگران هم در کار نباشد، محال است به تفکراتی مجال دهد که بتوان بر اساس آن ها افغان ستیزی تاریخی، راه انداخت.

جای افسوس در این است که در همان بحث، هیچ کس از استاد رفیع، نپرسید که شما، به خصوص پشتون ها که چند درجن عالم و دانشمند در عرصه ی تواریخ جعلی آریایی، خراسانی و فارسی دارید و از این حیث، شوونیستان تاجک و فارس را در افغانستان تایید، هار و عار

ketabton.com - The Digital Library

ساخته اید تا توسط ابزار شان، خودتـان را مسـخره و مشـروعیت تـان را زیر سوال ببرند، چند کتاب مستقل و جامع در رابطه به هویت ملی افغان و عمـق تـاریخی آن نگاشـته ایـد تـا حـداقل یـک مـورد کاندیـدای اکادمیسین یا پوهاند مسایل افغان نیز می داشتیم!

درگیری فرهنگی افزون بـر درگیـری سیاسـی، بـه خصـوص در سـالیان اخیر که زیر فشار جامعه ی بین المللی و طرف هـای متخاصـم داخلـی، بیش از همه از دست آوری های تاریخی افغانسـتان محاصـر، دور شـده ایم، لابی گری های افغان ستیزان که بخشی با حمایت و شراکت افـراد حکومت های ائتلافی کرزی و غنـی، حتـی فرامـرزی شـدند، نـوعی از همنوایی با خارجیان را نیز ایجاد کرده اند.

دو سال قبل در سال ۱۳۹۷ش کتابی به نام «ما همه افغـان نیسـتیم!»، وارد بازار شد که با مجوز وزارت اطلاعات و فرهنگ(سریال نمبـر/ شـابک) همه را حیران ساخت. این کتاب، هنگام سرپرستی خانم حسینه صـافی، منتشر شده است؛ هرچند ظاهراً منع شده بود، اما بعداً چنانی که مـن آن را به نـام «منطـق مجـوس» نقـد کـردم و ایـن تـوبیخ، مسـوولان وزارت اطلاعات و فرهنگ را نیز به تکـاپو انـداخت تـا وانمـود کننـد ناراحـت استند، آقای سعید که مسوول انتشارات سعید و ناشر کتاب مبتذل یـک وطندار پنجشیری- تاجکش است، با تمسخر در یک مصاحبه با بی بـی سی دری گفت: پس از آن که کتـاب را بـا مجـوز وزارت اطلاعـات و فرهنگ نشر کردیم، البته تا زمان نقد من، او را احضار نکرده بودند.

من در این کتـاب در مجموعـه نوشـته هـای مختلتـف آن، سـراغ افغـان ستیزان رفته ام. بنا بر این، بی نیاز حتی به تلویح بـه آن هـا، مـی خـواهم بگویم که آن چه این کتـاب را در شـکل کتـاب افغـان سـتیزان، امـا بـا محتوای ضد آن ها ارائه کـرده، در حـالی کـه روی منطـق نبایـد خـالی ماندن موضع ما استوار است، تاکید مـی کنـد کـه گنـده گـی مجوسـان افغان ستیز، بخشی به ناراحتی یا اغراض دوستان خارجی مـا از شـیوه ی

ketabton.com - The Digital Library

حکومتداری دالرخوران دو تابعیته ی خود ما نیز مرتبط می شود که افزون بر تحمیل گند تنظیمی ها، در شراکت های ناروای تجاری، تنظیم سالاری ها را به قدری وسعت دادند که در آخرین نمونه ی فقر سیاسی آن، امرالله صالح فارسیست با عدم ثبوت حتی ده رای برای غنی، معاونیت ریاست جمهوری کسی را به دست آورد که در حدود بیست سال، افزون بر سلفش، همیشه از لطف قوم پشتون خورده اند، اما از کیسه ی آنان به کسانی بخشیده اند/ می بخشند که در داخل حکومت، شبیه به اصطلاح مارشال فهیم، تمام سعی شان، به خاک سیاه کشاندن قوم پشتون بود. باز هم می گویم کلپ صوتی آن خاین ملی را بار ها بشنوید که چه گونه در سمت معاونیت اول کرزی، اما با افتخار می گفت که درایت ما این بود که جنگ را به مناطق پشتون نشین کشاندیم.

می پندارم لابی گری های تعداد زیاد افغان ستیزان شریک حکومت های کرزی و غنی در خارج، به قدری روی خارجیان، اثر کرده اند تا با چراغ های سبز به آنان، عرصه ی گند رسانه یی یا به اصطلاح آزادی بیان را در اختیار شان قرار دهند تا در کشوری افغان ستیزی کنند که در بستر رسمیات فرهنگی آن، افغان ستیزی به نام تواریخ آریانایی، خراسانی و فارسی، از قبل روی اذهان مردم ما تاثیر منفی وارد می کند. همین که از محاضر درس دولتی، فارغ شوند، به راحتی به جرگه ی افغان ستیزان می پیوندند.

من در این زمینه، کتاب ها و نوشته های زیادی دارم که اگر عرصه ی نصابی کشور را از اباطیل آریایی، خراسانی و فارسی پاک نکنیم که در واقع با آن چه از آن ها برداشت می شود، هیچ سنخیتی هم ندارند، مُعضل باور های ملی ما هرگز حل نمی شود.

ستمی گری بر اساس تواریخ قبل از افغانستان، نضج گرفته است. دلیل آنان این است که اگر چنانی که در تواریخ نصابی، بهشت های قبل از

ketabton.com - The Digital Library

حضور رسمی پشتون ها تالیف کرده اند، درست باشند، به قول خودشان نباید کشور را به نام قومی مصادره کرد که با دور زدن از تمام دست آور های آنان، ما را با افتخار به کارنامه های چنگیزخان و تیمور لنگ نیز وصل می کنند؛ بی این که توحش و ویرانگری های آنان را که در جهان کمتر مثال دارند، لحاظ کنند.

این درست است که اگر اُبهت سیاسی می داشتیم، کار امثال سعید ها و محمدی ها به جایی نمی رسید که جرات کنند با توهین به یک قوم بزرگ، کار فرهنگی کنند، اما خالی ماندن عرصه ی نقد، حتی اگر با قدرت سیاسی نیز جلوگیری کنیم، مقال افغان ستیزی را مدام می سازد. من با وقوف و باور به این نکته، تا جایی که استطاعت داشته ام، کوشیده ام خون با خون، شسته شود. این منطق تقاص، به قدری موثر بود که با تنقیدات گسترده و به موقع که شامل نشر و معرفی ده ها کتاب موثر تاریخی اند، محور دیگری نیز در کشور ما شکل خواهد گرفت(موضع فکری این قلم) که انشاءالله طی ۵ یا ۱۰ سال آینده با راه یافتن کامل به اذهان، حوزه ها، گفت و گو ها، نصاب و رسمیات ما، دیگر مقوله های افغان ستیز، چنانی که با کتاب «ما همه افغان نیستیم!» راه انداختن و منطق آن روی باستانگرایی های مذموم و جعلی استوار است، مجال تبارز نخواهند یافت. یعنی مردم ما با وقوف از سوء برداشت ها و جعلیات، در حالی که ارزش های افغانستان معاصر را با دولتداری های مدرن، دست آورد های عمرانی، انکشافی، رسانه یی و فرهنگی، چنانی که تا قبل از هفت ثور بودند، ترجیح خواهند داد، با رعایت آن ها در واحد سیاسی کشور، این ایده ها محکم تر می شود که با قطع رابطه با گذشته هایی که در واقع با نبود جیوپولیتیک، منطقاً مثلاً نمی توانیم ملای بلخی را در حالی منسوب به خود کنیم که او، هیچ کشوری را به نام هویت سیاسی اش نمی شاسند. وی یک ملای

ketabton.com - The Digital Library

متصوف زاده ی خوارزم بود که رهگذر افغانستان مـی شـود و بـالاخره در روم، می میرد.
اما در رابطه به این کتاب! چنانی که خواننده ی افغان، مشاهده می کند، منظورم جهت پاسخگویی به افغان ستیزان، روی کُل جوانـب، متمرکـز می باشد. چون برای اولین بار کراهت افغان ستیزی به جایی رسید که با نشر کتاب تبارز کرد و این منظر با سهولت های مجازی، فرامرزی شده است، فکر کردم حتی در پاسخ به شکل آن نیز باید پاسخ داشته باشـیم. هرازگاهی که کسی بخواهد کتاب سـخیف افغـان سـتیزان را جسـت و جو کند، کار من نیـز بـا عـین شـکل، امـا در دفـاع از حیثیـت مـا، جلـو چشمانش، ثابت می شود.
در دنیای مجازی، جست و جو ها همیشه نزدیـک تـرین شـباهت هـا را بروز می کنند. مثلاً اگـر در مـورد عبـداللطیف پـدرام، تحقیـق مجـازی داشته باشید، افزون بر وصفی که از سوی شماری همانند خـودش شـده است، شاهد هزاران هجو افرادی نیز می شوید که گاه حتی به اندازه ی تنفر از سگ دیوانه نیز او را فحش و دشنام داده اند.
در کتاب «ما همه افغان استیم!»، آن پرداخته هـای مـرا مـی خوانیـد کـه همه را به سلسله ی تنقید، توبیخ و هجو دشمنان مـا بـه موقـع و بـا تاییـد بزرگان، با استطاعت تاریخی، ادبی و تحقیقی نوشـته ام. ایـن مـامول بـه قدری عالی و موثر برآمد که خود به یک مکتب کلان دفـاع از طـرف های ما، به خصوص از پشتون ها مبدل شده است؛ هرچند دسترسـی بـه کُل نوشته هایم در فضای مجازی، ناممکن نیست، اما تصنیف آن ها در کتاب ها که جزو میراث فرهنگی این کشور نیز به شمار خواهند رفـت، از مدتی ست که مرا تشویق کرده اند آن ها را غرض استفاده ی بهینه و مـنظم درآورم. بنـا بـر ایـن، کتـابی سـاختن آن هـا بسـیار مهـم شـد. خوشبختانه تصـنیف آن هـا بـه لحـاظ محتـوا، حربـه ی دیگـر اسـت تـا همچنان افغان ستیزان را رسوا و مجازات کنیم.

ketabton.com - The Digital Library

صرف نظر از همه، آن چه بایسته است بسیار مراعات کنیم و مواظب باشیم، پاسخ های به موقع اند. در عصر ما، اپدیت زود به زود و دسترسی سهل به منابع، ده چند گذشته، می توانند موثر و مضر باشند. این درست است که متاسفانه کار فرهنگی ما پول ندارد و فرهنگیان افغان، حتی با شایسته گی و درخشنده گی قلم هم چیز زیادی برای تامین زنده گی خویش از این طریق ندارند که نباید چنین بماند، اما از درک قلم رایگان صلاح افغان ها، اجازه ندهیم گند فرهنگ سازی های افغان ستیز، به قدری زیاد شود که با کُل عدم اهمیت به آن، وقتی می بینیم روی روحیه ی مردم، تاثیر می گذارد تا عزت نفس خود را از دست دهند که گویا به راستی کم اند، با این لحاظ، خود در شمار افغان هایی بایستیم که وقتی با صلابت و صلاحیت، جواب افغان ستیزان مزدور را می دهیم، اعتماد به نفس ما به عزت نفس، مبدل می شود.
جای خالی فرهنگ سازی های موثر و به موقع، به عداوت های بیشتر، همچنان میدان می دهند. اگر این کتاب را در پاسخ به خیانت ملی چند دون و حقیر، آماده نکرده بودم، شاید منظور شان با سخافت و ضعف منطق نیز برآورده می شد. حتی اگر به ناچیزترین مسایل هم پاسخ نداشته باشیم، بزرگ و مهم می شوند.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۹/۲/۲۲ش
کابل- افغانستان

ketabton.com - The Digital Library

- **اتحاد افغان ها**
- (بحران هویت ملی نداریم)

فرع ایجاد شده به اثر بحث های گمراه کننده و تبلیغات بیگانه، شماری را که به گونه ای فقر فرهنگی دارند، به زحمت انداخته است. از نمونه های صوتی- تصویری تا کتب و نشرات دنیای مجازی، تحلیل و تفسیر هویت ملی، در انواع ادبی تا مکتب های پست سیاسی، در جامعه ای که به اعتراف اکثریت، اکثریت روستایی ست و دیوار حایل آن میان مفاهیم شهری و روستایی، حقیقت مخالفان مسلح و ظاهرپوشان تنظیمی داخل سیستم می شود، مسخره تر از همه، دچار تحلیل مدرنیته ی هویت ملی شده است.

مفاهیم شهروندی، فعال مدنی و مزایای شهرنشینی در شهر هایی که با پروژه های یک بار مصرف، به عمرانات قبل از هفت ثور، عقب نشینی می کنند و به جای اصل، اغراض بحران طولانی در جلد مکتب ها و اندیشه ها صادر می شوند، عناوین مغرضانه ی گویا بحران هویت ملی، سوژه یابی برای فشار سیاسی شده اند.

مخالفان داخلی نظام که حالا در جلد بقایای تنظیم های جهادی نیز حامی دارند، می دانند که راه اندازی و تنازع در این مسئله(هویت ملی) نه فقط حساس است، بل کتمان و طرد آن از سوی گروه های بسیار کوچک، می تواند بهانه برای تداوم باج گیری ها شود.

هرچند اصرار ما در کنار گذاشتن منکران هویت سیاسی یا ملی، موضع تایید اتباع درجه دوم است، اما در هرج و مرج کنونی و مخالفت بخش عمده ی نیرو های سنتی حامی افغانیت که در اجتماع مخالفان مسلح نیز اند با نظامی که سراپا از ائتلاف فاسدان ساختند، پیگرد قانونی را کند می سازد. با این وجود، ارجحیت فرهنگ سازی های موثر، به معنی

ketabton.com - The Digital Library

تحفظ هویت ملی که با ثقلت چند قرن اخیر، جا افتاده، از بایسته هایی ست که در زمان پاسخ های به موقع، نباید فراموش کنیم.
در سلسله ی سوژه یابی های سیاسی، حتی چند عنوان کتاب را بروز کردند که بیشتر با ماهیت منفی، اما برای ذهنیت دهی عامه، طراحی می شوند.
در حالی که واکنش های سریع منفی، مشکوک اند، طرح های به اصطلاح مُدرن هویت ملی که با شبیه سازی از مُدل های غربی ارائه می شوند، بحث مدرنیته ی هویت ملی در افغانستان را به تناقصی شبیه می سازند که در زمینه ی جنگ زده، عقب نگه داشته شده، بحرانی و روستایی، با تضاد برداشت های سنتی نیز تقابل می کنند.
طرح های گویا مُدرن هویت که با تجربه در زمینه ی فرهنگی مردمان و اقوام دیگر صورت می گیرند، ناچیزتر از مُدل دیموکراسی وارداتی ای اند که با عدم درک از وضعیت فرهنگی مردم، عملاً به معنی مفاهیم بیگانه، تلقی می شوند.
برخورد مردم با نمونه هایی که در شهر ها و بازار ها ظاهر شدند و پس از مدتی با لباس های نیمه برهنه، تابعیت کشور های دیگر را به دست می آورند، یا نقش مخرب بخشی از جامعه ی به اصطلاح فکری و باسواد که با تردید مردم، مواجه شده اند، زیرا از کودتای هفت ثور تا نابسامانی های کنونی، به تعبیری که رییس جمهور غنی به کار بُرده، نفس بُریده ی مردم از ناکامی های سیاستگران باسواد، مُدل های سنتی و جا افتیده ی ستر هویت و فرهنگ را از وزنه و کارایی بیشتر، بهره مند ساخته اند.
عطف این مقال، روی بحث هایی می چرخد که با ایجاد تردید و شک، به روحیات مردم آسیب می زنند. بدبختانه تمام مُدل های سیاسی مطرح که در ۱۷ سال اخیر، تحمیل، تورید یا سفارش می شدند، آسیب هایی را بیشتر ساخته اند که با طرح مسایل مهم از سوی به اصطلاح

ketabton.com - The Digital Library

کارشناسان باسواد، شاید ارزش کمتر از وعظ روحانی ای داشته باشند که از فراز منبر، اما افغانیت را متمم مهم امت محوری این جغرافیا می داند.

درک عامه ی افغان ها از بحث های به اصطلاح مُدرن، اصلاحی یا روشنگر، درک عملکرد گروهکی ست که با وابسته گی بخش بزرگ بدنه ی باسواد در سود و زیان های طرف بودن، اهمیت نسخه های جا افتاده را بیشتر ساخته اند.

در حالی که جا افتاده گی جهانی هویت ملی و نام افغانستان، از تحلیل شباهت هایی نیز مستفید می شود که نام کنونی کشور با مُدل ملی، هرچند در جغرافیا های دیگر هم کم نیستند کشور هایی که منشه از یک هویت و یک آدرس خاص دارند، اما مفاهیم مدنی، شهروندی و برابری با نخبه گانی که با دید اومانیستی، تحلیل می کنند، آسیب های حذف هویت قومی را طرد کرده اند.

جالب است که طرح های گویا بحران هویت ملی در بحث مُدرنیته، بیشتر با مفاهیمی به همراه می شوند که توسعه ی شهرنشینی و عدالت اجتماعی، نیاز به آدرس های قومی را مرتفع می سازند، اما در مُدل هایی که در نقد هویت ملی در این جا مطرح می شوند، گرایش های قومی، عقب تمام تحاریفی قرار دارند که به گونه ای با دنبال کردن بحث حذف هویت ملی، اما از نسخه های جعلی، توجیه می سازند تا در متن ادعای آنان توجه کنیم وقتی مدرنیته ی کنونی، مرزبندی های قومی را می شکند، چرا یک مُدل عتیقه همانند خراسان، وصله و پینه می شود؟

اگر افغانستان با تمام تجربیات مدنی بیش از یک قرن اخیر، سنتی تلقی شود، آیا خراسان یا به تمسخر مردم خر-آسان، با تمام ابهامات تاریخی، می تواند یک مُدل نو مدنی، تلقی شود؟

ketabton.com - The Digital Library

خراسان تاریخی، مجموعه ای از عقب مانده ترین برداشت های فرهنگی، از شاه پرستی های مذموم شاهنامه یی تا وضعیت اسفبار توده هایی بود که در آن جغرافیای نامشخص، جنده گی زنده گی عتیقه و فلاکت های گذشته را تجربه می کردند و خوانش و روایت بیش از یک مُدل نامشخص و کهنه را ندارند.

تغییر نام ها، ابتدایی ترین برداشت از مفاهیم عدالت اجتماعی ست. در مُدل های غربی با کاستن از مسئله ی قوم، به عدالت اجتماعی می رسند. در حالی که طرح های افغان ستیز کنونی، طرح تعویض را با حذف قوم بزرگ، دنبال می کنند. در این مُدل، در حالی که حقوق میلیون ها مردم، مساوی به کمترین ها می شود، اصل برابری شهروندی در نبود زمینه های کلان شهری، چیزی جز چرندیات مطرح نیست که شماری در کتابخانه ها یا دنیای مجازی، به راه انداخته اند.

وقتی شباهت های کُلی دیدگاه های به اصطلاح مُدرن اجتماعی ما دیده نمی شوند، طرح مدرنیته به نام بحران هویت ملی، بحران زایی برای دور کردن مردم می شود.

به باور عام، افغانستان با گذر از چند قرن اخیر، هویت ملی افغان را در میان مردم ما استحاله کرده است. افغان بودن، خودشناسی سیاسی مردم این کشور می باشد. این هویت که وجاهت جهانی دارد، نبایستی جزو طرح های اغراض، وارد بحث های کذایی تغییر شود. می دانیم که سوژه یابی و سوژه سازی در این مورد، مغرضانه است، اما در بخشی از واقعیت جهان سوم در این جا، تامین مطلوبات مردم، بیشتر در دغدغه های اقتصادی تمرکز می کند.

شاید مخالفان هویت ملی، در توجیه گویا بحران هویت ملی، بی خریطه نباشند، اما شبیه سازی از نسخه های خارجی، از هفت ثور تا کنون، کمتر نتیجه داده است.

ketabton.com - The Digital Library

در بحران طولانی کشور، توامیت برداشت ها و گرایش های قومی، حزبی و جناحی، مدعای بی پیرایش برجا نمی گذارند تا بر اساس نفس مسئله، به مفاهیمی رو آوریم که اگر در واقعیت روستایی، جنگ زده و سنتی افغانستان، مطرح می شوند، بیش از کلیشه ها و تکرار سخنانی می باشند که در نمونه های زبان به اصطلاح ادبی مخالفان، همیشه با تکرار ملال از چند اندیشمند و فیلسوف خارجی، توام می شوند: ساموئیل هانتینگتون چنین گفت. ژان ژاک روسو معتقد بود. ماکس وبر و هیگل، چنین فکر می کردند.

تنقید تاریخی مکتب ها و گرایش های فلسفی و سیاسی، به ویژه به عوارض منفی ناشی از اندیشه هایی اشاره می کند که مدینه ی فاضله ی افلاطون یا دنیای حقوقی روسو، نه فقط در شرایط خاص جغرافیایی شکل گرفته اند، بل تاثیرات فرهنگ ها، مذاهب و اقوام، مُدل های آنان را از کارایی جهانی، بیرون می کنند.

تجربه ی نظام سازی روسیه با پوتین، این کشور را که با بوریس یلتسین در گرداب دیموکراسی مُدل غربی غرق می شد، دوباره احیا می کند. نمونه ی کشور های اروپایی با ساختار های شاهی یا مُدل امریکایی و هندی، هرکدام بر اساس خوانش و شناخت عمیق فرهنگ ها، مردمان، باور ها و طبیعت، شکل گرفته اند. در این میان، فقط مفاهیم کُلی، عوض نمی شوند، اما پوشش آن ها، منطقی ست که باید در تجربه ی حکومتداری در یک کشور مسلمان و مسیحی، به عامه ی آرا و باور های مردم، احترام گذاشت.

در جوامع اسلامی، پذیرش تمایلات همجنس، اگر از منطق طبابت، دور شود، هرگز پذیرفته نمی شود؛ زیرا خلاف مُدل غربی، آن را انحراف و باعث تخریش اجتماعی می دانند. این باور، اما در مُدل غربی، با توجیه تامین امنیت روانی، تعمیم می یابد.

ketabton.com - The Digital Library

جامعه ی سنتی افغانستان، حتی در مُدل های مدنی، هویت ملی کنونی را جزو امنیت روانی، حقوق سیاسی و جا افتاده گی مذهبی و جهانی می داند.

تا زمانی که شاهد تحرک قابل ملاحظه یا آرای کُل جمعیت نباشیم، محاسبه ی مخالفت های چند صدنفری یا دعاوی رسانه یی- فرهنگی گروهک ها، ریشخندتر از مُدل های کاپی پیست خارجی به نام مدرنیته و مفاهیم نو شهروندی و عدالت اجتماعی اند.

شرح تصاویر:

مثال هایی از هزاران واکنش مثبت مردم ما به تایید هویت ملی/ افغان.

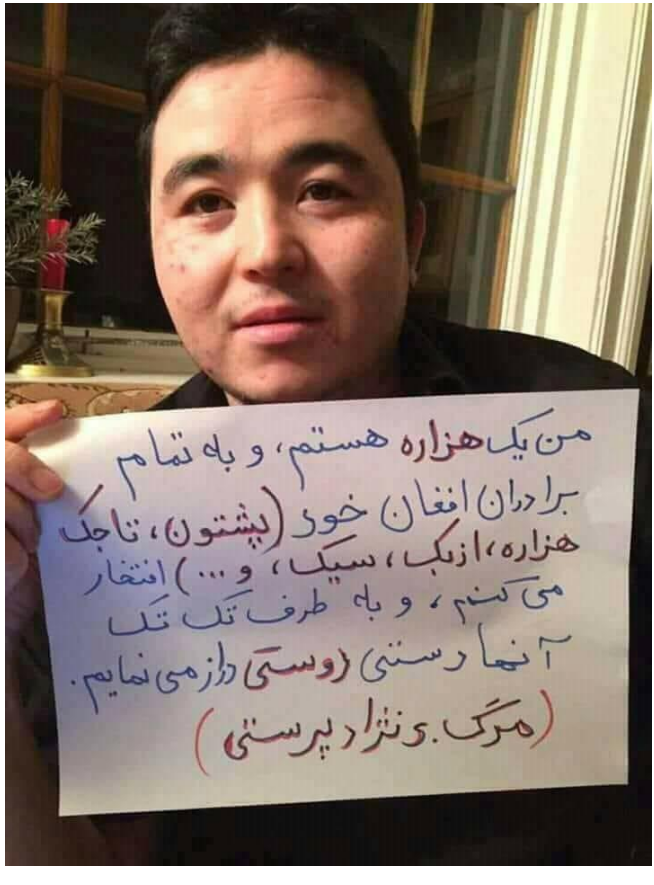

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

- آرمان شهر کاذب

شکست توهم اشتراکات فرهنگی، زمانی تشدید می شود که از واحد های سیاسی، عبور می کنیم. به گونه ی مثال، نوع برخورد زشت با مهاجران افغان در ایران، بدون تفکیک این که بعضی به اصطلاح فارسی زبان اند و به تشیع باور دارند، حقایق دیگری را جلو ما قرار می دهند که با شکل گیری کشور ها، هویت های جدید که بسیار حقوقی و قانونی تعریف می شوند، خط های فاصل اند که بر اساس آن ها، کلیت های متجانس، شکسته شده اند.

ما از زمان تقابل جدید فرهنگی، به خصوص با همسایه ی غربی که با تحول حاکمیت پهلوی توام بود، با خوانش نوی نیز مواجه شدیم که هرچند مقوله ی سیاسی آن(هویت ایرانی) برای هیچ افغان ستیز مایل به ایران، وقعی نمی گذارد، اما با ایجاد ذهنیت های مخرب، ستون پنجم می شود و در زمینه ی آن، گاه بی نیاز از حمایت مالی و نظامی، امیال بیگانه را فراهم می کند. به این دلیل، توجیه اشتراکات به نام کار فرهنگی، آسان ترین راه نفوذ در اندیشه ی جامعه ی افغانی بود/ است.

در سالیان اخیر، افزون بر نیاز های فرهنگی که خود باعث جذب ایده های بیگانه می شوند، صدور نشریات فارسی، به فارس زده گی هایی انجامیده است که وقتی بازی های سیاسی انحنا می یابند، کینه ورزی- شماری را وامی دارد با گرایش به بیگانه، به راحتی از ظن خیانت بگریزند، زیرا توجیه اشتراکات فرهنگی، به نام همزبان و همدین و همسایه، صبغه ی سیاسی را تحت شعاع قرار می دهد.

ما در نمونه ی ستیز و ناگزیری های تقابل با ایران، در حالی که نیازمند ایجاد مرکزیت قوی سیاسی استیم، تا نه فقط از شان و تاریخ خویش دفاع کنیم، بل مسوولیت داریم در قبال اقوامی نیز عمل کنیم که در شعاع فارسیسم، عمداً تحریف و گاه حذف شده اند.

ketabton.com - The Digital Library

آن چه به نام عناصر فرهنگی یاد می شوند، بدون شک عناصر مُخل سیاسی نیز اند. این آشکارایی شاید تعدادی را جری کند تا پیوند های خویش در تراژیدی دیورند را اغماض کنیم، اما یاد ما نرود که در آن قضیه که با دیگر همسایه گان نمونه ندارد، عمد بُرش سیاسی، مردم را در حالی از هم جدا کرده است که روابط آنان تنها به نام اشتراکات فرهنگی، توجیه نمی شود. مردمانی که بر اساس خط دیورند، جبراً جدا ساخته شدند، نزدیکترین پیوند های خانواده گی و قومی داشتند/ دارند. واحد های سیاسی کنونی، با عوامل مختلف تاریخی، ایجاد شده اند. شاید در هیچ کشوری مردمانی را نیابید که فقط از یک رنگ و یک تبار باشند، اما تنوع فرهنگی یا عادت آن، به برعکس هایی انجامیده است که اگر اغراض سیاسی را از آن ها منفی نکنیم، شناخت شان آسان نیست.

در ایران که تا صد سال قبل، کاملاً یک کشور ترکی با ساختار فدرالی بود، تحول انگلیسی، پدیده ی بسیار مجهولی به نام فارس را زاد. پس از تحول انقلاب اسلامی، حاکمیت پهلوی با ماهیت فارسی، از میان رفت، اما میراث فرهنگی آن که با حمایت های همه جانبه ی استعماری توام بود، نظام اسلامی مردم ایران را که از سوی جامعه ی اکثریت عرب(شش میلیون سادات اهل تشیع) اداره می شود، چنان در بر گرفته است که ایرانیسم و فارسیسم، به دست آویز های بالقوه ی ولایت فقیه نیز تبدیل شده اند. پس از سقوط نظام پهلوی، افزون بر فارسیسم و ایرانیسم، تشیع هم ضمیمه ی تعدی سیاسی، به شوونیسم فارسی کمک می کند.

در افغانستان ما، عناصر وابسته به ایران، تنها افراد و گروه هایی نیستند که به اصطلاح تاجک، شمرده می شوند. یک بخش بزرگ قشر روحانی شیعه که حتی پشتون و ترک دارد، به گونه ای باعث شده اند هرج و مرج اجتماعی افغان ها بیشتر شود. به هر حال، تاثیر فرهنگی

ketabton.com - The Digital Library

تقویت شده از سوی استعمار با استحاله های عجیب، مقوله ی فارسیس را بسیار پیچیده می سازد.

«اما قوم وحشی سلجوقیان، از همه نظر، رسوم خاص خود را داشتند؛ حتی اسم های عجیب و غریب ترکی ایشان از قبیل طغرل و چغری، جلب نظر می کند. آنان در آغاز، توجه چندانی به مسائل معنوی و فرهنگی، مبذول نمی کردند. پادشاه بزرگی چون سنجر حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت.» (سبک شناسی نثر، سیروس شمیسا، انتشارات میترا، چاپ دوازدهم، تهران، سال ۱۳۸۷ش، ص ۴۷)

می دانیم که اکثر بنیانگذاران شوونیسم فارس در ایران، ترک تبار اند. محمود افشار یزدی، کسرویی و امثالهم، هرچند سال ها پس از زمان خودشان، مانقورد هایی شمرده می شوند که جامعه ی کنونی ترکان ایران از آنان به نفرت یاد می کنند، اما همان نمونه ها هنوز به خلط اشتباهاتی می افزایند که وقتی ادعای فارسیسم را از یک غیر فارس درمی یابیم، تشخیص درست مُعضل که به تبیین سیاسی برسد، بعضی را غافل می سازد.

«افغانستان، دارای ساختار سیاسی خاصی شد که معرف تمام خصوصیات آن نبود و ناچار با توسل به زور و تحکیم حاکمیت گروهی از مردم خود، به نوعی از استمرار روی آورد. سرانجام این ساختار چون نتوانست از درون تحول بیابد، به سبب عدم تحرک به موقع نیرو های داخلی، بر اثر دخالت نیرو های بیگانه درهم فرو ریخت. از این رو این کشور در موقعیتی دشوار قرار گرفت که وضع حاضر را باید ناشی از آن دانست. نیرو های روسیه که در اصل به قصد وابسته گردانیدن و حتی تجزیه ی این کشور، وارد آن شدند، در عمل برخلاف هدف آغازین خود، واحد سیاسی افغانستان را وارد عصر تشکیل کشور- ملت ساختند. ساختار سیاسی خاص افغانستان که با اتکاء به قوم پشتون شکل گرفته بود و مدت ها بود که شکننده می

ketabton.com - The Digital Library

نمود، نتوانست از دوام برخوردار گردد و بالاخره درهم فروریخت. روس ها نیز گرچه نقشه های پیچیده ای برای افغانستان در سر می پروراندند، در آغاز می خواستند با بهره گیری از نیروی پشتونیزم که این بار در وجود حزب خلق، تجلی می نمود و همچنان خواستار ستیز با فرهنگ مشترک ایرانی بود، سلطه ی خود را پابرجا نگه دارند. این سیاست اما نتوانست تداوم پیدا کند و در برابر نیرو هایی که سربلند کرده بودند بایستد.

آن چه در افغانستان امروز می گذرد، حاصل این جریان پیچیده است. حالا دیگر نیرو های سربرافراشته نمی خواهند به ساختار سیاسی پیشین باز گردند؛ طالب مشروعیت تازه ای هستند که منعکس کننده ی واقعیت های افغانستان باشد. در همین حال پشتونیزم که موقعیت خود را در خطر می بیند، با پافشاری خردستیزانه نمی گذارد مشروعیت تازه در کشور پا بگیرد. در نتیجه وضع کنونی افغانستان، حاصل نبرد بر سر نوع مشروعیت مطلوب است.» (افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، چنگیز پهلوان، انتشارات نشر قطره، چاپ اول، ایران، سال ۱۳۷۷ش، صص ۱۳۷-۱۳۸)

تبصره ی نفرتبار بالا از شهرتی ست به نام چنگیز پهلوان. می پندارم همانند تمام نمونه های مانقورد ایرانی، این یکی نیز استحاله ای در سوء هاضمه ی فارس باشد. قبل از تبصره بر نوع برداشت افغان ستیز آن، یادآوری می کنم شوونیستان ایرانی از هرگروهی که باشند، پیرامون ایران را در حوزه ی به اصطلاح اشترکات ایرانی، تحلیل می کنند. عناصر عرب، ترک و اخیراً پشتون، موانع عمده در برابر پایایی فارسیسم یا مقوله ی تعدی ایرانی، شمرده می شوند.

در سالیان اخیر، در کنار مشکلات متعدد داخلی، فرهنگ سازی های ضد وحدت ملی، همواره نقش تاریخ ساز و احیاکننده ی پشتون های افغانستان را اغماض کرده اند. نضج سیاسی پشتون ها بی شباهت به

ketabton.com - The Digital Library

خیزش های قبلی اقوام و مردمان نیست، اما تنوع تحلیل آن در مکتب های چپی و راستی و خوانش لیبرالیستی، بیشتر به این خاطر است که منتقد مغرض کنونی ما می خواهد مفاهیم مدنی کنونی را با شرایطی خلط کند که در گذشته ی تاریخی، اگر در حد تخلیق ایده هایی در غرب خوانده می شدند، حتی تا پس از جنگ دوم جهانی نیز تعمیم نیافتند.

مانقورد بی خاصیت ایرانی با تعبیر دلخواه، تلاش ورزیده نوعیت سیاسی پشتون ها را بسیار غیر طبیعی جلوه دهد. تا هفت ثور، هرچند تحول داخلی خانواده گی با تنقیدی که می شود(تحول به استبداد) در رژیم شهید محمد داوود، افغانستان را از مسیری منحرف کرد که در اواخر سلطنت، به بهترین الگوی حکومتداری در جهان رسیده بود، اما در همان زمان در ایران، رژیم منحط پهلوی با بسیاری از ارزش های انسانی، بیگانه بود. استخراج مفاهیم شاه پرستی نوع شعوبی از آثار کلاسیک به اصطلاح فارسی، یک انسان معمولی را خدا گونه برای ایرانیان تقلب می کرد.

مانقورد ایرانی در انواع پلیدی، خانمان براندازی مردم ما را با تعبیر دلخواه «سرانجام این ساختار چون نتوانست از درون تحول بیابد، به سبب عدم تحرک به موقع نیرو های داخلی، بر اثر دخالت نیرو های بیگانه درهم فرو ریخت.» تعریف می کند. یعنی اتحاد شوروی از قبل در کمین بود تا به اثر گویا فرسوده گی ساختار، وارد ماجرایی شود که تا کودتای ثور، هرگز زمینه ی حضور آنان در افغانستان، میسر نشده بود.

بازی های جهادی گروهک ها که بعداً در زد و بند های آشکار با شوروی، به هشت ثور رسیدند، منظور مانقورد ایرانی را تبیین می کنند تا با ذهنیت آن ها هرج و مرج قومی ما تشدید یابد، زیرا گونه ی دیگری از قباحت فکری وجود دارد که از کنار تمام مصایب تجاوز

ketabton.com - The Digital Library

شوروی می گذرد، اما فرهنگ می سازد که «خیزش سیاسی اقلیت ها که بعداً به فاجعه ی ویرانی کشور منجر شد، در نتیجه ی تصادمی به وجود آمد که روسان با سقوط حکومت ملی شهید محمد داوود، عقب طرح های استراتیژیک رسیدن به آب های گرم بودند.»

«در همین حال پشتونیزم که موقعیت خود را در خطر می بیند، با پافشاری خردستیزانه نمی گذارد مشروعیتی تازه در کشور پا بگیرد. در نتیجه وضع کنونی افغانستان، حاصل نبرد بر سر نوع مشروعیت مطلوب است.» بی خردی این برداشت ضعیف در این نهفته است که این قاصد مذموم در اوج ناکامی های دومین حرکت ارتجاعی(سقوی دوم) در افغانستان سیر می کرد.

حاکمیت ارتجاعی تنظیمی با رویکرد پشتون ستیزی، بی خردانه در تکاپو بود تا با جلب اقلیت های قومی، خواب هایی را تعبیر کند که جز در ادبیات سخیف شاهنامه ها وجود نداشتند. کوشش ملا برهان الدین ربانی برای جلب نظر مرحوم استاد فرید که «حکومت در دست تاجک هاست»، نه فقط بدنه ی ملی و اخوانی را از او دور کرد، بل هزاره گان و ترکتباران که به لحاظ وجاهت تاریخی، خود را در مقام رفیع، بلندتر از تاجکان می دیدند، نتوانستند بپذیرند که جانشین پشتون ها کسانی باشند که از آنان کمتر اند.

تنقید با محوریت پشتون ها که آنان را در شباهت های عناصر مخل فارسیسم تعریف می کند، چنانی که خواندید در اکثر کار های فرهنگی- سیاسی ایرانی همسو استند. اغماض عمدی عناصری که حداقل در دو ارتجاع یک قرن اخیر با شاخصه های غیر پشتونی، کشور را به قهقرا بردند و امثال سیاسی و فرهنگی کنونی شان در وابسته گی به خارجی رقابت می کنند، جای خالی ست که شوونیسم فارسی دوست ندارد تنقید شود، زیرا ذهنیت های آن، از داعیه های بی جایی می کاهد

ketabton.com - The Digital Library

که به نام حقوق قومی، اما اولویت های ملی و مردمی را که به نام افغان، به عدالت اجتماعی و مساوات می رسد، سلب می کنند.
متاسفانه افغانستان، بخشی از حوزه ای عنوان می شود که شوونیسم ایرانی می خواهد در همسویی های فرهنگی آن، ارزش معادلات مختلف باشد. این که این رویکرد، چه زیان هایی دارد، تجربیات ثابت کرده اند که روش های غیر اخلاقی آن(توهین و حذف و تحریف) مسبب فجایع بوده اند. التهاب دایم کشور هایی عربی- شیعه نمونه هایی غم انگیزی اند که قربانی تحکیم قدرت ایران شده اند.
در گزیده هایی که از کتاب مانقورد ایرانی(چنگیز پهلوان) آورده ام، بیشترین منظور، دست یابی به حقایقی ست که در عرف معلوم روابط فرهنگی و سیاسی با ایران، گفته نمی شود.
چنانی که گفتم ادعای فارسیسم و ایرانیسم از سوی مجامع و افراد غیر فارس ایران، مشکل دیگری ست که اگر از ساختار های خلط اجتماعی(استحاله ی قومی) بیرون شده باشد، به اثر عوامل مختلف شغلی، دریافت وجوه، یا عادت فرهنگی دیگر، به فریبنده گی مقولاتی می انجامد که به نام اشتراکات فرهنگی، توجیه می کنند.
«گفتم خود پشتونان همدیگر را کشته و نابود ساخته اند وگرنه این استاد ربانی و مسعود همواره دست دوستی شان را به سوی مردم پشتون دراز کرده اند. ابراهیم جان، موافق بود با من. برادر دیگر مان که بلوچ بود گفت باید یک ایران بزرگ درست کنیم که همه در آن با هم در پرتو اسلام زنده گی کنند.» (همان، ص ۴۲۱)
بیست و یک سال پس از نشر نخست کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» نوشته ی چنگیز پهلوان و سال ها پس از آن که این کتاب را خوانده بودم، در جریان تبیین معضلات سیاسی و فرهنگی، به ویژه بخشی که از کشور همسایه ی غربی مدیریت می شود، فکر می کنم یافت بخشی از ریشه هایی ذهنیت های ضد افغانی را می توان در

ketabton.com - The Digital Library

کتاب کسی یافت که هرچند فارسیست است، اما با نام چنگیز، آن ادعای ما را ثابت می سازد که گشودن از گره گرایش های قومی غیر اصیل، به تفسیر دقیق تر رفتار ها و عادات نیازمند می باشد.
کتاب « افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» از نخستین کتاب هایی ست که یک بیگانه ی مغرض، هرچند بیشتر در لفافه، اما همچنان سعی کرده با تحریف واقعیت های افغانستان، وقیحانه پشتون ستیزی کند.
«جهان بینی پشتونیزم، نوعی جهان بینی عشیره یی است که با اتکاء به شیوه های پدرسالارانه عمل می کند و با جهان مدرن و حقوق شهروندی، بیگانه است. از نظر متفکران پشتونیزم، تمام مردم افغانستان، حیات و حیثیت خود را مدیون پشتونان هستند و باید بپذیرند که کسی جز پشتونان نمی توانند و نباید بر افغانستان حکومت کنند. بدین ترتیب تمامی تاریخ و فرهنگ افغانستان در شیوه ی خاصی از تاریخ سازی خلاصه می شد که نماینده گان این طرز فکر سیاسی به مردم افغانستان و به جهانیان می شناسانده اند. کمتر کتابی راجع به تاریخ و فرهنگ افغانستان، حتی دوران کنونی می توان یافت که قوم پشتون را اساس و پایه ی همیشه گی و ماندگار این کشور، معرفی نکرده باشد.» (همان، ص ۱۳۹)
این استنباط، پیش از این که با کلیت تاریخی پشتون ها تماس بگیرد، به ظواهری توجه می کند که یک ناقل باسواد، وقتی با یک پشتون کوچی که یک درصد قومیت ما را می سازد، مواجه می شود، بدون توجه به زمینه ها، احساس می کند فوقیت دارد.
پیش از این که با تلویحاتی، خلاف برداشت پهلون پنبه ی مغرض را ثابت کنم، یک مثال دیگر می آورم که چه گونه ی قرن های پس از اشغال ایران توسط افغان ها، شوونیسم منفور فارسی، نه فقط از آن برای نفرت استفاده می کند، بل در عذاب سرخمی آن، سعی کرده با صدور

ketabton.com - The Digital Library

در حوزه ی اشتراکات، در خانه ی خود ما، آن مسئله ی تاریخی و ملی را یک سویه بسازد؛ زیرا تداعی آن، نوعیت ستم هایی را برجسته می سازد که هنگام تسلط صفویه در افغانستان، بخشی از تاریکی های تاریخ ما سپری شده است.

«گوشه ای از تاریخ نویسی ما با یاد هرات و رویداد های آن در دوره ی قاجار، به ستیزه جویی میدان داده است و عامه ی مردم با خاطره ی فتح اصفهان از سوی دو فاتح افغانستانی، تصویر غمبار و گاه زننده از افغانستان و مردم آن در ذهن پرورانده اند. از این رو می توان گفت که تاریخ نویسی در کشور ایران، علی الاصول ما را به سوی تفاهم با کشور افغانستان، هدایت نکرده است.» (همان، ص ۱۱۰)

این اعتراف، صورت آشکار برداشت مغرضانه از حوزه ی اشتراکات است؛ اما چرا حتی عنصر استحاله ی ایرانی همانند این مانقورد که به نام چنگیز، معروف شده، سعی می کند با میلان به اقلیت های افغانستان، به زیان پشتون ها فرهنگ سازی کند: «جهان بینی پشتونیزم، نوعی جهان بینی عشیره یی است که با اتکاء به شیوه های پدرسالارانه عمل می کند و با جهان مدرن و حقوق شهروندی، بیگانه است.»

صرف نظر از گسترده گی سیاسی تاریخ پشتون ها که خیلی بزرگ تر از ایران شهر خیالی جغرافیه دارد و در آن از سیستم های کلاسیک تا حاکمیت کنونی افغانستان، تنوع مدیریتی شناخته می شود، یک قرن قبل، سعی شاه امان الله که در بستر حاکمیت مقتدر پدر و پدر کلانش واقع شده بود و آزادهی خواهی را در یک رشته ی طولانی، از جنبش مشروطیت نیز می دانست، برخلاف پهلوانه پنبه ی مغرض، جهان بینی ملی که در اواخر سلطنت شاه محمد ظاهر حتی به طرد خانواده گی قدرت انجامید، نوع دیدگاه بزرگان پشتون را در فرصت هایی که یافته اند، بیشتر منعطف به «دربرگیری» ملی کرده است. به این دلیل، از نهضت آزادی زنان تا آزادی های مختلف مدنی که در تمام آن ها

ketabton.com - The Digital Library

مردم ما به نام افغان، تحت قوم، قبیله و عشیره واقع نشوند، راه را به گونه ای باز کرده اند که می توان گفت سهم سیاسی پشتون ها تا زمانی که با ارتجاع تقابل نکرده بود و بخشی در مکتب های چپی و راستی که گاه مایل به ولایت فقیه شده اند، قرار نگرفته بود، به تعمیم مفاهیم جهان مدرن و حقوق شهروندی، بسیار کمک کرده است.

اگر منظور مانقورد ایرانی، گذشته ی تاریخی باشد، قیاس شباهت های مدنی مردمان کنونی در اکثر جا ها، حتی در کشور های غربی نیز درست نیست. فقط پس از جنگ دوم جهانی بود که مفاهیم جهان مدرن و حقوق شهروندی، جهانی می شوند، اما در کشور هایی چون ایران، هنوز برضد آن ها به نام فرهنگ غرب، موضع می گیرند.

اشاره به تاریخ سازی پشتونی، همچنان بر کم خردی یا اغماض مانقورد ایرانی، دلالت می کند. من طی روشنگری هایی که بیش از یک دهه عمر دارند، بار ها برای همتباران ثابت کرده ام که آن چه به نام تاریخ رسمی، نصابی و فرهنگی در افغانستان ساخته ایم، پیش از این که به نفع ما باشد، به نفع بیگانه ها بوده است.

کاشت مفکوره های آریانایی، خراسانی و فارسی در ذهنیت اجتماعی ما که امروزه به دست آویز های ضد افغانیزم یا به تعبیر مانقورد ایرانی پشتونیزم، خوانده می شود، به ادعا های عجیب و غریبی می ماند که به وسیله ی آن ها سعی می شود افغانستان، بدون تبیین عمق تاریخی آن، یک مسئله ی نو وانمود شود.

تاریخ سازی های جنایی آریانایی و خراسانی و فارسی، به معنی گذشته هایی که با وجود سعی بعضی از باستانگرایان پشتون که می خواهند برای بعضی توجیهات بی پایه ی زبان شناسی، با تمام افغان ستیزان فارسیست یک جا در باتلاق مهملات فرو بروند، زیرا به گذشته های چند هزار ساله نیاز دارند، اما هرگز باعث نشده جایی در اندیشه ی کسانی داشته باشند که به نام آریانا و خراسان، وانمود می کنند پشتون،

ketabton.com - The Digital Library

یک عنصر مزاحم خیلی نو است. می بینیم که برخلاف نظر مانقورد ایرانی، تاریخ سازی ها در افغانستان که با مهارت امثال کهزاد ها و غبار ها راه اندازی شده بودند و از سوی بعضی زعمای بی فکر و کوتاه اندیش پشتون در رقابت با ایران، حمایت می شدند، اصلاً تاریخ نگاری در افغانستان را در تمام صورت ها، به ضرر پشتون ها تثبیت کرده اند.

با تحول خونین هفت ثور، پشتون ستیزی در هر دو جانب چپی و راستی(الحادی و اخوانی) نیز با تاثیر از ایدیالوژی ها به ستیز های وقیحانه مبدل شدند. به طور مثال، اگر در جانب اخوانی، شاه امان الله، سیکولر و اسلام ستیز معرفی شده و این قالب را بر نادرخان نیز بسته اند، غایه در این بود تا حکومت نفرتبار حبیب الله کلکانی را به نام قوم، از کراهت تاریخ، تبرئه کنند. افزون بر این در سال های جهاد، یک بی سواد و جاهل مذهبی که به نام خادم دین رسول الله توجیه می شد، خیلی با اهمیت تر از شاهی بود که به نام امان الله، برای رفاه مردم خویش، حتی از قدرت چشم پوشید. در سوی دیگر در حالی که طیف چپ، شاه امان الله را الگو ساخته بودند، در حلقات پرچمی با داغ کردن بیش از حد اصلاحات امانی، عمداً به اسلام ستیزی دامن می زدند تا چهره ی او در برابر همتباران مذهبی اش که هنوز هم در امور دینی، بسیار متعادل نیستند، بد جلوه کند. اوصاف «آل یحیی» نیز از شعار هایی بود که بیشتر به منظور تحریف تاریخ پشتون ها و دست آورد های دولت سازی و مدنی آنان تعمیم می یافت تا طیف باسواد شهری با اختیار فاصله از ارزش های آن، هرچه بیشتر در دام ایدیالوژی های وارده، سقوط کنند.

دیده می شود که واقعیت ها در همه ی موارد، خلاف برداشت های مانقورد مغرض ایرانی را ثابت می سازند. همین اکنون، شدت افغان ستیزی بیشتر به خاطر برداشت هایی ست که در تاریخ رسمی و نصابی

ketabton.com - The Digital Library

افغانستان با نام های آریانا و خراسان، واقعیت های پشتون ها را تحریف و کتمان کرده اند.
متاسفانه به اثر دل بسته گی های جامعه ی فرهنگی پشتون به خزعبلاتی که از طریق آن ها چند هزار سال در باتلاق تاریخ شیرجه می روند، با وجود درک معضلات ناشی از باستانگرایی ها و تاریخ سازی های جعلی(آریایی، خراسانی، فارسی) اما آنان را دچار تردید می کند که چه گونه با ده ها القاب و اوصاف رسمی، جعلیاتی را نفی کنند که هرچند حذف آن ها به خیر ملت و مملکت است، ولی با سال ها زنده گی در کنار توهم، عادت کرده اند.
کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان»، به این جهت بسیار مهم می باشد که اولین پدیده ی سیاسی- فرهنگی زشتی شناخته می شود که ناشر آن در جریان ارتجاع دوم، سقوط و پشت جبهه ی آن قرار داشت و سعی کرده با اجندای استراتیژیک، منافع ایران را در زمینه ی فرهنگی و قومی افغانستان، تحلیل کند. در این کتاب، برای نخستین بار، چنانی که مثال آوردم، اصطلاحات پشتونیزم و قبیله، به نماد های تحریف اکثریت مردم افغانستان مبدل می شوند.
بررسی همه جانبه ی تباری که گمان نمی برم بدون استعانت استخباراتی باشد، نویسنده ی کتاب را به راحتی به همه جای افغانستان می برد و او همواره سعی می کند در نقش مفلحی عمل کند که نهایت آن توجیه منافع ایران در زمینه ی حوزه ی به اصطلاحات اشتراکات فرهنگی و دینی ست.
«استاد ربانی در باره ی پایگاه دولت، کودتا، ارتباط با شیعیان و دخالت های خارجی، مطالب مفصلی گفت که شاید شرح همه ی آن ها در وضع فعلی، ضرورت نداشته باشد. برخی نکته ها را که می توان در این جا آورد، ذکر می کنم. ایشان گفتند که برخلاف کوشش هایی که می شود، دولت، پایگاهی نیرومندتر از دیگر نیرو ها در میان پشتوزبانان

ketabton.com - The Digital Library

دارد. این واقعیت را در این سفر بیش از هر زمان دیگر احساس کـردم. در تمام ایالات پشتوزبان، گروه های نیرومند به پشتیبانی از استاد ربـانی برخاسته اند و در درگیری هـای جـاری، حسـاب خـود را از حکمتیـار، جدا ساخته اند. در حالی که پشتونیزم و به ویژه شخص آقای حکمتیـار در این مدت سخت کوشید تا استاد ربانی را مظهر غلبه ی فارسی زبانان در افغانستان جلوه دهد. او با متانت و آرامشی که خـاص ایشـان اسـت، در عمل نشان داد که حکومت او نماینده ی تمامی فرهنگ کشور است و قصد ندارد به زیان هیچ یـک از فرهنـگ هـا و خـرده فرهنـگ هـای افغانستان، دست به کار شود. (همان، ص ۱۷۴)

«به استاد مزاری گفتم: شما متحدان واقعی و تاریخی خود را رها کـرده اید و به طرفی رفته اید که نه شما را در تاریخ اخیر خواسته اند و نـه آن که در آینده خواهند خواست. شما فقط به نیرو هایی کـه در نهایـت بـه حذف شما می اندیشند، کمک می کنید. او بـا ایـن تحلیـل مـن موافـق نبود. گفتم: استاد ربانی به اهل تشیع، احترام می گذارد. گفـت: چـرا از حکمتیار نمی گویید. او هم به اهل تشیع احترام مـی گـذارد. گفـتم: در اطراف شما نیرو هایی هستند که به تبار مغولی خود می نازنـد و جنـبش هزاره را می خواهند در مسیر تعلقات نژادی سـوق دهنـد تـا بتواننـد بـر هویت خود تاکید خاص بنهند.» (همان، ص ۱۷۷)

«گفتگو با استاد مزاری که در آغاز با سردی شروع شده بود، به تـدریج به بحثی داغ تبدیل شد. البته توام با صمیمیت و مخالفت های بنیادی. بـه ایشان گفتم: استاد ربانی، شما را دوست دارد. همین که شما در مواضـع خود نشسته اید و کسی به شما حمله نمی کند، دلیل این است که کاری با شما ندارند. پس بهتر است این قدر سخت گیری نکنیـد. ایـن سـخن، اشاره ای بود به این که اگر نیرو های دولتی بخواهند می تواننـد حـزب وحدت را در مدتی کوتاه از مواضع خود بیرون برانند. گفت: الان هـم

ketabton.com - The Digital Library

احمد شاه مسعود می خواهد حمله کند. در دیداری که پسان تر با احمد شاه مسعود داشتم، این استنباط را تایید نکرد.» (همان، ص ۱۷۸)
این دایه ی مهربان تر از مادر، یک ایرانی ست که تلاش می کرد اتحاد ضد پشتونی به نام همزبان شکل گیرد.
مرحوم عبدالعلی مزاری، درک کرده بود که داعیه ی ایرانی که نسخه بدل فارسیسم را زاده است(تاجکیسم) هرگز اجازه نمی دهد مقام آنان به گونه ای که می خواهند، ارج گذاشته شود.
«ولی با وجود این، در شرایط کنونی تاریخ افغانستان، هزاره ها بیشتر از هر گروه دیگر، به تاجیکان افغانستان، بدگمان بودند و می خواستند به قیمت کنار نهادن آنان، با پشتونان و حتی پشتونیست ها به تفاهم برسند که به طور طبیعی ناممکن می نمود.» (همان، ص ۳۰۳)
مانقورد ایرانی، حتی از میراث تاریخی نخبه گان هزاره آگاهی ندارد که با کتاب «تذکره الانقلاب»(اثر فیض محمد کاتب هزاره) فاجعه ای را تبیین کرده بودند که بر اساس ستیز مجوس، سال ها قبل از ارتجاع دوم، همچنان هزاره گان را آزرده و زیان زده بودند.
در ارتجاع اول نیز تکفیر هزاره گان و تحریک ضد آنان، از شاخصه هایی بود که در ارتجاع دوم به فاجعه ی قتل عام شیعیان، قزلباشان و هزاره گان در افشار منجر شد.
کتاب مانقورد ایرانی، مثال واضح فرهنگ سازی هایی ست که با حمایت ایران، بر اساس تحریف تاریخ عمل می کند. رویکرد تنقید شوونیسم ایرانی در افغانستان، به هیچ نوع ارزش ها و خدماتی وقعی نمی گذارد که نشان پشتون داشته باشند. واضح است که اعتراف به حقیقت تاریخ سازی و دولت سازی معاصر، امتیاز مردمی شناخته می شود که پشتون، نامیده می شوند.
«جهاد در اساس زمینه ای بود برای ابهام زدایی. در طول جهاد، معلوم گشت که رزمنده گان دلیر و جسور، منحصر به پشتونان نمی شده

ketabton.com - The Digital Library

است. از این گذشته آشکار شد که پشتونان در افغانستان نسبت به دیگر گروه های قومی در اقلیت هستند، در حالی که خود را اکثریت جلوه گر می ساخته اند.» (همان، ص ۷۶)

متاسفانه عدم پاسداشت ارزش های تاریخی و جهادی که در بازتاب گرایش های غیر متعادل همتباران چپی و راستی مکتوم می مانند، ما را از حقوق معنوی قربانی هایی نیز محروم کرده است که بسیاری از خاینان به جهاد، از آن ها به نام خودشان، استفاده می کنند.

جهاد افغانستان، آن قدر کوچک نیست که یک مانقورد ایرانی، هرچند ۲۱ سال پیش، اما سعی کرده با کوچک نمایی واقعیت های افغانستان، به موضوعی کمک کند که فارسیستان ایرانی به نام زبان فارسی، به سود خویش، فرهنگ سازی می کنند.

خداوند(ج) روان تمام بزرگان جهادی ما را شاد بسازد که اگر فتح خوست، فتح الفتوح جهاد شد و در جغرافیای کلان پشتون ها از شمال به جنوب و از شرق به غرب، هزاران تن قربانی دادند، اما از اتحاد با شوروی نفرت داشتند و دستار نبسته بودند تا برای ولایت فقیه، زمینه بسازند.

آشکار است که قهرمانان جهادی غیر پشتون ها را زمانی بیشتر شناختیم که در ارتجاع دوم با کوتاهی در اداره ی فقط یک پایتخت نیز آن قدر نام بد گذشته اند که در این تلویح، نیاز به تشریح پیوند های خاینان از آی اس آی تا اتحاد شوروی باقی نمی ماند.

ظرفیت بشری پایین(اقلیت) بزرگ ترین مشکل حکومتداری اقلیت هایی بود که هرچند با توطئه روسان، با هشت ثور، حکومت را انحصار کردند، اما جغرافیای رسمیت آنان به اندازه ی ساحاتی بود که چند هزار تنظیمی، پوسته و پاتک، ایجاد کرده بودند.

«مسعود پس از ناکامی کودتای حکمتیار- تنی، چاره ای می اندیشید که به او امکان پیش دستی بدهد و نگذارد اصل منسوخ زعامت پشتون

ketabton.com - The Digital Library

با یک کودتای فاسد علیه سنت جهادی، بار دیگر به کرسی بنشیند... این عمل ملی به واقع مرحله ی آغازین روند تنهایی مجاهدین در عرصه ی سیاست خارجی، به حساب می آید.» (همان، ص ۲۷۰)

«هنگامی که روسیان به خاک افغانستان، یورش بردند، از تاجیکان خواستند که در امور مختلف، به ویژه در زمینه ی فرهنگی و انتشاراتی همکاری کنند. به همین سبب بسیاری از تاجیکانی که اکنون در حوزه ی فرهنگی سهمی دارند و نقشی به دست گرفته اند، روزگاری با ارتش سرخ در خاک افغانستان همدستی و همکاری داشته اند.» (همان، ص ۴۵۰)

این حقیقت نیز نمی تواند کتمان شود که با کاهش فشار بیگانه، بازگشت به روال طبیعی، خیلی زود اثرات بزرگ بودن پشتون ها را آشکار می سازد.

تنها در ۱۸ سال اخیر، خصومت ها و خشونت های بخشی از جامعه ی ما که برضد جامعه ی جهانی، موضع گرفته اند، بیش از ۵۰ درصد جغرافیای افغانستان را احتوا می کنند. فشار های گسترده ی ملکی نیز سیستمی را تحت فشار قرار داده اند که خارجیان بدون درک طبیعت افغانستان، با سهمیه بندی قومی ساخته بودند. تعیین مقدار و جا برای نامزدانی که در پسین، مایل به ریاست جمهوری اند، تحریک مداومی می باشد که جامعه ی پشتون های افغانستان حتی در درگیری های نفس گیر، غافل نیستند حقوق شان مصادره شود.

در این جا هدف این است تا مردم ما آگاه شوند که چه گونه معضلاتی که مانع ایجاد یک حکومت سالم شده اند، به سال ها قبل برمی گردند. بازی کردن با کارت بیگانه، به ویژه با اغراض ایرانی، نه فقط به مشکلات ما افزوده، بل مردم را در حالی به دیگرن مایل می سازد که اساساً هضم یک کشور با پیشینه، در حد استفاده ی جهان سومی، با ریزشی توام می شود که بیش از همه توهم فارسیسم را می شکند.

ketabton.com - The Digital Library

اگر درز های گسست کشور ما بیشتر شوند، شکست عامل فرهنگی که به نام فارسی زبان استعمال می شود، بدنه ی آن را روی مردمی تقسیم می کند که با هویت های مشخص، مایل به محور های خودشان می شوند. بنا بر این، مانقورد ایرانی ۲۱ سال قبل، سعی کرده با ترسیم خطوط، تجانس سیاسی به اندازه ای نباشد که به تحریک اتنیکی خودشان بیانجامد.

من گفته ام که تحریک قومی افغانستان، می تواند تمام منطقه را تحریک کند. چنین امری، اگر پشتون ها را گرد آورد و مشابهت آن شامل اقوام دیگر شود، بلافاصله با تاثیر منطقه یی، مثلاً ایران را با تهدید ارضی ترکان، کردان، بلوچان و عربان مواجه می سازد.

در سرتاسر کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان»، پارادوکسی به چشم می خورد که نویسنده سعی می کند با خلط جزییات و کلیات، آشکارایی معنی آن را کاهش دهد.

«این کشور ها از نظر ساختار قومی و میزان استقلال سیاسی از هم متمایز اند و در مقوله ی سیاسی واحدی نمی گنجند. بنا بر این، کسانی که از ایجاد یک «فدراسیون ایرانی» سخن می رانند، جز بدفهمی چیزی به بار نمی آورند. میل به استقلال و برپایی هویت ملی در بسیاری از این کشور ها روز به روز نیرومندتر می گردد و در برابر اندیشه های جذب یا ادغام، مقاومت به خرج می دهند.» (همان، ص ۱۱)

«امروز در بستر تمدن مشترک، واحد های سیاسی گونه گونی سر بر آورده اند که تجربه ی تاریخی متفاوتی را پشت سر گذرانده اند. حق آن است که به تمایلات استقلال طلبانه ارج نهیم و تنوع واحد های سیاسی را بپذیریم؛ نه از روی مصلحت، که به عنوان واقعیت دورانساز.» (همان، ۱۱)

چنانی که چند نمونه آوردم، اثرات تاریخی تقابل ما با ایران، این کشور را در قبال مردم ما، منعطف نمی سازد. از همین جاست که متوجه می

ketabton.com - The Digital Library

شویم در حالی که ظاهر را رعایت می کنند، اما با رویکرد فرهنگی خاص، مایل اند شرایط داخلی افغانستان به گونه ای افاده شوند که با حاشیه یی شدن نقش پشتون ها، کشور ما در حوزه ی به اصطلاحات اشتراکات ایرانی، تحریف شود. مثال دیگر آن حوزه ی مذهب است. رویداد های اخیر نشان می دهند حتی عراق اکثراً شیعه و دارای تابو های شیعه، اما با ناسیونالیسم عرب که در بستر تاریخی ستیز با عجم/ مجوس حساس تر می باشد، جدل ضد ایرانی را تشدید کرده است.

مشی فرهنگی نادرست شوونیسم ایرانی که می خواهد با آن، امتیاز سیاسی به دست آورد، افزون بر طرد او، هویت طلبی غیر فارسی را به حدی تحریک می کند که اثرات و تبعات آن می تواند جلو داد و ستد اقتصادی و تجاری را بگیرد. ایجاد چنین محدویت هایی در جهان سوم که بیش از همه به احترام و درک سیاسی نیازمند استیم، رقابت هایی را تشدید می کنند که حداقل در نمونه ی جنگ ایران و عراق یا نمونه های تعدی بر افغانستان و بی ثباتی بخشی از جغرافیای عرب(حوزه ی مدیترانه) به میزان بسیار زیاد، سرمایه هایی هدر می روند که از هزینه های اشد ضرورت رفاه و انکشاف شمرده می شوند.

با مثال های مختلف دیگر، ثابت خواهم کرد که آن چه در رابطه به پذیرش واحد سیاسی در فارسیسم، تعریف شده، فقط ستر آن است. سایه ی نهاد های بین المللی و از همه بزرگ تر ابر قدرت ها که ماهیت معادلات سیاسی را می آفرینند و با نظارت جهانی، در واقع اجازه نمی دهند تعدی کشور های کوچک تر، منافع آنان را تهدید کند، فارسیسم را شبیه لفاظی ادبی می کند، اما نباید از درک ماهیت آن غافل بمانیم؛ زیرا باعث تفرقه و نفرت می شود.

«حالا هم که نیرو هایی در جهان، خواستار یک سان سازی فرهنگی در افغانستان هستند، باید به عنصر تنوع فرهنگی بیش از پیش ارج نهاد و با تمام نیرو از آن حراست کرد.» (همان، ص ۷۷)

ketabton.com - The Digital Library

«یکی از کار های مشخص آن است که همه ی فارسی زبانان بدانند که ایران از آنان پشتیبانی می کند و در ضمن بدانند که ایران، وطن مشترک همه ی آنان است.» (همان، ص ۵۶)

«تردیدی ندام که همین یک دانشگاه، به مراتب بیشتر از هزاران هزینه ی تبلیغاتی دیگر می تواند در خدمت ارتقای فرهنگ منطقه موثر افتد و از اشاعه ی فرهنگ های غیر بومی که به خصوص از عربستان سعودی برمی آید بکاهد.» (همان، ص ۵۸)

افزایش چشمگیر موسسات وابسته ی فرهنگی و مذهبی به ایران، شهر های مختلف ما را با نماد هایی معرفی می کند که در عدم تعادل کامل، در برابر خویش به دشمنانی مجوز بخشیده ایم که در کشور خودشان با هرچه تنوع قومی، فرهنگی و مذهبی به خصوص اهل سنت باشد، مخالفت می کنند.

در حالی که در جنگ تحمیلی، همچنان از منابع و امکانات ما می کاهند و اثرات روحی و روانی آن، مردم را نومیدتر می سازند، می بینید آن چه سال ها قبل به اصطلاح در حوزه ی تمدنی یا اشتراکات فرهنگی، برنامه ریزی کرده بودند، چه گونه به یک مُعضل ایدیالوژیک تهدید تمامیت ارضی افغانستان، مبدل شده است.

بیشترین تهدیدی که به کریه ترین صورت رسیده، به نام فرهنگ ایرانی و فارسی، مردم ما را نشانه گرفته است. در این خصومت، بیش از همه تبار ها و گروه هایی تضعیف می شوند که از لحاظ تاثیر، کثرت و عدم عادت با فارسیسم، طبیعتاً مانع این پدیده ی سیاه، شمرده می شوند.

«ولی این داوری ها نباید ازبکیسم را که جریان سیاسی خرد ستیزی است و در پی ماجراجویی های قومی و فرهنگی می رود، نادیده بگیرد. کسی با احترام گذاشتن به زبان های دیگر، مخالف نیست. یعنی من هیچگاه جریان فرهنگی جدی و پایداری در میان فارسی زبانان ندیده ام

ketabton.com - The Digital Library

که بخواهد به حذف زبان ها و فرهنگ های دیگر دست بزند...»
(همان، ص ۱۱۷)
«در یکی از نشست ها گفتم: دوستم، پایگاه اجتماعی ندارد و نیرو هایش آسیب پذیر اند. چند تن از شرکت کننده گان غربی در آن اجلاس و یکی از پژوهشگران روسی از سخنان من ناخشوند گشتند.»
(همان، ص ۲۹۳)
نارضایتی از پذیرش واقعیت های تاریخی که همیشه خلط یا استحاله را به وجود می آورد، تنها منوط به این نیست که پشتون ها را نشانه بگیرند. با تنقید ترکان، به ترک هراسی دامن زده اند تا با انواع ستیز فارسی، خوب تر آشنا شویم.
تقسیم تباری، شامل اکثر کشور های دنیا می شود. کشور فقیر و کوچک تاجکستان با وابسته گی های تاریخی و آشکار اقتصادی و نظامی به روسیه، زمینه های گسترده دارد که جمعیت قابل ملاحظه ای در آن از اهمیت روابط یا ارزش خویشاوندی با روسان، سخن می گویند.
کمونیستان تاجکستان همیشه اذعان کرده اند که با توسعه و نفوذ شوروی بود که صاحب شان شدند. تا قبل از اتحاد شوروی در جغرافیای آسیای میانه که امرای مختلف با شیوه های قرون وسطی زنده گی می کردند، یافت آدم باسواد، مشکل تر از همه چیز بود. وقتی این، حقیقت مسلم تاریخ باشد، فکر کنید طیفی که می توانست مفاهیم مدنی و رفاهی را گسترش دهد، در کجای آن منطقه یافت می شد؟
شوونیسم ایران با تاجکستان نیز مشکل دارد. روزی به یکی از بزرگان ما(استاد حبیب الله رفیع) از محوری صحبت کردم که راجع به شوونیسم تاجکستانی و ایرانی ست. او با خنده گفت: در یک برنامه ی فرهنگی منطقه یی در نوبت هنرنمایی ایرانی ها و تاجکستانی ها، تفاوت های فرهنگی و سیاسی آنان به قدری بود که وقتی هنرمندان تاجکستانی با

ketabton.com - The Digital Library

دختران آوازخوان و رقاصه حاضر شدند، کراهت شوونیستان ولایت فقیه از آنان که به هر حال از ایرانیسم و فارسیسم، سود سیاسی می برند، کمتر از نفرت گوسفند از گرگ نبود.

در تاجکستان، عقیده ی عام بر این است که در فاجعه ی جنگ های داخلی این کشور، ایران، بی توجه به مفاهیم ایرانیسم، از اخوانیسم دفاع کرده است. در مثال زیر، نشانه های نفرت شوونیسم فارس از تاجکستان کمونیست مایل به روسیه، آشکار اند.

«سرانجام طرفداران سرسخت روسیه در نتیجه ی خونریزی های زیاد، باز به قدرت رسیدند و نشان دادند که حتی تحمل تقسیم قدرت را هم ندارند. خونریزی های بیشتری به راه افتاد که تا حال ادامه دارد. در گزارش های خبری، صحبت از آن است که بیش از دویست هزار(۲۰۰ هزار) تاجیک را در این مدت، به قتل رسانده اند. حکومت فاشیستی چپ، یکی از بزرگ ترین جنایات را در این منطقه، انجام داده است که تاریخ، هیچگاه فراموش نخواهد کرد. رسانه های غرب و بسیاری از رسانه های کشور های دیگر، همواره از این فاجعه به نحو گذرا یاد کردند و کوشیدند این موضوع طوری طرح شود که برای شان تعهد آور نباشد. این همه جنایت چرا در کشور کوچکی چون تاجیکستان، رُخ می دهد؟» (همان، ص ۱۲۰)

«در آن موقع به این نتیجه رسیدیم که چرا همه ی اجاره نشین ها تاجیک اند و خانه داران همه غیر تاجیک. گویا در دوران گذشته تاجیکان حتی در کشوری که به نام شان برپا شده بود، عملاً نمی توانستند صاحب مسکن بشوند.» (همان، ص ۴۵۳)

ذهنیت پان ها در همه جا وجود دارند. خط کشی منطقه در حوزه ای که زمانی بزرگ ترین میدان تبارز سیاسی پشتون ها نیز بود(از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان) تقسیم جمعیت ها در واحد های سیاسی که

ketabton.com - The Digital Library

هر یک بالنوبه تحت شعای حوزه ی اشتراکات قرار دارند، تقابل سیاسی تنها به معنی مواجه با کشور ها را تعریف نمی کند.
ایران در حالی که جهت تضعیف استقلال طلبی بلوچ ها با پاکستان همدستان است، اما از تاثیر قدرت تاریخی و مخوف پشتون ها در این کشور، راضی نیست. خوب یا بد، پاکستانی ها با ارتباطات گسترده با احزاب پشتون، به خوبی می دانند که شدت نارضایتی پشتون ها می تواند تمامیت ارضی پاکستان را تهدید کند.
مبارزان نستوه و شکست ناپذیر پشتون در شبه قاره ی هند، تمثال های دلیری اند. وصف خان ها پس از قرن ها هنوز تشهیر آشکار پشتون ها در سراسر هندوستان، پاکستان و افغانستان، به شمار می رود.
با کودتای شوم هفت ثور، عقب جبهه ی ضد جهاد، باعث ایجاد روابطی شد تا در دامان آن سال ها پس از جهاد نیز پیوند هایی باقی بمانند که اگر از لحاظ تحریک مذهبی، به سود پاکستان تمام می شوند، از لحاظ قومی، به زیان ایران هستند.
ایران تحت تبلیغات فرهنگی ضد پشتون در افغانستان، با پاکستان نیز مشکل دارد و این مشکل را به دلخواه تعریف می کند. تعریف ایرانی پاکستان، همانند تعریف تاجکستان کمونیست و جنبش ترکتباران است.
«در دیدار هایی که در سفر اخیر در مشهد با افراد مختلف داشتم، همه از نفوذ فزاینده ی پاکستان در امور افغانستان، اظهار نگرانی می کردند. همه می گفتند اگر ایران کمک نکند، دری زبانان در آینده دوباره گرفتار سیاست های نادرست و نابرابر خواهند شد. من چنین نگرانی هایی را تا حال و به این حد در میان مهاجران ندیده بودم. به من گفته می شد که در بحران، همه ی پشتوگرایان به هر حال به یاری هم خواهند آمد و پاکستان هم به یاری آنان، تا اجازه ندهند قوم های دیگر به اندازه ی سهم خود در آینده ی افغانستان، شرکت بجویند. به نظر آنان حتی رهبران اسلامی پشتوگرا ترجیح می دهند با چپ پشتوگرا

ketabton.com - The Digital Library

بیامیزند تا با دیگران. یعنی همه غیر پشتونی ها. این ها چیز هایی بود که من می شنیدم و به من گفته می شد.» (همان، ص ۶۰)

«همه ی ناظران افغانستان می دانند که در جریان جهاد، دخالت های خارجی در این کشور به ویژه از سوی پاکستان، سخت رواج گرفت و دستگاه های امنیتی توانستند در سازمان های مجاهدان برای خود دوستان و همزبانانی دست و پا کنند. ایران در طول سال های جهاد در افغانستان، سرگرم دفع تجاوز عراق بود و از این گذشته سیاست خود را متوجه حمایت از شیعیان افغانستان می ساخت؛ به جای آن که به نگرشی تمدنی و دوران ساز روی بیاورد و منافع شیعیان را از این راه تامین کند و به واقعیت درآورد.» (همان، ص ۹۱)

دشواری این استنباط در این است که نمی تواند منافع دیگران را لحاظ کند. قدرت پشتون ها در افغانستان نیز مشهود است. نه ثقلت اتحاد شوروی و نه فشار کنونی جامعه ی بین المللی که در موارد مختلف تحت اثر فعالان حزبی و فرهنگی پشتون ستیز بعضی اقلیت ها قرار داشتند، نتوانستند پشتون ها را منزوی کنند.

در اقتباس قبل نیز آن چه باید بیشتر توجه شود، تبیین روابطی ست که چه گونه ستون های پنجم دخیل در بحران افغانستان، همزمان با تجاوز شووری، پی تامین ارتباط با کشور های همسایه بودند تا در شراکت سیاسی، افراط کنند. در این مسیر، چند مثال دیگر را می آورم که سررشته ی روابط خاینانه ی بعضی افراد معلوم الحال ضد افغانیت، درازتر از آن است که پنداشته می شود.

«با این حال ما نیک می دانیم که در جریان جهاد در افغانستان و حتی اکنون، گروه های زیادی بودند و هستند که بر میراث مشترک تاکید می نهند و حتی نام این کشور را برازنده ی خود نمی دانستند و نمی دانند. اینان می خواهند به جای افغانستان، کشور شان آریانا نامیده شود.» (همان، ص ۱۱۶)

ketabton.com - The Digital Library

در واقع اثرات تعریف هویت های سیاسی، حتی همسایه گانی را در بر می گیرد که سعی می کنند با زبان، رفتار و ژست قومی، جلب اعتماد کنند.

حقیقت این که مردم ما از ایران برمی گردند و از مردم و آن کشور، متنفر اند، روی میلیون ها دالر پولی سایه می افگند که شماری سعی می کنند با آن، ایران را در افغانستان، توجیه کنند.

دو سوی حقیقت، ساحه ی فرهنگی و واحد سیاسی، یکی تخیلی و دیگری راستی، بسیار بیدار کننده اند. مردم ما در ایران، هرگز به حقیقتی نرسیدند که خیال می کردند.

«... به اتفاق سناتور صاحب، والی سابق فراه که همراهم بود، راه رفتیم. سناتور صاحب می گفت وقتی در دوران جهاد در پاکستان بودم و به عنوان یک مجاهد با یک پاکستانی در سطح ژنرال، دیدار می کردم، هرچند که تحصیل کرده بود و در مقام بالا، اما می آمد تا دم اتاق و کفش هایم را جلوم می گذاشت و احترام می کرد. وقتی که از روی ناچاری پس از شکست هرات، به ایران آمدم، در مرز، تمام لباس هایم را گشتند؛ جوراب هایم را درآوردند و به دنبال پول، بدنم را بازرسی کردند. در حالی که والی فراه بودم و می بایست از من به عنوان رییس یک ولایت، استقبال می کردند. حالا هم در ایران، چاه مستراح خالی می کنم و دست به بنایی می زنم. او نمی دانست که با اسماعیل خان هم همین کار را کرده اند و حتی همسر و اعضای خانواده اش را تحت بازرسی های ناپسند، قرار داده اند.» (همان، صص ۴۴۱- ۴۴۲)

«معلوم نیست که چرا دستگاه های ارتباط جمعی ایرانی، موضوع مهاجران را طرح نمی کنند و جنبه های مختلف آن را نمی شناسانند. نمی شود که ما با سه میلیون مهاجر، زنده گی بکنیم، ولی مردممان از خصوصیات، نحوه ی زیست و اندیشه و فرهنگ آنان بی اطلاع باشند.» (همان، ص ۶۲)

ketabton.com - The Digital Library

خط کشی های سیاسی قرون اخیر، به گونه ی دیگر هویت ها انجامیده اند که حد فاصل ایجاد می کنند. مانقورد ایرانی ظاهراً به مشی ای اشاره می کند که ایران در قبال تمام افغان ها دارد؛ هرچند در تلویحاتی بُن آن را به تهاجم افغان ها به ایران می رساند، اما حقیقت این که در جامعه ی ظاهراً اکثراً فارسی زبان، قومیت فارس بی مفهوم، نو و اقلیت است، جاذبه ای که به نام ایرانیسم و فارسیسم ایجاد می کند، نمی تواند تاجک، فارسی زبان یا شیعه ی افغانستان را در کشوری بپذیرند که با تمام خصوصیات غیر فارسی(اکثریت ترک، فرهنگ عرب و زعمای عرب تبار) اداره می شود.

ما شاهد استیم که گرایش های مردم ایران به ترکیه، عراق و حتی ارمنستان و گرجستان، خیلی بیش از کشوری ست(افغانستان) که میل دارند ایرانی شمرده شود.

«از طرف دیگر، دلبسته گی های رایج در حکومت اسلامی ایران نسبت به فلسطین و لبنان، اجازه نمی داد که سنجش درستی از افغانستان در محاسبات تمدنی به عمل بیاید.» (همان، ص ۹۱)

به همه معلوم است که برای مردم ما زنده گی در پاکستان، بیشتر در زمینه ای خوب بود که جغرافیای پشتون ها عنوان می شود. شناخت و پیوند های نزدیک و ذهنیت زنده ی افغانستان تاریخی، میلیون ها پشتون و به تبع آن پاکستانی هایی را به احترام وامی داشت تا به افغان ها از تمام اقوام اجازه دهند در کنار آنان اکثراً آبرومندانه زنده گی کنند.

اما تفاوت هایی که در زمینه ی اشتراکات اغماض می شوند، تنها منوط به روابط ما با ایرانی ها نیستند؛ زیرا در سال های اخیر سرد شدن روابط تاجکستانی ها با ایران نیز دلیل دارد.

تاجکستانی ها در موارد مختلف، از مسایل فرهنگی تا سیاسی، از فارسیسم، فاصله گرفته اند:

ketabton.com - The Digital Library

«تاجیکان نیز از مقامات ایران، خشنود نبودند. فرهنگیان تاجیک از رفتار سفیر کنونی گله داشتند. گویا پروفسور شکوروف خواسته سفیر را ببیند. به او پیام داده فقط ده دقیقه وقت دارد. می گفتند آخر نمی شود با یک شخصیت فرهنگی، چنین رفتاری را پیشه ساخت.» (همان، ص ۴۴۹)

شناخت جامعه ای که فارسی و ایرانی، بیشتر چند توهم تاریخی و فرهنگی آن خوانده می شود، با حقایق میلیونی اکثریت ترک، عرب، بلوچ، کرد، لُر و ده های دیگر که از تاجک، به اثر فارس متنفر اند، به بیداری سیاسی تاجکستان، کمک کرده است؛ هرچند نسخه بدل تاجکیسم جهت تقویت روحیه ی مردمی که هزار سال پس از سامانیان در زمینه ی اتحاد شوروی، صاحب کشور شدند، از مواردی ست که می تواند به زیان سایر اقوام تمام شود.

«مکان چنین دانشگاهی بی تردید باید در استان خراسان باشد و با همکاری استادان ایرانی، افغانستانی و تاجیکی، به فعالیت علمی بپردازد. یک مجموعه ی به هم پیوسته ی آموزش عالی می تواند کمبود های آموزش عالی مهاجران را از میان بردارد و بزرگ ترین خدمت فرهنگی را برای همه در این حوزه ی فرهنگی انجام دهد.» (همان، ص ۵۸)

«امید باید داشت که روزی فرهنگستان زبان فارسی با شرکت برابر و یکسان همه ی فرهنگیان سه کشور(تاجیکستان، افغانستان، ایران) برپا شود و راه همکاری های فرهنگی برای همه ی دوستداران فرهنگ فارسی، هموار گردد. از این گذشته باید امید بست که روزی یک اتحادیه ی فراگیر از هر سه کشور برپا گردد تا به همکار های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گسترده دامن بزنند و شهروندان هر سه کشور بتوانند از راه طبیعی، به دیدار هم بروند، نه از طریق مسکو. چنین اتحادیه ای باید بر اساس احترام متقابل برپا گردد و تسهیلات فرهنگی و شغلی برای همه گان فراهم آورد و ورود و اشتغال در هر سه کشور

ketabton.com - The Digital Library

را برای همه ی ساکنان این حوزه، بدون تشریفات ممکن سازد.» (همان، ص ۶۹)

«تاجیکستان، نه تنها جزئی فعال از یک تمدن بزرگتر و زنده و قابل بازسازی است، بل به سبب نزدیکی با افغانستان و هم مرزی با شمار زیادی از تاجیکان افغانستان و نزدیکی به چین، اهمیت خاص دارد. این کشور با تمام کوچکی(روسیان در جریان تقسیم خاک، به قصد این کار را کردند) می تواند بالقوه نیروی تاجیک بسیار زیادی را در منطقه بسیج کند یا از خود و اندیشه هایش متاثر سازد. تاجیکستان، سدی ست در برابر نیرو هایی که از آن سو علیه فرهنگ مشترک در این منطقه عمل می کنند و در حال و آینده می تواند نقشی مهم را در بازسازی یک تمدن پیشرفته بازی کند. در صورت وجود یک فرهنگ شگوفا در منطقه، تاجیکستان، مهم ترین عامل انتقال دهنده ی این فرهنگ در آسیای مرکزی خواهد بود.» (همان، ص ۱۱۸)

«کشور و فرهنگیان ایران می توانستند حداقل با اهدای کتاب در راه برطرف ساختن یکی از کمبود ها گامی موثر بردارند. چنین همکاری هایی در هر حال، صرف نظر از این که چه کسی حکومت را در دست داشته باشد، نه تنها مهم است، بل که حیاتی است. در تاریخ معاصر، گروه های سیاسی ایران ستیز، حتی نمی گذاشته اند نشریات و کتاب های چاپ ایران، وارد افغانستان شود، ولی حالا که این امکان به وجود آمده است و دانشگاهیان و فرهنگیان این کشور همزبان، به کتاب های ما نیاز دارند، چرا نباید به این گونه از فعالیت ها میدان داد...» (همان، ص ۱۲۹)

با هفت ثور، گرایش های رسمی به خارج، منوط به حکامی نبود که در وابسته گی های شدید با شوروی، قرار گرفته بودند. فرهنگ زدایی ملی، به ویژه با چپ پرچمی که در جانب ایران، به منافع ایران و

ketabton.com - The Digital Library

شوروی برمی گشت، چند بُعدی بودن عرصه ی تعدی را آشکار می سازد.

«با این حال حتی به هنگام حضور ارتش سرخ در افغانستان، آثار ادبی کلاسیک ایرانی بر جامعه ی فرهنگی افغانستان اثری گسترده و چشمگیر بر جا می گذاشت. گونه های جدید رایج ادبی در ایران مانند رمان نویسی و شعر نیمایی هنوز مقامی والا و جایگاه ستودنی نیافته بود، ولی به تدریج جا باز می کرد و هواخواهانی پیدا می کرد. رمان نویسی، به خصوص داستان کوتاه به تقلید از ادبیات متعهد شوروی شکل می پذیرفت. چپی های افغانستان، ادبیات سیاسی چپ را از چپ ایران بر می گرفتند و از این طریق مارکسیسم- لنینسم را رواج می دادند. با وجود این باید گفت که ارتباط میان چپ اندیشان را در دو سو می توان وجهی از الفت های فرهنگی میان گروه های کوچکی از مردمان دو کشور به شمار آورد.» (همان، ص ۱۲)

ناگفته نماند که چپ کمونیست افغانستان(پرچمی) به تبع شوونیسم ایران، انحراف نیز دارد. تاثیر کار فرهنگ ایرانی- فارسی به قدری بالای آنان محسوس است که غیر مستقیم، به موضوع ضد افغانی می انجامد. در طیف پرچمی، حتی پشتون هایی هم را می شناسم که با القای فارسیسم به جامعه(افتخارات کذایی) نادانسته برضد خودشان عمل کرده اند. سخنان یک نمونه ی آنان یادم نمی رود که در همه جا انگشت انتقاد را به سوی بزرگانی نشانه می رود که هنگام تسجیل نام ایران برای همسایه ی غربی، بی توجه به این تحول که قبلاً نیز شامل آن کشور می شد، اما با تناظر ایران/ پارس اشتباه گرفته شده بود، با وقایه ی افغانستان، نخواستند و اجازه ندادند یک نام اسطوره یی بی ریشه، سهم تاریخی ابایی و اجدادی شان را حذف کند.

ketabton.com - The Digital Library

حکومت داکتر نجیب الله با پشتون های پرچمی متضرر شد. همخوانی آنان با فارسیسم ایران، به تایید ناخودآگاهی انجامیده بود که به تبع آن، به مردمانی مجال می ساختند که در تاریخ واقعی، فقر سیاسی داشتند.
وفرت نشریات پُر اشکال فارسی در سلسله ی پهلوی و انکشاف آن در جمهوری اسلامی، فضا را به گونه ای اشباع کرده که در زمینه ی بومی آن، نیاز به تبیین واقعیت های غیر فارسی(پشتون، ترک، هزاره، پشه یی، ایماق، گوجر، عرب و...) تنوع تباری ما را معرفی می کند.
هنوز هم بخش مهم کار فرهنگی چپ پشتونی- پرچمی را مقولات فارسیسم، تشکیل می دهند. شمار فرهنگیان پشتون که در زمینه ی آریایی، خراسانی و فارسی قلم می زنند، بیشتر از تاجکان است. چنین روش، بدون توجه به تنقید و روشنگری های نو که خلاف عناصر بالا را ثابت می سازند، ممدی جهت تخریب خود توسط خود شده است.
جای خالی عمق تاریخی هویت ملی/ سیاسی افغان در تمام نهاد های فرهنگی افغانستان، حس می شود. اگر تیغ افغان ستیزی، تیزتر شده است، یکی هم به دلیل کمبود کار فرهنگی در عرصه ی افغانیت است. البته به این معنی نیست که دیرینه نداشته باشد، بل به تبع کار فارسیسم، قربانی باور های عمق تاریخی جعلی(آریایی) می شود.
«وجهی از الفت های فرهنگی میان گروه های کوچک از مردمان دو کشور...» با آن چه بعداً به نام هشت ثور حادث شد، معضل ما با ایران را در همه حال، ثابت می سازد.
داعیه ی دایم فارسیسم، فرقی نمی گذارد که چه حکومتی در افغانستان(خوب یا خوب تر غیر فارسی) شکل خواهد گرفت. فارسیسم و پان ایرانیسم، ایده های قدیمی ستیز اند. این ایده ها از هزار سال قبل، به منظور منافع فارسی، تخلیق شده اند. منتها فرق فاحش حال از گذشته، آن ها را در نسخه های نو می پیچاند. آرمانگرایی تهدید ارضی ایرانی، سابقه دارد؛ هرچند به موانعی برمی خورد که تنوع قومی و

ketabton.com - The Digital Library

فرهنگی غیر فارسی ست. همین تنوع، حداقل در عرف دیپلوماتیک، اجازه نمی دهد آز خویش را به گونه ای طرح کنند که حذف محور های طبیعی ضد فارس(مانند پشتون و ترک) علنی باشد. بنا بر این، ظاهراً احترام می گذارند.

«... یعنی نوع فدرالیسم بر پایه ی قومیت ها که طراحی این شکل، البته برای کشوری چون افغانستان، چندان ساده نیست. تحرک جمعیتی در طی سالیان گذشته، ازدواج های میان گروهی و میان قومی، ساختار ساده و بسته ی قوم ها و فرهنگ ها را تغییر داده است و از همه مهمتر آن که جریان طولانی جهاد چنان به جا به جایی جمعیت و اختلاط آن دامن زده است که دشوار می توان نقشه ی قومی افغانستان را بر اساس وضع پیشین، باز ترسیم کرد. تنها معیار کنونی برای نوعی از حکومت فدرالی، همان تقسیمات کشوری قبلی است که احتمالاً با تقاضا های کنونی تطبیق نمی کند، اما تغییر آن نیز به سهولت ممکن نمی گردد. با توجه با این شرایط عملاً جنبش شمال به جای آن که بیانگر نوعی جنبش فدرالی و احترام به قومیت ها باشد، به صورت جریان سیاسی خاصی درآمده است که هسته ی درونی آن تجلیگاه نوعی خواسته ها و تقاضا های طبقه ی متوسط شهری شده است و به قول آقای دکتر شمس، معاون وزارت خارجه ی افغانستان، مفکوره ی معینی را دنبال می کند که جنبش جهادی نمی تواند آن را بپذیرد.» (همان، صص ۱۴۴-۱۴۵)

«هرات، جایگاه همزیستی شیعیان و سنیان شده و در عین ترویج فرهنگ دری، حضور اقوام پشتو و هزاره را نیز پذیرا گشت. جلال آباد در اساس همزیستی پشتون و تاجیک را به نمایش درمی آورد. کابل، مظهر وحدت ملی بود. هر مذهب و قومی در آن به چشم می خورد و اتحاد آن ها را در طول قرون، ممکن ساخته بود، به ویژه پس از ظهور مجاهدین در این شهر. مزار شریف با آن که در پیرامون خود کوچ

ketabton.com - The Digital Library

نشینان پشتون را پذیرا شده بود، در اساس مظهر همزیستی اقوام غیر پشتون بود. این آمیزش عمیق که در طی سال ها فراهم آمده بود، از پایه های اساسی جریان پیچیده و بغرنج ملی شدن در افغانستان به شمار می رود.» (همان، ص ۲۱۴)

تنوع فرهنگی افغانستان با تجلی تباری و احساس آن در قدرت سیاسی، می تواند در معادلات بیگانه، درز ایجاد کند. می بینیم که مانقورد ایرانی، اعتراف می کند اندیشه ی منسجم و سامان یافته ندارند:

«گروهی دیگر را هم باید در این جا نام ببرم که به سرزمین پهناور ایران، دلبسته گی نشان می داده است: پان ایرانیست ها. بنیاد های فکری این گروه مبتنی بوده است بر بازگرداندن سرزمین های از دست رفته یا جدا شده به ایران کنونی. جغرافیای ذهنی این گروه در اساس محدود بوده است به قفقاز و بحرین. بی آن که بخواهم سنجش تفصیلی از این طرز تفکر به دست بدهم، فقط یادآور می شوم که ساختار های فکری شماری از پان ایرانیست ها را باید سیاسی، از نظر استدلالی گاه رومانتیک، واقعیت گریز و البته وطن خواهانه به شمار آورد. این تفکر که مبتنی بر دو عنصر خاک و خون برپا گشته بود، نیروی آن را نداشت که تحلیل جامعی از فرهنگ و تمدن ایران در جهان کنونی به دست دهد. علایق کنونی این گروه به افغانستان، امری ست اخیر که در سطح شناور است. در یک کلام می توان گفت که اندیشه ی منسجم و سامان یافته در این گروه که به شاخه های سیاسی مختلف، منشعب شده است، به چشم نمی خورد.» (همان، ص ۱۴)

چنگیز پهلوان با برشمردن نام ها، روابطی را آشکار کرده که توسط بازیگران معلوم الحال و ناشناخته، سال ها قبل در تمام جوانب راستی و چپی، فعال بودند. یک تحلیل دیگر هفت ثور این است که به واسطه ی آن، بُن افغانستان را آسیب زدند و به نام مساواتی که هرگز قایم نشد، تقابل و ادعای قومی را جنبه ی رسمی بخشیدند. در جانب راست، اگر

ketabton.com - The Digital Library

تلاش می شد مصایب تجاوز شوروی را به نام فرصت های استقلال ملیت ها(تعریف مغرضانه به جای اقوام) توجیه کنند، چپی های داخل نظام به نام حقوق ملیت ها، اولویت های کُل ملت را حاشیه یی ساخته بودند. در آن سال ها اگر دست آورد های بزرگ قبلی را منفی کنیم، توان بیشتر دولت، صرف تقسیم قدرت به نام قوم بود. این روش زشت، بعداً به فجایع حکومت هشت ثور منجر شد. در زیر، تعبیر شوونیست ایرانی از تنوع قومی ای که در بستر تقابل الحادی و جهادی رونما شد، نظر ما را تایید می کند که اغراض سیاسی، ماهیت رژیم های کودتایی و تحولاتی هفت و هشت ثور بودند، نه رسیدن به آرمان هایی که به نام خدا، جهاد، خانه، نان و لباس، شعار می دادند.

«مهم این است که به تدریج این فکر نیرو می گیرد که افغانستان را نمی توان و نباید با اتکاء به منافع عده ای که به نام یک قوم سخن می گویند، اداره کرد. این تحول بر اساس جهاد در افغانستان تقویت گشت و امروز به یک اندیشه، تجلی پیدا کرده است.» (همان، صص ۳۷۸-۳۷۹)

«من چنان که بیشتر نیز نوشته ام بر این نکته تاکید گذاشتم که جهاد افغانستان، وارد مرحله ی ملی شده است. مرحله ی ملی را نباید به معنای نفی خصلت اسلامی جنبش دانست، ولی دو خصیصه ی مهم دارد: نخست آن که مردم افغانستان برای نخستین بار در تاریخ، دست به تجربه ی سراسری و مشترکی زده اند که اهمیت خاص دارد. دوره ی جهاد و دوره کنونی، افغانستان را به آستانه ی عصر کشور- ملت کشانده است.» (همان، صص ۴۱۳-۴۱۴)

«در افغانستان، تنوع قومی و زبانی و دینی به حدی زیاد است که همچون موزه ای می ماند. حالا که همه ی این تنوع به نمایش گذاشته شده است و به نوعی بیداری و آگاهی و احساس هویت به ویژه در دوره ی نبرد مسلحانه در همه جا بروز کرده است، دشوار می توان با

ketabton.com - The Digital Library

اتکاء به یک احساس قومی یا یک جنبه از این نوع، حکومت راند. به یک اعتبار می توان گفت که حکومت کمونیستی، بُن جامعه را بالا کشیده و تمامی تضاد های نهفته را آشکار ساخته است. (همان، ص ۸۰)

هشت ثور با تمام افراد و اشخاصی به میان آمد که بخشی با وابسته گی های علنی، هنوز هم احترام می شوند. تحلیل این حقیقت، دشوار نیست، زیرا در زمینه ی به اصطلاح اشتراکات حوزه یی یا فرهنگی عنوان می شود.

«آقای ربانی به حق از ایران انتظاراتی داردکه تا حال برآورده نشده است. او و من این را در دوره هایی سخت، شاهد بوده ایم. همواره بر حفظ دوستی با ایران تاکید داشته است. با این که برخی سیاست های ایران، او را در مقاطعی آزرده و تحت فشار قرار داده است و عده ی زیادی از پیروانش اصرار می ورزیدند که نظری مخالف ایران ابراز کند، با این حال هیچگاه در این دوران اجازه نداده است که حکومتش به پایگاهی علیه ایران تبدیل شود. هنگامی که ماجرای مکه رُخ داد، عربستان از او خواست که حتی به طور ضمنی نظری مخالف با ایران بیان کند، ولی استاد ربانی حاضر به این کار نشد. کسانی که دوران جهاد را به یاد می آورند می دانند که چنین رفتاری به معنی تقبل زیان های مادی و حمایتی گونه گون بوده است. گرچه از سیاست حزب شیعی وحدت که مدام با لحنی ناخوش آیند و اغلب زشت از او یاد می کند، ناخرسند است و در سراسر افغانستان، فضایی پدیدار شده است که مردم، نظریات این حزب را بازتاب نظریات دولت ایران، تلقی می کنند. (همان، ص ۱۷۴)

ملا برهان الدین ربانی مشهور به ملا چترالی، هنگام سفر به ایران در زمانی که رییس یکی از بدترین حکومت های افغانستان بود، هنگام سرگردانی جبهه ی مقاومت و هنگامی که پس از سقوط امارت

ketabton.com - The Digital Library

اسلامی، همچنان سرگردان بود، به بهانه ی اشتراکات فرهنگی، مزرورانه عمل کرده تا ایرانی ها به نام همزبان و همبتار، روی آنان حساب باز کنند. همنوایی در زمینه ای که ده ها هویت قومی را نادیده می گرفت، یک اصل سیاسی سه جانبه ی شوونیسم فارسی(تاجکستان+ ستمیان+ ایرانیان) در منطقه است.

حکومت مسعود- ربانی با تشدید جنگ ها و خیانت های ملی که در کابل به فاجعه ی تخریب و قتل عام مردم منجر شدند، اما خیلی تلاش می کرد تاجکستان جنگ زده، به صلح برسد.

«واقعیت این است که دولت پریزدنت ربانی و احمد شاه مسعود مدت ها بود که می خواستند به استقرار صلح در تاجیکستان کمک برسانند و به عنوان میانجی در این را عمل کنند. طبیعی است که این تمایل با برخی سیاست های مسکو نیز هماهنگی داشته باشد.» (همان، ص ۲۲۲)

«بنا بر این، جریان طالبان در اساس با اتکاء به قوم پشتون و به مدد پنهانی پشتونیست ها سازماندهی شد. اسلام طالبان به همین سبب اسلام قومی به حساب می آید. با آن که اشرافیت، روشنفکران و مجاهدین پشتون برخی در ظاهر و برخی در باطن به حمایت صریح و آشکار از طالبان نپرداختند، ولی جناح های پشتونیست در مورد نیت واقعی و نهایی خود ابهامی برجای نگذاشتند.» (همان، ص ۲۵۰)

بی هیچ معضلی، می توان شعار های «تحریک خود جوش طالبان» را از برداشت بالا اخذ کرد. موضع فارسیستان افغانستان و ایران، اگر در فاصله ی واحد های سیاسی نیز باشد، یکی ست.

در شرایط کنونی بازی با کارت فرهنگی، متمم کارت سیاسی ست. منافع مشروع همسایه گان از بحث های جدی احزاب غیر پشتون، به شمار می رود. این روش با تقویت مواضع داخلی، همسویی با خارجی را بیشتر می سازد. حفظ موازنه ی آن، چنانی که تجربه کردیم، یک گروه را در غیر عادی ترین صورت، به انحصار قدرت می کشاند.

ketabton.com - The Digital Library

استراتیژی چنین میلان، اگر نه به زودی، در جاذبه های رفاهی، شاید به بُرش هایی بیانجامد که امروزه ناممکن می نمایند. اصرار به نام کار در حوزه ی اشتراکات با تشهیر ایرانی، بی موازنه گی آشکاری ست که در تنوع قومی و فرهنگی ما جا باز کرده است.

کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» یک منبع بسیار موثق و دست اول شناخت سیاست های مغرضانه ی ایران است. در این کتاب، تعاریف، اصطلاحات، آدرس ها و افرادی درج شده اند که بسیاری علنی و بسیاری غیر مستقیم، بنیان های کشور ما را ویران می کنند.

اغراض ایرانی در گستره ی زبان دری یا به اصطلاح فارسی، ارائه می شود. متاسفانه این مزیت که می تواند در برابر زیان های فارسی، تعادل ایجاد کند، به وسعت نگرش و عمق برداشت ما از فارسیسم ایرانی، کمک نکرده است، زیرا کسی به خودش زحمت نداده آن ها را بررسی کند. کراهت منظر مداخله ی ایران در افغانستان را همه می شناسند. شعار های معروف این کنش، اما چند لفاظی مرگ به هجوم فرهنگی هستند.

در پایان، تمسخری که در واقعیت زنده گی در ایران، به هیچ طیف و تبار افغانستان ارزش قایل نمی شود، الگوی سیاسی غیر پشتون ها را نیز همواره حقیر نگه می دارد، زیرا با هویت سیاسی ایرانی، سازگار نیست:

«... مرا بُردند به مقر آقای آریان فر، رییس رادیو و تلویزیون. ستاد رادیو و تلویزیون در محل دیگری در نظر گرفته شده بود، ولی یکی از نیرو های جهادی، آن را در اختیار خود گرفته بود و حاضر به تخلیه نبود. می دیدم که دولت در محل فرماندهی خود نیز چندان توانایی ندارد. (همان، ص ۴۳۴)

توضیح اصطلاح «مانقورد»:

ketabton.com - The Digital Library

ترکان ایران به ترکی که به نفع فارس ها استحاله شده باشد، به تحقیر «مانقورد» می گویند. توضیح جامع این اصطلاح در فرهنگ های ترکی به معنی «فاقد شعور قومی» و «فاقد هویت» نیز آمده است. البته این اصطلاح، به معنی تایید هویت ترکی برای چنگیز پهلوان نیست.

شرح تصویر:

نمایشگاه مهاجرین جمع آوری شده ی افغان در شهر شیراز. مسوولین انتظامی ایران، تعدادی از هموطنان ما را که همه تاجک، هزاره و به اصطلاح فارسی زبان و شیعه اند، با بی حرمتی تمام در یک احاطه ی آهنی که قفس نامیده شد، جهت تماشای مردم گذاشته اند. میان خواب ها و خیالات، چه قدر تفاوت است! اگر این مردم، اعضای حوزه ی اشتراکات پنداشته می شوند، چرا احترام نمی شوند؟ عیناً شبیه اتفاقاتی که در سایر کشور های اسلامی، رُخ می دهند.

همین که از طیاره ای در میدان هوایی جده در عربستان سعودی، پایین شوید، ولو به نام مسلمان زایر کعبه، اما به شما «اجنبی» می گویند؛ زیرا در آن جا برادری اخوانی(اصل قرآنی) هویت سیاسی عربستانی و مفاد آن را نقض می کند.

مصطفی عمرزی

ketabton.com - The Digital Library

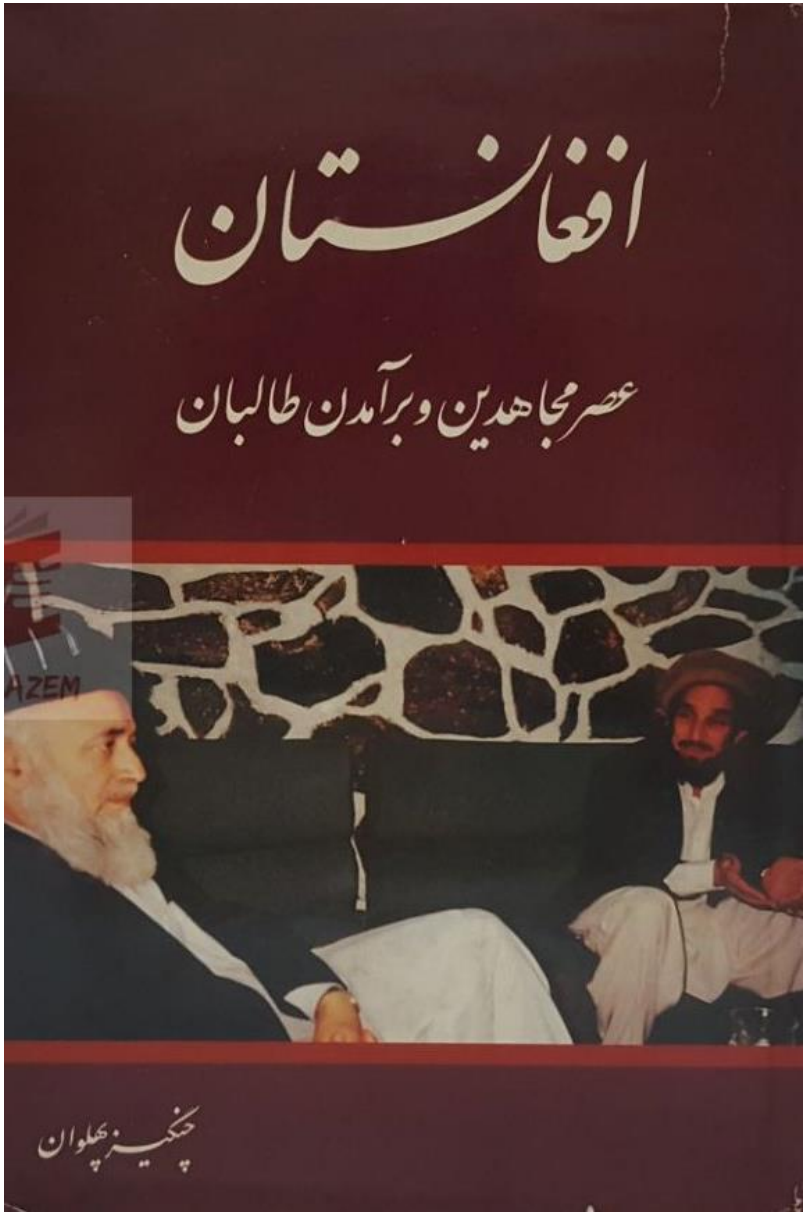

ketabton.com - The Digital Library

- افشای افتضاح دیگر
- (معرفی کتاب «سنگ های آسمانی»)

طی کوشش های زیاد، از آدرس ها و افرادی گفته و آورده ام که در این نوشته با قید موکد، بار دیگر هشدار می دهند فساد فکری جریان هایی را دست کم نگیریم که حالا به حد رونمایی می رسند.
اخبار توهین ارزش های ملی را به نام آزادی های تعریف نشده، توجیه می کردند و از مسوولیت هایی شانه خالی کرده اند که شمار دیگر با توهین به مقدسات اسلامی، در کشور های خارجی، حیثیت و آبروی میلیون ها مسلمان را می برند.
آنارشیسم فکری ناشی از بی توجهی، وارد مرحله ای شده است که دیگر با هیچ نامی نمی شود در برابر آن ها خاموش ماند. کسانی که پی توجیه اند، بدانند که برخورد آنان در پی آمد ناگواری ها، مسوولیت های بیشتری را متوجه آنان می کند و در این نوبت، مُهر خاین و خائف، به کسانی می خورد که در رده ی به اصطلاح چیزفهمان و فرهنگیان، از هراس از دست دادن معاشات دالری و کُرسی های سودآورد، نه خود کاری کردند و نه کسانی را گذاشتند که فی سبیل الله و برای افغان بودن، عمر و سرمایه ی خویش را هزینه می کنند.
خوشحالم که با افتضاح دیگر، مُهر تایید بر آن افشاگری های ما می خورد که حتی در وجود حقانیت آن ها، به حد متعصب، بهتان خورده ایم. موضع ما با وضاحت شف نی شفتالو، بسیاری را آزرده می ساخت تا در حس عاطفی آن، ماهرانه جلو روشنگری هایی را بگیرند که روزی به اثر زور قلم آن ها، حتی روی به کج بحثی آوردند تا به خاطر چند نمونه ی در حد چند نفر، اما به این حقیقت اعتراف کنند که سطح رضایت از این آدرس ها، آن قدر بلند است که فقط چند نفر، مخالف حسود و کم ظرف می یابند.

ketabton.com - The Digital Library

در بحث جایز الخطا، از ضعف های خویش چشم پوشی نکرده ایم، اما نه به این معنی که پس از سال ها کار، در پخته گی ثمر، از خودشناسی عاجز بمانیم. حمایت و لطف هموطنان به جایی رسید که در این مقام، اعتماد به نفس فرهنگی، ده ها جریان خودجوش را معرفی می کند که همه روزه بر اساس مسوولیت های وجدانی، بدون ذره ی خدشه از بی توجهی خاینانی که دشمنان این مملکت را میلیونر ساختند، اما از چاپ یک جلد کتاب روشنگر ما، طفره می روند، به جایی برسند که اگر نوبت ما شد(اقتدار سیاسی) گذشته ی اخلاص به مردم، نشان می دهد کاملاً به خیر مردم است.

جُسته و گریخته در باره ی تحرکات نو افغان ستیزان سقوی، ستمی و منکراتی های جدید، چیز هایی نوشته بودم، اما آن چه در این جا می پردازم، بخشی از اسنادی ست که اوج رسوایی افغان ستیزان داخلی را نشان می دهد.

«جمعیت فکر نو»، تشکلی از تنظیمیان جمعیتی- شورای نظاری ست که بالاخره پس از نیم قرن بازی های دوگانه، اقدام به اتحاد علنی کرده اند. این تشکل با ابتکار پسر مقتول محمد علم ایزدیار(سالم) به وجود آمد و یکی از نخستین اجتماعات آنان را در سالون میوند که دفتر استیجاری قبلی انتشارات میوند از ریاست فارمسی بود، دیده ام. کوشش های این جریان فکری با افراد شناخته شده ای چون عبدالحفیظ منصور و مجیب الرحمن رحیمی با حمایت کامل قومگریان به اصطلاح اخوانی و ستمی تاجک، به منظور بسط گرایش های مذموم قومی ست. این اجتماع با شکستن خط های سرخ اسلامی و افغانی، می کوشد به نام منافع قوم، از واقعیت هایی طفره برود که در جامعه ی کثیرالقومی افغانستان، در گره های محکم دین و ایمان، استحاله ی قومی و رشته های عمیق فامیلی و خویشاوندی، تثبیت شده اند. در واقع اگر نفس گرایش های حزبی، سازمانی و مدنی ما عاطفی، انسانی و

ketabton.com - The Digital Library

اخلاقی نباشد، جداسازی قومی در افغانستان، بسیار خطرناک و کشنده می باشد.

امتزاج مردم و گسترده گی حضور آنان، تقریباً کمتر ولایتی در افغانستان را نشان می دهد که کسی ادعا کند از یک قوم یا چند قوم باشد. البته اکثریت قومی در حوزه های شرقی، جنوبی، غربی، شاید به نفع قوم کلان باشد، اما همه گیر بودن حقیقت این که از تمام اقوام در تمام ولایات وجود دارند، نه فقط واقعیت بشری عظیم افغانستان است، بل این تنوع باعث می شود تا احزاب افغانی بدون تنوع قومی، نتوانند به جایی برسند که احزاب جهادی یا جریان های چپی و راستی با عضویت تمام اقوام، شانس اعتماد و اعتبار میان مردم را بیشتر می ساختند.

کوشش های جداکننده، منجر به انزوا می شوند. بنا بر این، حرکاتی که باعث ایجاد فاصله شوند با توارد زیان های اجتماعی، بیشتر به منظور فساد سیاسی اند. شعار های فدرالی یا تغییر نام ها، نمونه های بارز چنین فساد اند. بر این اساس، شناخت زشتی هایی که سلامت کُل جامعه را آسیب می زنند، خود به مولفه ی مهم، جهت اصلاحات مبدل می شود.

کتاب «سنگ های آسمانی»، تالیف یک عالم محترم ولایت کجکن (پنجشیر) است. آشنایی من با این کتاب و مولفش زمانی میسر شد که به اثر روش منفی، زشت و عقده مندانه ای که در برخورد با نخبه گان صورت می گیرد و بیش از زیان، منجر به مفاد می شود، مولوی عنابی را معرفی کردند.

چریک های ستمی، سقوی و باند شر و فساد با هیاهو در دنیای مجازی، حکم تکفیر عالمی را صادر کرده بودند که با نشر کتاب «سنگ های آسمانی»، نقاب خاینانی را عقب زده است که به نام کار مدنی و فرهنگی، اما به شدت پی وارد کردن زیان های عظیم به ارزش های اجتماعی، ملی و اسلامی کشور اند.

ketabton.com - The Digital Library

بلافاصله به کتاب فروشی سعید(ناشر کتاب سنگ های آسمانی) رفتم و جلدی از این کتاب جنجالی را خریداری کردم. وسوسه، اجازه نمی داد در مطالعه ی کتاب، تاخیر کنم. تورق صفحات کتاب، خیلی زود به مفاهیمی رسیدند که با احاطه به مسایل ستمی گری می دانستم قبلاً در خلوت های خویش، چه قدر آرزو داشتند مکروب های فکری شان وارد اجتماع شوند.

تعمیم مفاهیم غلط فرهنگی، تواریخ جعلی و پشتیبانی از برنامه هایی که با کمترین دلیل نیز در جوار ارزش های افغانی، مفید نیستند، در پیدایش جریان هایی انحرافی از جمله ستمی گری، موثر اند. اگر باعث زحمت کسی نمی شود، مراجعه به تفاسیر تاریخی و انتشارات ستمی گری، نشان می دهد سیاست های فرهنگی دولت های افغانستان با قبول خزعبلات آریانا، خراسان، فارسی و برداشت های نادرست به منظور استخراج مفاهیم دلخواه از زبان شناسی، خلای تاریخی را که به نظر من، پیش از افغانستان، واحد های بی نام است(به مفهوم سیاسی) با نام های بی معنی و سخیف آریانا یا ایران، عملاً به دست آویز هایی در برابر افغانستان و عمق تاریخی آن، قرار می دهند. از این رهگذر، وجود نشریات باطل با تورید نشریات فارسیسم در رسوب این تفکر کمک کرده تا افغان ستیزان با سوء برداشت ها و آن چه از جعلیات ساخته اند، با مجموعه ای از افکار و اندیشه هایی مجهز باشند که با «ایسم» ویژه ی خودشان، اکنون کاملاً وارد مرحله ی جدید، شده است.

من با سعی خودم کتبی منتشر کرده ام که هرکدام جدا گانه، مولفه ها و مقولات ستمی گری را زیر سوال می برند. کتاب «آریاییسم»، یکی از خوب ترین این کتاب هاست که توهم این جعل را شکست.

کتاب «سنگ های آسمانی»، نقد نظریات، بیان، عملکرد و معرفی مجموعه ای ست که خوب ترین نام آن در افغانستان، ستمی گری می شود. جمعیت فکر نو، شیخ یحی عنابی را واداشته پرده از رسوایی هایی

ketabton.com - The Digital Library

بردارد که در خلوت های همولایتی هایش، همانند گذشته های ستمی گری، در کنج و کنار روستا ها شکل می گیرند و با بسط در شهر ها، باعث فساد فکری و اجتماعی می شوند. مولوی عنابی در کتاب «سنگ های آسمانی» می نویسد:

«نویسنده نباید به حیث یک ملای سنتی و حقیقت پال که به یقین عمل می کند، نه به روایت راوی، مانند دوست نزدیک رهبر فکر نو و آن هم مجوسی گرا، به چنین افشاگری دست می زدم و نباید در امورات احوال شخصی رهبر فکر نو تشبث و مداخله می کردم، لاکن مجبور شدم، زیرا اگرچه من(نویسنده) به تایید هر دو گروه علمای وهابی و حنفی، سرسخت حنفی استم، ولی در عین حال علمبردار مکتب توحید و سنت در منطقه و یکی از خادمان پُر آوازهء آن گروه مبارز و سنت گرا می باشم.»

رسوایی های فکری جمعیت فکر نو که به حد انتشارات آزاد رسیده اند، همولایتی آنان را ناگزیر می کنند با افشاگری ها، کسانی را معرفی کنند که از حد گذشته، وقیح شده اند.

هراس از رویکرد آن بخش ستمیان که با نقاب ریش و دستار، خوب تر عمل کرده اند و در حالی که در برابر اسلام و افغان، تعصب می ورزند، می تواند اضطراب امثال مولوی عنابی را بیشتر بسازد که می بینند انحراف فکری، به جایی رسیده که گروهک فاسد، با توهین، زشتگویی و به اصطلاح نقد، از امتیازاتی محروم می شوند که به نام «جهاد و مقاومت ملی و اسلامی»، آنان را در سیستم، تحمیل کرده اند. در واقع نقد ارزش های اسلامی و افغانی، کسانی را ضربه می زند که از لطف تاریخی آن ها، حالا به نام مجاهد و مقاوتگر، نان می خورند.

مولوی عنابی ادامه می دهد:

«... هیچ یکی از دانشمندان و اهل قلم در این راستا از مخالف خود به القاب پست و توهین آمیز تعبیر نکرد. متاسفانه که شما در نشریهء

ketabton.com - The Digital Library

هواداران خود، این عمل شرم آور را مرتکب شدید. از علمایی که بالای شما انتقاد دارند، به «زنگیان مست و خرانی» که از بالای منابر انگ می زنند و بر مردمان رنگ می بندند، یاد کردید و می بایست که نمی کردید.»

اسلام ستیزی جمعیت فکر نو به حدی اشمئزاز آور شده که او را نگران می سازد تا با دعوت مردم، در برابر فساد آنان هشدار دهد:

«خطاب دوم بر چهره های با احساس کشور: هر آن برادر مسلمان که دلش بر دین می سوزد و بر ایمان خویش اهمیت می دهد و ارزش قایل است، باید بداند که دکتوران در جمعیت فکر نو، بر نسخ شریعت محمدی تجمع نموده و به برداشتن احکام اسلامی از جامعه، آماده گی می گیرند.»

مولوی عنابی با نشر کتاب «سنگ های آسمانی» ما را به آدرس هایی نزدیک کرده که تاکنون فقط از ظاهر و سبک آن ها می شناختیم. فساد فکری نو با تحریف دین، باعث شده مولوی عنابی با برجسته نمایی کفرگویی ها، توهین و فرهنگ سازی های ضد امت محوری اسلامی، افرادی را معرفی کند که با بیان و عمل، موضع افغان ستیزانه ی آنان را به خوبی می شناختیم. از کتاب سنگ های آسمانی:

«این که رهبر فکر نو می گوید در مدارس، افکار وهابیت تدریس می شود، آن چه آموزگاران در مدارس پاکستان به نام حنفیت فرا می گیرند، وهابیت است، اگر چه آموزگاران بدان اعتراف نمی کنند، همان گفتنی ست که بخش فرهنگی رادیو های کشور ایران، آن را پخش و نشر می کنند و رهبر فکر نو از داخل جامعهء به اصطلاح سنی مذهب ها، آن را اشاعه می کنند. لذا ما بر او آفرین باد می گوییم به خاطر این که او به مذهب تشیع، خدمت می نماید. اگر گفته شود که چرا و برای چه رهبر فکر نو به تشیع، چنین خوش خدمتی می کند، پاسخ این است:

ketabton.com - The Digital Library

به خاطر این که از سوی ایشان تمویل می شوند. پس می باید که شکر شان را ادا نمایند. اگر سوال شود که که سند در این راستا چیست؟ در پاسخ باید گفت سند، قول یکی از دوستان نزدیک رهبر جمعیت فکر نو است که او از همکاران رهبر فکر نو در طبع و نشر «هفته نامهء مجاهد» بود. ما در جمع دوستانی که با وی در منزل او نشسته بودیم، برای مان حکایت نموده گفت: ما از ایرانی ها در هر ربع سال، مبلغ بیست هزار یورو، پول می گرفتیم، اما در عوض این که آن را در بین کارکنان هفته نامه توزیع نماییم، رهبر فکر نو، آن را تحت الجیب می کرد. عمل موصوف سبب شد ما کار «هفته نامهء مجاهد» را ترک بگوییم و هفته نامه از نشر باز بماند.»

«هفته نامه ی مجاهد»، ارگان نشراتی جمعیت اسلامی ست. کارکنان و مشی نشراتی این نشریه را همه می شناسند. من نمی خواهم از تلویحات مولوی عنابی، به صدور آدرس ها بپردازم، اما آن چه مهم می نماید، تغییر موضوع کسانی ست که پس از سقوط امارت اسلامی طالبان، برای رضایت خارجی، از شان و مفخراتی می کاهند که در واقع در گذشته نیز مصنوعی داشتند.

مولوی عنابی از تغییر عملکرد به اصطلاح اسلامگرایانی در تعجب است که در گذشته به نام دین، هرچه می خواستند، انجام می دادند:

«... از زن ستیزی، توبه کرده است. اکنون می خواهد منحیث مدافع حقوق بشر، چون سیما ثمر، وارد صحنهء سیاست شود و با رهبر جهادی، استاد سیاف، درگیری هایی بر سر خلافت و ثقافت داشته باشد، ولی از فکر من، روباهی را که رهبر فکر نو می خواهد شکار کند، امریکایی ها ده سال پیش، پوست او را کنده اند و فریب این نوع ادعا ها را نخواهند خورد.»

کنایات، اشارات و انتقادات مولوی عنابی، بسیار به جا و در تداعی تاریخ، کسانی را در برگرفته اند که در واقع با هراس از امت محوری

ketabton.com - The Digital Library

اسلامی، می دانند تا زمانی که عالم واقعی، محراب و منبر برپا باشد، جداسازی در جامعه ی بسیار اسلامی افغانستان، هیچ قومگرای دیوانه ای را اجازه نمی دهد تا مردم به خاطر آنان، از شان انسانی در تنوع اقوام، به اصل تفکیک و تشخیص مکتب هایی سقوط کنند که مثلاً با مقوله ی «آریایی»، جهان را زیر و رو کردند تا به نام نژاد برتر، استعمار اروپایی را توجیه کنند و اما قرن ها پس از آن، پس مانده ی این تفکر، مردمان فقیر جهان سوم را به جان هم انداخته است.

مولوی عنابی با عتاب به اعضای جمعیت فکر نو، خاطر نشان می کند:

«سوال سوم: شما خودتان تا چندی قبل، مخالفین دیموکراسی و ناقضین حقوق بشر را فعالین اسلامی و انتحار را شرعاً مجاز و انتحاری را فدایی می گفتید. در «هفته نامهء مجاهد» که به مناسبت سالگرهء قهرمان ملی کشور، مورخ ۱۸ سنبلهء سال ۱۳۸۲ به طبع رسیده بود، نوشتید: علمای پنجشیر به قهرمان ملی، جواز خودکشی را داده بودند. پس چه شد که خودکشی اکنون از نظر شما حرام قرار گرفت و افراطی شد؟»

«این که رهبر فکر نو می گوید وهابی های حنفی نما، تندرو هستند و انفجار را جواز می دهند، در پاسخ باید گفت مگر برادران فکر نو تا چند روز پیش، تندرو نبودند؟ مگر ایشان خودکشی را بر قهرمان ملی در دورهء جهاد، جواز نداده بودند؟ پس نباید که از قول خود منکر شوند و با اِزار و پیراهن، داخل چشم مان شوند، به خاطر این که همین اکنون سند شان در اختیار مان قرار دارد.»

«مگر نظامی که برادران فکر نو، بخش فرهنگی او را پیش می برند، انفجار را جایز نمی گفتند؟ مگر آن ها به ده ها مخالف خودشان را با انفجار از بین نبردند؟ مگر ایشان زندان های شخصی نداشتند که مردمان بی گناه را مطابق میل خود در آن ها نگه داری می کردند. مگر محاکم صحرایی نداشتند که بدون ارائهء دعوا و دفاع، متهمین را حلق آویز می نمودند. مگر برادران فکر نو، گاه گاه مشاوران نظامی نداشتند

ketabton.com - The Digital Library

که توسط مین های ساخت کشور ایران و روسیه، پُل های عام المنفعه را یکی قبل از صرف چای صبح و دیگری را بعد از صرف چای صبح، انفجار می دادند.»

«من(نویسنده) می گویم خدا جل جلاله، بی انصاف را انصاف نصیب بکند تا او قضاوت کند که اشرف غنی خوب است یا مجاهدی که با تراش ریش و یک صد و هشتاد درجه انحراف فکری نو، غرب گرا شده است؛ دخترکش با پسران در یک چوکی دانشگاه می خواند، خانمش در جمعیت هلال احمر، وظیفه گرفته است و با چهرهء تازه و برهنهء خویش به دل های جوانان در محافل و به دل های قشر محروم از طریق عبور جادهء کابل- پنجشیر، پرازیت و فتنه پخش می کند.»

بسط افکار فاسد، نه فقط به منظور گمراهی مردم و سرایت بیماری اجتماعی می باشد، بل هدفی ست که می خواهند با آلودن جریان های متداخل در نظام که امکانات دارند، از توانی مستفید شوند تا با آن ها زمینه ی عملی جداسازی و زیان را میسر کنند. مولوی عنابی از توجه جمعیت فکر نو به رهبران جهادی، تعجب می کند:

«من نمی دانم که در این، چه رمزی نهفته است که رهبر فکر نو، سخنان ضد شرعی خود را یا در صورت اشتراک با احمد ولی مسعود صاحب مطرح می کند و یا هم مستقیماً آن ها را به وی نسبت می دهد. چنان چه او در هفته نامهء مجاهد نوشت: احمد ولی از زبان آمر صاحب حکایت می کند که نصرانی ها هم بداخل جنت می شوند. آمر صاحب می گفت این شده نمی تواند که یک مسلمان بد عمل به جنت برود، نه یک نصرانی که اعمال شایسته دارد.»

سیاست های فرهنگی حاکمیت سقاوی دوم و حامیان احزاب فاسد اقلیت ها، با آن چه از نمایشات تاریخی، ثقافتی و به اصطلاح مدنی، راه انداخته اند، این شک را به یقین نزدیک کرده اند که گرایش به قبل از اسلام، در ساخت نوعی از اندیشه ی فاسد، کمک می کند که در تبیین

ketabton.com - The Digital Library

جعلیات تاریخی اش، تنها خودم چندین جلد کتاب(آرکاییسم= نقد باستان شناسی، مُنحنی تاریخ= نقد جعلیات هخامنشی، آیین های سخیف= نقد ادیان زردشتی، مزدکی، مانوی، زمانی که مفاخر ناچیز می شوند= نقد مجموعه ی تاریخی عتیقه، نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی= نقد فردوسی و شاهنامه و کتاب آریاییسم= نقد پدیده ی آریایی) منتشر کرده ام.

مولوی عنابی با شمردن معایب جمعیت فکر نو، گرایش های آنان را مذموم می داند و در قیاس به نتیجه ای که از این کتاب می تواند حاصل شود، چنین تلخیص می دهد:

«من(نویسنده) می گویم ای کاش رهبر فکر نو که پشت دُم گاو نرفته بود، پشت عرفان ابن عربی هم نمی رفت. برای او این کفایت می کرد تا نماز های پنجگانهء خود را در مسجد و به جماعت می خواند؛ زیبایی و شهرت نیکی را که از اسلام گرایی، طرفداری از مجاهدین و قوانین سخت گیرانهء دورهء جهاد در هفته نامهء مجاهد، کسب کرده بود، حفظ می کرد که متاسفانه نکرد، بل که محبت جاه و جلال دنیا، بالای او غلبه کرد تا این که در شبکهء «سروش» افتاد و به عرفان الحادی ابن عربی گیر و گرفتار شد.»

سراپای کتاب «سنگ های آسمانی» با چنین شیوه ی نقد، اعضای یک جریان فاسد فکری را معرفی می کند که در ضعف های آشکار جامعه ی به نام دارای قانون، تلاش می کنند مردم با بهانه هایی که به اثر مشکلات اقتصادی، می توانند جرقه های آتش سوزان باشند، به نفع قوم و منطقه، آسیب ببینند. چنین رویکردی از جانب دشمنان افغانستان، در گذشته ی تمام جریان هایی خلاصه می شود که با افراد معلوم الحال منسوب به آنان می دانیم پی رشته ها و گره هایی اند که در فرهنگ افغانی، به مجموعه ی بازدارنده در برابر ضعف منطق کسانی قرار می

ketabton.com - The Digital Library

گیرد که مثلاً تحریف دین مقدس اسلام را ضرورتی برای اصلاحات، اما به نام جدا سازی، باور می کنند.
در کتاب «سنگ های آسمانی»، چهار کتاب یا منبع نشراتی جریان «جمعیت فکر نو»، زیر نقد قرار دارند. کتاب های «آخوند درویزه»، «استعفای عقل»، «جدال ثقافت» و «روایت»، مولوی عنابی را واداشته اند با انتقاد شدید اعتراض کند که از نشر چنین کتاب هایی، چه مصایبی سلامت اجتماعی را تهدید می کنند.
با آن چه مولوی عنابی از نقد چهار کتاب بالا می آورد، افسوس زیادی رونما می شود که آن کتاب ها چه گونه منتشر شده اند؟ هرچند در بازار آزادی که به همه کس و همه چیز به نام آزادی، توهین می کنند، غیر عادی نیست، اما کفرگویی در صراحت های موضع گیری، می تواند نگرانی های ما را نیز به پایه ی اندیشه ی مولوی عنابی برساند که در کشور بسیار سنتی و اسلامی ما، تنازع غیر منطقی با دین، بدون این که با خرد تصحیح و اصلاحات توام باشد، چه گونه می تواند دمار از روگار کسانی نیز درآورد که در زاویه ی مدنی، اما مثمر اند.
نقد دین در سایه ی ضروریات دینی، گفتمان اصلاحات را از مدت هاست که وارد حوزه ی علمای اسلامی، کرده است. پدیده ی «اسرائیلیات»، مولفه ی شناخته شده ای ست که نشان می دهد حوزه های دینی در بند آن چه نیستند که یک سره به نام عقب مانده و کهنه، به خورد مردم می دهند.
تعریف ناراستی ها در دین، مولفه ی اسراییلیات را معرفی می کند و سختگیری حوزه های اسلامی برای حذر از آن چه به نام دین، اما غیر دینی ست، به وضاحت در میان فعالین مسلمان دیده می شود. بنا بر این، نقد مولوی عنابی بر موضع انتقادی اعضای جمعیت فکر نو، اگر از استثناآت نقد معقول آنان بگذریم، در کلیتی تفهیم می کند که تحریف دین به حد کفرگویی، نه نقد است و نه صلاح. چنین

ketabton.com - The Digital Library

عملکردی عملاً در برابر فرهنگ مقدس توده های کثیر افغانان مسلمان قرار می گیرد که در سایه ی آن، به هم احترام می گذارند و از اخوت آن، به فهم برابری و مساواتی که پروردگار تعیین کرده، خیلی قبل از توريد مفاهیم مدنی خارجی، می دانستند حرمت، احترام، شفقت، محبت، اخلاق، معاونت و عزت چیستند؟

در این شکی نیست که سیاست ها در تحریف ادیان، موثر بوده اند، اما نقد دینی اگر وارد حدودی می شود که مثلاً در مقدسات اسلامی، آیات واضح قرآنی اند، به سهولت می توان دریافت که تحریف صراحت و تبیین احکام الله، صرف جهت اغراض شیطانی و کاستن از حدود رعایت امت اسلامی ست؛ چه قایل شدن به حد بالای ذهنیت های قومی، بیانگر نفرت و تعصب است و چنین گرایش هایی مذمومیتی هایی اند که در اسلام، مطرود می باشند.

مطالعه ی «کتاب سنگ های آسمانی» را سفارش می کنم. خواننده گان افغان کتاب، به زودی متوجه خواهند شد شرک آن چه به نام مدنی می کنند، برداشت های آن زباله هایند که به اصطلاح «معدنی» شده اند.

اما یک یادآوری موجز:

متاسفانه به اثر سنت معمولی که در چاپ و نشر کتاب در بازار آزاد افغانستان، مسری شده، کتاب «سنگ های آسمانی» با وجود اهمیت و خیری که دارد، به میزان بسیار بالا، دچار مشکلات محتوایی و تخنیکی ست. مولف محترم با وجود تبحر بر دین، اما با رویکرد شعاری، وارد زمینه ی نقد می شود. در چنین تامل، گاه نقش منتقد، به رسمی می ماند که با اثرات کم سو، به درستی نمی تواند بر منطق طرف، چیره شود.

اعضای جمعیت فکر نو با استعانت از تمام تجربیات دین ستیزی، به گونه ای عمل می کنند که در تجربه ی تاریخی آنان، سفسطه گرایان پیشین با شمردن معایبی که خود از طریق عیوب شان، وارد دین کرده

ketabton.com - The Digital Library

بودند، دین را نقد می کنند. مثلاً گرایش های تصوفی و عرفانی، با ایسمی که ساخته اند، دین را در منظری به نقد می کشانند که در نفس آیات آسمانی، وجود ندارد. در چنین گرایش هایی(تصوف و عرفان) برداشت های شخصی از منظر ریاضت هایی که چیزی در حد به اصطلاح ولی و آدرس مجزا به الله می سازند، در حقیقت صدها فرقه و شعبه، می توانند نمایانگر این تبارز باشند که انحراف دینی، پدیده ی تاریخی، اما بسیار متنوع است. یعنی از منظر کسانی که صاحب خارق عادت شناخته می شوند؛ در ضعف های انسان جایز الخطا، بدون این که کسی یارای تقابل منطقی با خرد قرآنی را داشته باشد، از رهگذر عملکرد انسان جایز الخطا، تبیینات آسمانی را تحریف می کنند.

مولف کتاب «سنگ های آسمانی» از واقعیت هایی دور مانده است که جریان های دین ستیز با تحریف دین در حوزه ی فرهنگ بشری، توجه دارند ملعبه ی دنیایی بسازند و از این طریق، نقد دین در کارنامه ی دین سازان، بهانه ای ست تا در کثرت گروه ها، فرقه ها و آدرس ها، واقعیت آسمانی ادیان را دور زده و به راحتی در انحرافات بشری، آن ها را نقد یا در واقع تضعیف کنند.

مشکل تخنیکی کتاب «سنگ های آسمانی» به حدی ست که شامل تایپ نادرست آیات و احادیث نیز می شود. فکر می کنم ناشر که خود عالم است(استاد پوهنزی شرعیات پوهنتون کابل) و مولوی عنابی، متوجه نشده اند، زیرا نیاز به روشنگری، آنان را واداشته تا کتاب برای خیر عامه، زودتر منتشر شود. تعجیل در امر خیر، نادرست نیست، اما حیف که باعث می شود کُل خیر حاصل نشود. تورق کتاب پس از نیم صفحات، به نارسایی های بیشتر می انجامد. عدم رعایت نقطه گذاری و ملاحضات دستوری، گاه باعث می شوند دقت بیشتر جهت فهم مقصود، نیاز شود.

ketabton.com - The Digital Library

متاسفانه بسط افکار باطل و انحرافی در رشد ادبیات گفتاری و نوشتاری ای نیز کمک کرده که مولف محترم کتاب «سنگ های آسمانی»، گاه به عمد مرتکب می شود. تعریف واحد پول ملی به نام «افغانستانی» یا صدور چنین صفتی به نام جمال الدین افغان، تاثیر تالیف عالمی را کاهش می دهد که با تعلق به ارزش های دین کبیر اسلام، خوب می داند کتاب او برای دفاع از سی میلیون افغان مسلمان است.

خدا کند با تجدید چاپ «کتاب سنگ های آسمانی»، مولوی صاحب عنابی و آقای سعید(مسوول انتشارات سعید) متوجه نزاکت هایی باشند که عدول از آن ها، حتی می تواند ارزش اعمال نیک چون تالیف و نشر کتاب «سنگ های آسمانی» را کاهش دهند.

کتاب سنگ های آسمانی در میانه ی سال ۱۳۹۶ش نشر شده است. این کتاب، هم اکنون در کتاب فروشی سعید، واقع جاده ی آسمایی، به قیمت ۲۰۰ افغانی، به فروش می رسد.

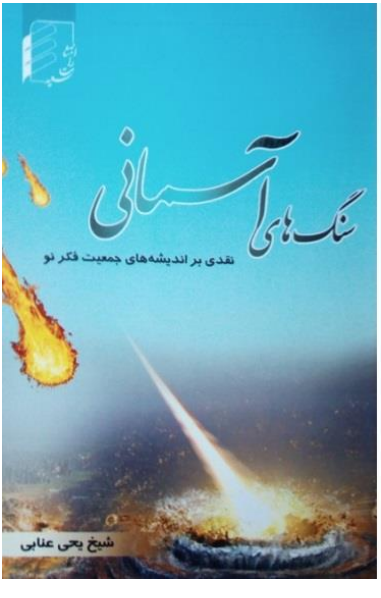

ketabton.com - The Digital Library

- آلزایمر در تنقید تاریخ
- (تبصره ای بر مقدمه ی زشت چاپ جدید تاریخ سلطانی)

دو دهه ی اخیر از رهگذر کژاندیشی ها، بی مانند هستند. تقابل سیاسی از پایین به بالا که از استعانت بیگانه، مستفید می شود، اگر چندمین دوسیه ی خیانت و جنایت را باز می کند، برای ما جزو اثبات دنائت هایی نیز می باشد که حتی با کُل تاریخ «غیره» به شان نمی رسد.
نمونه های حمله یا به اصطلاح انتقاد از هتاکی های پایینی تا ساز و برگ رقاصه گان و نوازنده گان را نیز تجربه کردیم. آهنگ های خر-آسانی، ژاژخواهی هایی شدند که در آینده ی این تخلیقات، فقط یادگاری می شوند.
می توان گفت حربه ی تجاوز بیگانه نیز از کتمان حقایقی عاجز آمده که در معمول ترین شیوه ی آن، خلوت های مردمانی ست که پیرامون دیگران، آلزایمر می گیرند. با وجود این، رخنه ی حقیقت از این حیث که در تورایخ غیر افغانی نیز چیزی بیش از یافت افسرده گی، سرافگنده گی و سرخورده گی وجود ندارد، غیر مستقیم به طیفی کمک می کند که در جنون توهم، وقتی از سده های پسین، به اعماق عتیقه جات می افتند، گمان آرمان شهر خر-آسانی، آنان را خشمگین می سازد تا یاد شان برود حضور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان فقط با نام «سقوی»، مشهور است؛ هرچند این نام، کلیدواژه ی تنقید طرف بالا دست است، اما آن تاریخ و تکرار آن، به شهادت مردم، بی نیاز از مخطوطات قلم، حیثیت مخالفان را ثابت می کند. بنا بر این، بی جهت نیست که به نتیجه می رسند:
«همه ی ضعف ها و درماندگی هایت با یادآوری از یکی از جنگ هایی که اجدادت در آن پیروز شده از بین می رود. هر وقت در این جغرافیا احساس ضعف کردی و آینده ات را تیره و تار دیدی به نزد

ketabton.com - The Digital Library

یکی از این جادوگران برو که وردی برایت بخواند و از قهرمانی نام ببرد تا همه ی واقعیتی که بر تو فشار می آورد را فراموش کنی و برخیزی. معمولاً آن قهرمان قرن ها و دهه ها و سال ها قبل مُرده است و حال معلوم نیست که تو نگهبان آنی یا او نگهبان تو. در هر صورت فرقی نخواهد کرد. تو مراد و مُرده ی مشکل گشایت را به دست آورده ای. چنان که اتفاق می افتد هر گروه به نوبه ی خود مردگان اش را از خاک بیرون می کشد و در معرض پرستش قرار می دهد: از ابو مسلم خراسانی و فردوسی تا بدخشی و مسعود. از چنگیز خان و امیر تیمور و بابرشاه تا مزاری. از خوشحال خان ختک و میرویس خان و احمدشاه ابدالی تا امان الله شاه و داوود خان.»

آغاز سطور مقدمه ی بازچاپ تاریخ سلطانی به قلم عتیق اروند بود. این اروند، به معنی پشتوی «پیوند»، مربوط ما نیست. ریخته ای از لغات فردوسی به چند معنی، از جمله جادو، حسرت و آرزو، اما هنوز وارد مرحله ی آلزایمر نشده است. در واقع اگر چند سده ی پسین در میزان لیبرالیسم قرن ۲۱ تحلیل و تفسیر شود، جایی برای فرشته گان، باقی نمی ماند، اما نویسنده می داند چند سده ی پسین، روی تاریخی استوار است که تمام نمونه های خوب و بدش را در جامع الکمالاتی در بر دارند که اگر یک روستایی عقب مانده در دهی در شمال، شاهنامه بخواند، حتی در جوار طویله ی چهارپایانش متعصب می شود.

چنان چه آوردم، تقابل خصمانه که به استعانت بیگانه، وابسته است، در سالیان پسین، انواع بلایا را به جان ما انداخت. خیانت های نابخشودنی رفقای پرچمی، جهادی و مدنی را کنار می گذارم که هرکدام با رهنمود خارجی به خانمان مردما ما یورش برده اند تا جایی را پُر کنند که برای شان همیشه بزرگ بود؛ اما ادبیات سازی برای جداسازی از گونه های مختلف، در یک مورد اتفاق نظر دارند: فرار از منطق. در این ادبیات سازی، به ویژه تنقید تاریخی، اصولاً برآمد تاریخی قوم پشتون

ketabton.com - The Digital Library

را زیر سوال می برند. سوال این جاست که در برآمد تاریخی در گذشته هایی که نوبت ما نبود، روایت تاریخی از برآمد تاریخی دیگران، چه گونه بوده است؟ اصلاً چرا دید تنگ از گورستان هایی بگذرد که از چنگیز و تیمور مانده اند یا تعدی سلطان غزنه یا اکمال از جغرافیا هایی که در جایی اگر پُر رنگ بوده، بازار ها و خانه های آنان از غلامان و کنیزان کشور ها و سرزمین هایی پُر می شوند که مغلوب فاتحان شده اند.

در روزگار ما، شخصیت های گردن کلفت، اگر به درد تنازعات ضد مخالفان مسلح، داعش و ولگردان خر-آسانی بخورند، به درد تحصیل کرده ها نمی خورند. قهرمانان ما، افراد باسواد، دلسوز و عاطفی اند که از راه انتخابات زعیم می شوند و در صورت ناکامی، ما را مجبور می کنند با مخالفت مدنی، آنان را خانه نشین بسازیم. با چنین دیدگاه در حالی که هیولای جنگ و ایدیالوگ های جنگ، همچنان جهانیان را متخاصم می سازند، ورود به گذشته، به ویژه به تاریخ مردمی که از حیث غیرت، شهامت و دلاوری و درایت جغرافیا می ساختند و گاه تا حد جنایتکار نیز مشهور می شدند، بسیار منطقی نیست. تواریخ قبل از پشتون ها نیز گواه آنان اند.

به هر حال، در نمونه ی جدیدی که به دست آوردم، نوع دیگری از آلزایمر تنقید بروز می کند؛ هرچند چنانی که در نخست آوردم می کوشد میلان نکند، اما عقده های حقارت او در برابر تاریخ ما، تحریف را به استعانت می گیرد.

در یک کار جمعی دیگر که شاید کله به کله شده باشند، بی خبر از این که ما نیز از هفت خوان رستم(تواریخ مبتذل آریایی، خراسانی و پارسی) گذشته ایم، با گیر آوردن سوژه، به میل خود شان، بهانه ساخته اند تا با سرایت آن، ادبیات هتاکی از دهن نیافتد.

ketabton.com - The Digital Library

«شاید خواننده تصور کند که این کتاب به دلیل کمیاب بودن یا به این سبب که مهمترین منبع تاریخ نگاران بوده برای تصحیح گزینش شده است؛ اما من این کتاب را انتخاب کردم چون آن را از جهت دارترین و قوم محورانه ترین متون تاریخ افغانستان می دانستم.»

«جهت دار ترین» و «قوم محورانه ترین متون تاریخ افغانستان» در حالی که در بگروند آن، فردوسی را به نام خالق شوونیسم و فارسیسم یک اقلیت قومی می شناسیم، اصولاً نمی تواند مطرح شود. نوع معمول آلزایمر در این نوع تنقید، حاد است.

مراجعه به آثار پارسی، از گونه ی خراسانی و تحلیل فرهنگ هایی که به نام مجوس معروف اند، بنیاد برافگن های وحشتناک تاریخی اند که در عمق تاریخ این جا یافت می شوند. تعیین کلیدواژه ها و تاکید روی عبارات، در حقیقت به فرهنگ سازی های منفی توجه می کنند. می کوشند از شان تاریخی کاسته شود که در فرار و فرود آن، کاستی و بلندی، کاملاً شبیه گذشته بوده اند.

با تورق تاریخ تا جنگ دوم جهانی و جنگ هایی که پس از آن رقم خورده اند، شباهت عجیبی از تعدی، تعالی و پستی رونما می شود. در واقع افراد، گروه ها و اقوام در بازی های سرنوشت، یکی جای دیگر را گرفته اند و با تقلید از همدیگر، منتقل فرهنگ ها و باور ها شده اند.

مشکل تنقید یا نگارش تاریخ انتقادی ما در این است که از ذهنیت های تعصب نیز اشباع می شود. به سطور زیر توجه کنید:

«جامعه ی نوپا و قبیله ای پشتون به بسیار زودی دانست که هند سرزمین اش نیست و نمی تواند تکثر، تساهل و تنوع آن دیار پهناور را در طرح قبیله ای اش برای حکومتداری لحاظ کند. پشتون های دربار نشین در آن دوره هیچ تجربه ای از حکومتداری در اختیار نداشتند و قدرت را به صورت اتفاقی و با نفوذ تدریجی در دربار به دست آوردند.»

ketabton.com - The Digital Library

آلزایمر تنقید بالا نیاز به توضیح ندارد؛ یعنی ممکن است «اتفاقی»، معادل «نفوذ تدریجی شود».

در تاریخ، دهقانان مجوس که ظاهراً مسلمان می نمودند و بعداً به خلافت سامانی رسیدند و نهضت شعوبیه(بانی جعل و دروغ در تاریخ) از بطن آنان زاده شده، در یک رویداد اتفاقی، عمروی صفاری را اسیر کردند، اما پشتون های دربار نشین- توجه کنید که تناقض و آلزایمر از سر و روی نوشته ی اروند یا گروه آنان می بارد- در حالی که دربارنشین بودند(صاحب تجربه) اتفاقی و با «نفوذ تدریجی!» به قدرت می رسند؟! فشار بغض و کینه که رشته های فهم را قطع می کند، بار دیگر نتیجه می گیرد:

«پشتون ها که از قرن چهارم و پنجم با هند در ارتباط بودند به جز در مواردی چون لشکرکشی های ترک های غزنی و غور، تمام مراودات شان اقتصادی و تجاری بود. در واقع این حکومت های لودی و سوری بودند که به مردمان قبایل نشان دادند که می توان به اضافه ی تجارت اموال و ادویه و کشاورزی و بعضاً قطاع الریقی از مسیر دیگری نیز به نان و نوایی رسید.»

تعریف نویسنده یا گروه اروند، از لودیان و سوریان، پشتون هاست، اما در تحریف آنان، آنان تافته ی جدا بافته می شوند که بدنه ی دیگر، به نام قبایل، میل ندارند با همتباران شان هم کاسه شوند.

سنت قطاع الطریقی یا رهزنی در هر بند شاهنامه به ویژه در شان کیکاوس و به اصطلاح شوونیستان فارس «تورانی»، پیشه و پیش زمینه ی تاریخی دارد. شاید تمام دلاوران کوهساران پامیر و هندوکش نیز قطاع الطریق بوده اند. به مصداق دیگر، هر جا کاروان بود، دزد یا قطاع الطریق نیز بوده است. در روز های اخیر، مسیر راه ابریشم، تاریخ متنوع دزدان سر گردنه را نیز تداعی می کند.

ketabton.com - The Digital Library

یکی از ویژه گی های دوره های تاریخی، به ویژه در جغرافیای اسلامی، نبود ذهنیت قومی ست. از سامانیان تاجک تا غزنویان، غوریان، خوارزمشاهیان و دوره های پسا تیموری، قدرت و درایت سیاسی سلاطین و امرا، به معنی وسعت و داشتن رعایا بود. فقط تسلط عنصر زرد(مغول) حد فاصل مردم از زعمایی شناخته می شد که تا قبول اسلام، درک نمی شدند. بنا بر این، تعویض تاریخی، با کمترین التهاب قومی صورت می گرفت؛ هرچند نشانه های نفرت از اعراب، ترکان، مغولان، صفویه و گورگانی، مکتب های نفی را زاده است، اما تا زمان ناسیونالیسم قرون نوزده و بیست، هرگز گسترده نبودند. به استثنای تقابل پشتون ها با گورگانیان هند که به ستیز ضد مغول معروف است، جنبش هوتکی در برابر شیعه قدعلم کرد و پاکسازی شمال افغانستان از شیبانی ها به نام مُخلان، عنوان می شود.

اروند:

«مردمان قبایل چه پیش و چه پس از تشکیل حکومت های لودی و سوری هیچ تصویر روشنی از کارکرد و یا اهمیت دربار در ذهن نداشتند و به نظر می رسد که چندان هم برای شان مهم نبوده که زیر سایه ی کدام امپراتوری زندگی می کنند. وگرنه چرا تا بدین حد خوشحال خان از آن ها متنفر بوده و این مردمان را به بی غیرتی و مصالحه با حاکمیت مقتدر مرکزی متهم می ساخته است. اصلاً خوشحال خان چرا امروز اسطوره شده. پاسخ ساده است؛ زیرا در آن دوران خوشحال خان همانند همه و همرنگ جماعت نبوده است.»

در توضیح قبلی ام چه گونه گی برداشت مردم از حاکمیت ها، به ویژه اسلامی را برشمردم. عطف توجه بر سخافت تنقید نویسنده، این می شود که خوشحال خان، مخاطب چه تعدادی از همتبارانش بوده است؟ نارضایتی خوشحال خان از شماری همتباران در اشعار مختلف او نمایان

ketabton.com - The Digital Library

است، اما آلزایمر گروه اروند، حقایقی را کتمان می کند که تحریف بی شرمانه ی آن را خواندید.
تاریخ زنده گی خوشحال، در نخست او را از خادمان دربار مغول معرفی می کند. او تا زمانی که از صوبه ی سند، به زندان مغول افتاد، هرگز دشمن نبود. بنا بر این، به جای تحریف اروند، حقیقت خوشحال خان به عنوان خادمی که بعداً دشمن مغول می شود، همتباران او را تبرئه می کند.
من منتقدان سقوی یا مجوسی را خوب می شناسم. به این دلیل از تنقید عبارات «بی غیرتی» و «مصلحت» که به تبار ما بسته اند، صرف نظر می کنم. چنان چه گفتم مخاطب خوشحال خان، افراد و اشخاص کوچکی بودند که در جغرافیای کلان پشتونخوا، کوچک تر می شوند. او برخلاف باور اروند، در نخست همرنگ جماعت نبود، اما با دوری از دربار، از یاری مردمی بهره می برد که تا زمان سقوط مغول، تنها پیروان پیر روشان، ۱۴۰ سال برضد مغولان، جنگیده بودند.
به زعم خود، تافته ی جدا ساخته ی تبار ما را از هر حیث رنگ می کنند. یک کردستانی به نام مسعود اطرافی که عضو تیم ستمی داکتر مهدی ست، در کتابی به نام «ادب دری در جغرافیای پشتوزبانان»، خط دیورند را میان جغرافیای پشتون ها قرار داده و آنان را جدا از هم تعریف کرده است.
در حالی که به نام فارسی زبان، روی هویت قومی ده ها قوم، لنگر انداخته اند، منظور آنان از پشتوزبان، در واقع سرپوش متکلم است. به این گونه می کوشند آنان را در جلدی جا بزنند که در طرف خود شان (فارسی زبان) مایل به حذف هویت دیگران استند، اما در طرف ما، هویت ما را به نام متکلم، یعنی فقط گوینده و نه پشتون، مخدوش می سازند. در سطور زیر، صورت دیگری از این برداشت را بخوانید:

ketabton.com - The Digital Library

«آن تصویر اتوپیایی که بهلول لودی از هند ارایه می کرد، هیچگاه برای مردمان اش جذابیتی به همراه نیاورد. آن ها به راه خود رفتند و لودیان و سوریان را واگذاشتند تا در جامعه ی هند تحلیل روند.»

یعنی لودیان و سوریان، چنانی که آورده اند، یک کمیت قومی، فقط رسالت جذب همتباران شان را برعهده داشتند. حاکمیت های سوریان و لودیان در هند، روی واقعیت مردمان و تبار هایی شکل گرفته بودند که تا تشکیل هندوستان، به مغولان، به انگلیس ها و بالاخره بار دیگر به هندو ها رسید. در این برداشت، چشمان کور، از درایت سیاسی و اجتماعی ای می گذارد که چه گونه و به تعبیر آنان، یک اقلیت قومی هند(پشتون ها) در جامعه ای به تکثر و انبوه جمعیت، به قدرت می رسند و طبق سنت فرود تاریخ، جا عوض می کنند.

تافته ی جدا ساخته ی ما در ذهنیت های تعصب، از این برداشت تاریخی عاجز است که جمعیت های پراگنده در وسعت جغرافیایی در هند، در میان قبایل و بالاخره در افغانستان، در گذشته ها نیز روی خطوط گسل، قرار داشته اند. این ترتیب، شامل اقوام دیگر نیز می شود که در مثال ترکان، از آسیای مرکزی، به مدیترانه می رسد.

آلزایمر یا عوامل دیگر، به زاد توهمی منجر شده اند که با تخلیقات عقده ی حقارت، مخاطبانی را گمراه می سازند که اگر در محاسبه ی امروزی با برداشت غلط، بازی سیاسی کنند، ناکام تر از دو ارتجاع سقوی، شرمنده می شوند.

مقدمه ی گروه اروند، بدون توجه بر ماهیت کار آنان، روی یک تاریخ قدیمی، به قرن بیست می خورد. این وارخطایی یا طی طریق در راه دیگر نیز رنگ تعصب دارد، اما هراس از یک جاشدن واقعیت هایی که به نام «پشتون»، واحد اند، بیشتر درد سیاسی آنان است.

«دولت قومی دیگر نمی توانست غیر پشتون ها را نادیده بگیرد. آن ها حضور داشتند و حق شان را می خواستند. اما آن چه که دولت قومی را

ketabton.com - The Digital Library

آزار می داد صرفاً اقـوام مـزاحم نبودنـد. پشتونسـتان، ایـن زخـم ناسـور هرگز ایدیالوگ های ارگ را آرام نگذاشت. چه طـور مـی شـد از آن خاک وسیع و غنی گذشت؟ چـه طـور ممکـن بـود آن نیـروی بـزرگ انسانی که مـی توانسـت تمـامی غیـر خـودی هـا و بیگانگـان داخلـی را سرکوب و منزوی سازد نادیده گرفت؟»

تراژیدی جدایی به نام «دیورند» از درک بیگانه گانی بیـرون اسـت کـه اگر برای افغانستان، تنقید می نویسند، مکتب های چپی و راستی «غیره» را لحـاظ مـی کننـد. آن چـه در برداشـت تـیم اروند از زخـم ناسـور پشتونستان، جا ندارد، عاطفه، حس بشری و قومی ماست.

انگلیس ها در یک جنایت تاریخی بی پیشـینه، مردمـانی را از هـم جـدا کردند که خـط دیورنـد، در جـا هـایی حتـی از روی دسـترخوان آنـان گذشت. این حس، برای بیگانه یا بیگانه شده گانی که به نام کار قلم، به اصطلاح «هر جا مرز بکشیم، پل خواهند زد»، آشنا نیست.

بازی های سیاسی پشتونستان یا دیورند، هرچه باشند، نمـی تواننـد روی این حس انسانی پرده بیاندازند که مسئله ی دیورند یا پشتونسـتان بـرای ما، یک حقیقت تلخ انسانی نیز است.

بیش از یک قرن پس از دیورند، زنده گی میلیون ها پشتون پاکستان بـه بازی گرفته مـی شـود، امـا دریافـت آنـان از حاکمیـت نـو، زنـده گـی ناهنجاری ست که به سرحد سوء استفاده، قربانی بازی های شنیعی مـی شوند که گواه القاعده و داعش نیز شده اند.

تعصب نویسنده ی مقدمه، او را از جلد منتقد بی طرف، بیرون می کند. سعی برای کوچک نمایی یا تضعیف، بخـش عمـده ی تفاسـیر آنـان از تاریخ ماست:

«افغانستان داستان دیگری دارد. از همان آغـاز شـکل گیـری اش- البتـه برای درباریان نه برای مردم – یک اتفاق بـوده اسـت. بـرای اولـین بـار قومی در شهر های قندهار و کابل به پا خاست و ادعـای سـروری کـرد

ketabton.com - The Digital Library

که در طول تاریخ اجیر و پیش قراول نظام ها و اقوام دیگر بوده و تنها مدت کوتاهی در هند حکومت رانده بود.»

اگر اشتباه نکنم آلزایمر مقدمه ی بازچاپ کتاب تاریخ سلطانی، به اندازه ای شدید است که نویسنده به تفاوت یک جمله، فراموش می کند چه نوشته بود. به زعم او، این قوم که برای اولین بار بر پاخاست و قبلاً اجیر و پیش قراول نظام ها و اقوام بوده، مدت کوتاه، اما به تعبیر آنان در کشور پهناور و بزرگ هند، حکومت رانده بود. حالا که تعصب طرفداران حکومت کلکانی و ربانی را می بینم، به تیم اروند تبریک می گویم که در حدود هشتاد سال حکومت لودیان و بیست سال حکومت سوریان، کمتر از هفت و هشت ربانی و کلکانی می شود.

بعضی از مورخان می گویند که در تمام لشکر کشی های احمد شاه و تیمور شاه، گروه های قومی مختلف از جمله تاجک، اوزبیک، قزلباش، بلوچ و دیگران نیز خدمت کرده اند. اگر این خدمات، پیش قراول و اجیر تعریف شوند، باز هم آلزایمر تیم اروند مشهودتر است.

بلی، در بیش از نیم قرن امپراتوری احمد شاه و تیمور شاه، صد ها گروه قومی، نه فقط مطیع و رعیت ما بودند، بل هزاران تن دیگر اجیر و پیش قراول به شمار می رفتند. این سنت تاریخی، قبل از پشتون ها نیز پابرجا بود.

پی گیری برداشت های دشمنان عقده مند ما در هیچ جا از آلزایمر در امان نمانده است.

«دولت احمدشاه و تیمورشاه در نیمه ی دوم قرن هجدهم با راه اندازی جنگ های مقدس در هند و هندوکُشی جدا از غارت، تلاش کرد تا مشروعیت دینی اش را میان سران قبایل حفظ کند. اما با آغاز قرن نوزدهم و نفوذ انگلیس در منطقه و مسدود شدن مسیر غارت هند، قبایل کم کم به جان هم افتادند و در سراسر قرن نوزدهم سدوزاییان و

ketabton.com - The Digital Library

بارکزاییان همدیگر را کشتند و بستند و نابود کردند تا این که در قرن بیستم و با شورش حبیب الله کلکانی پای سایر اقوام افغانستان نیز به این درگیری ها باز شد.»

با چه وقاحتی از کنار حضور انگلیس می گذرند، اما جنگ های احمد شاه و تیمورشاه، مقدس مذهبی و در خط غارت عنوان می شوند. توسعه ی جغرافیایی، جزیره نشنیانی از آن سوی کره ی خاکی را به هند و افغانستان می کشاند، اما عین درایت سیاسی، برای یک پشتون که بار ها به نام دفاع از مسلمانانی که با نمونه ی نامه شاه ولی الله دهلوی، مجبور شد به مصاف ۳۴۰ هزار لشکر مرهته، در حالی برود که نصف آن لشکر را نیز نداشت، ناموجه جلوه می کند.

درایت احمد شاه بابا یا آن پادشاه ارجمند برای توسعه ی جغرافیایی، برخلاف نمونه های غزنوی، مغولی و تیمور لنگ که فقط برای چور بودند، فرصت های تنفس برای هسته ای بود(افغانستان) که با دور بودن از مرز های مورد تنازع، کشور کنونی را برای ما ودیعه نهاد.

«سراسر کتاب تاریخ سلطانی پُر است از گدابخشی های احمدشاه و تیمورشاه و شاه زمان و شاه محمود و شاه شجاع و شجاعت خان جهان و وزیر فتح خان و وزیر اکبرخان.»

من منظور از گدابخشی را نفهمیدم! اگر این بخشش از نوع بخشش هایی نباشد که مسعود غزنوی، بعد از مرگ محمود غزنوی به زور از مردم باز ستاند و یا در ازای سیطره ی مغولی، تیمور لنگ، شیبانیان و صفویان که هر کدام روی خون، گوشت و پوست مردم حس می شدند، نمونه نداشته است، شاید قابل هضم باشد.

یکی از قباحت های تنقید ستمی، اغماض است. هرچه از بد تاریخ باشد، در تاریخ معاصر، خلاصه می کنند؛ هرچند ترحیم نویسنده در جایی از ابومسلم، چنگیز و امثالهم یاد می کند که صف آنان در فاتحه ی تاریخ است، اما استفاده ی مغرضانه که فاقد تمام جنبه های

ketabton.com - The Digital Library

حیات انسانی ست، آنان را به داورانی شبیه می سازد که گویی از جنس روبات باشند.

تتمه ی مقدمه ی اروند یا تیم اروند، با آلزایمر دیگری ختم می شود که در نمونه های قبلی دیدیم. فاصله ی تناقضات، به چند عبارت و لغت می رسند:

«در پانوشت های این کتاب هرجا فرصتی فراهم شده است با استفاده از متون دیگری که به عین وقایع پرداخته اند با روایت مسلط کتاب به مقابله برخاسته ام. هرچند برای این کار هم امکانات زیادی نداشته ام. روایت محرومان، سرکوب شدگان، اقلیت ها، اصناف و در کُل توده های مردم که بار اصلی تاریخ را بر دوش کشیده اند، در اختیارم نبوده است و کتاب هایی که به آن ها دسترسی داشته ام صرفاً روایتگر داستان پادشاهان و درباریان بوده اند.»

با وجود این که امکانات زیادی نداشته اند و روایت «محرومان، سرکوب شده گان، اقلیت ها، اصناف و در کُل توده های مردمی را که بار اصلی تاریخ را بر دوش کشیده اند، در اختیار نداشته اند» و کتاب هایی که به دسترس داشته اند «صرفاً روایتگر داستان پادشاهان و درباریان بوده اند»، اما نتیجه گرفته اند تا در غیاب آن ها، حکم اعدام کتاب «تاریخ سلطانی» را صادر کنند.

یادآوری:

جهت سهولت دسترسی خواننده ی افغان به نسخه ی قدیمی کتاب تاریخ سلطانی، لینک زیر را ضم می کنم. از طریق این لینک، نسخه ی قدیمی کتاب «تاریخ سلطانی» که عاری از تحریف، جعل و حواشی نادرست نمونه ی چاپ جدید است را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=90txvpga.pdf

ketabton.com - The Digital Library

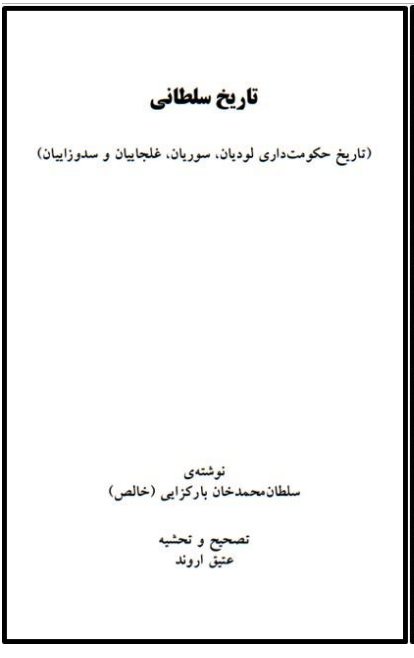

تاریخ سلطانی

(تاریخ حکومت‌داری لودیان، سوریان، غلجاییان و سدوزاییان)

نوشته‌ی
سلطان‌محمدخان بارکزایی (خالص)

تصحیح و تحشیه
عتیق اروند

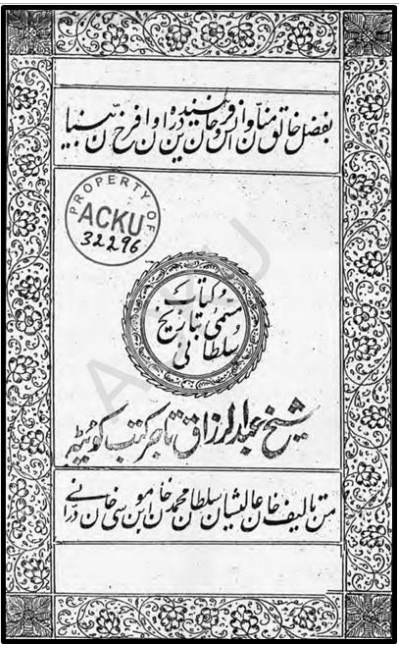

ketabton.com - The Digital Library

- تزویرشناسی مخالفان
- (لویه جرگه ی اضطراری؛ مردمسالاری و زورسالاری)

لویه ی جرگه ی اضطراری، سنگ بنای نظام نو بود. تفاسیر زیادی از شیوه ی برگزاری، ماهیت و اهمیت این جرگه، وجود دارند. سنگینی حضور خارجی، نبود واضح جایگاه طالبان و حزب اسلامی انجنیر حکمتیار، در شرایطی که مخالفان آنان با حمایت خارجی، تا مرز تعدیل نام ها، ارزش ها و اصالت های افغانی، تلاش می کردند، در جای خالی ای که باید با تمام طرف های درگیر، تعادل واقعی برقرار می شد، انحصارگران تنظیمی جرگه ها، از سال ۱۳۸۲ش تاکنون، تصامیم این جرگه و جرگه های پس از آن را به چالش می کشند. جانب مخالف طالبان یا جبهه ی به اصطلاح مقاومت که به تایید اکثر اعضای خورد و بزرگ شان، تقابل طالبان با جامعه ی جهانی، فرصت های گسترده ای را در جلو آنان قرار می دهد، با این تفاوت به تنازعات دامن می زند که یک طرف بسیار ایدیالوژیک که در تمام تجربیات سالیان بحران، ناکام بوده است، در نقشی ظهور می کند که در این نوبت، عدول واضح از تمام برداشت های جهادی و افغانستان شمول می شود.

در طول جهاد و جنگ های داخلی، اتکا به مردم محوری، پابندی به ارزش های اسلامی و بالاخره این که مجریان حاکمیت تنظیمی در کشوری به نام افغانستان، از ایفای نقش واضح ضد افغانی، عاجز بودند، اصلیت گروه هایی را مکتوم نگه می دارند که در تورید مردمسالاری انجویی، هنوز از نام جهاد، مردم افغانستان و ارزش های میهنی می خورند، اما چهره های ناخلفی شده اند که در نوعیت اسلام ستیزی، افغان ستیزی و افغانستان ستیزی، برای ماندگاری نقش شرآفرین، از هرچه در آن منع شده باشند، بدون منطق و اصل، می پردازند.

ketabton.com - The Digital Library

عبدالحفیظ منصور که از نظریه پردازان جناح جمعیت است و در افشاگری های کتاب «سنگ های آسمانی»، ماهیت غیراسلامی اش را محرز می کند، در تداوم داعیه ی گویا بی عدالتی ها، در بحثی بی پرده گفته بود که قانون اساسی کنونی، جعلی ست. پرداختن به این مضحکه، اما در پس منظری جالب است که منطق ایجاب می کند برای رعایت توازن، روایت مخالفان آنان را نیز بخوانیم.

در برنامه ای از تلویزیون طلوع که دچار بُرش بود(سانسور) افشاگر کذایی تا حد سوگند، انگیزه می دهد که بایسته است در زمان «به موقع» اجازه ندهیم کسانی که آگاه نیستند، در جو کذب و ریا، غافل تر شوند.

در سالیان تدویر لویه جرگه ها، احاطه ی ما از مسایل، پخش اخباری بود که برودکاست می شدند. من در اوایل سالیان دهه ی هشتاد، محصل بودم. بنا بر این، ترجیح می دهم اصل روشنگری از آدرس هایی طرح شوند که در جناح افغانان آگاه، در عدم جریان های مسلح ضد منصوری ها، اما با جسارت و حمایت مردمی، نگذاشتند افغان ستیزی ها، مواد قوانین شوند.

استاد محمد اسماعیل یون، نیازی به تعریف ندارد. استاد در کتاب بسیار جامع و جالب «لویه ی جرگه ی اضطراری؛ مردمسالاری و زورسالاری»، گزارش و روایتی از ماجرای هایی را مستند ساخته که به یقین، وقتی خواننده ی افغان از این مزیت سود ببرد، طرح ادعای امثال منصور ها، روشن تر می شود.

جای خالی مخالفان جبهه ی به اصطلاح مقاومت، عرصه را به حدی برای همکاران داخلی نیرو های خارجی خالی نگه می دارد که با تمام نفوذ نظامی و ملکی، می کوشیدند در فرصتی که تاکنون نیز از بُعد غیابت طالبان، استفاد می کنند، مسیر کشوری به بی راهه کشانده شود

ketabton.com - The Digital Library

که بایسته بود در آن مجال تنفس، با از خودگذری، زمینه های سالم حکومتداری را فراهم می آوردند.
جعل قانون اساسی یا جعلی نمایاندن وثیقه ی ملی، در شرایطی که در یک اجتماع بزرگ و مردمی، هرچند با عدم توازن طرف های درگیر، اما با پوشش رسانه یی داخلی و جهانی، اشتراک صدها تن از اقوام، گروه ها و جناح ها، نمایش «سرکس» نیست که افغان ستیزان، با پشتواره ی جهاد و مقاومت، اما نمی دانند آن گذشته ی سیاه تاریخی، اگر از پرستیژ افغانستان، بی بهره بماند، حیثیت ستون های برپایی اش همانند آن چوبک های گوگرد است که بدون مماس، حریق می شوند.
بار ها در رسانه ها، موضوع جعلی وانمودن قانون اساسی که گویا بر اساس نفوذ دیوان سالاران پشتون، رونما شده، حقیقت ستیز با افغانستان را نشان می دهد.
خواننده گان کتاب «لویه جرگه ی اضطراری...» با دریافت شرح حال تدویر یکی از لویه جرگه های مهم، می توانند تاثیرات مخرب گروهک هایی را مشاهده کنند که در این اجتماعات ملی، حتی با خدعه نتوانستند در برابر واقعیت ها، از عدول، به تعدیل برسند.
در برنامه ای که در زیر، لینک آن را آورده ام، آقای منصور به شیوه ی مازوخیستی، قسم ها می خورد که جمع آنان در جمع کثیری از مخالفان، شاهکار هایی کرده اند که اگر اجرا می شدند، امروزه حتماً گذشته ی جمعیت اسلامی را با پسوند «خر-آسانی» می بستند.
https://www.facebook.com/100004071742030/videos/1394114937400884/
تزویر های سیاسی در خلای نبود مخالفان مسلح جمعیت و تنظیمیان موتلف شان، خیانت ها را تا سرحد گسست افغانستان، محرز می کنند.
استاد یون در کتاب «لویه جرگه ی اضطراری...»، آورده است که افغان ستیزان، بیشتر با تجمع جمعیت و شورای نظار، در شئون جرگه مداخله می کردند و هدف تمام این کوشش ها، استفاده از فرصت های غیابت طالبان و انجنیر حکمتیار بود. اتفاقاً پرستیژ تکنوکراتان و گذشته ی

ketabton.com - The Digital Library

ننگین تنظیمیان، در نوبتی که دوستان خارجی از ارزش های غربی، مثال می آوردند، در بیداری نماینده گانی که برای ملت، کمر بسته بودند، محتوای جرگه ها را با تصویب قوانین افغان و افغانستان شمول، بیرون می دهد.

فکر می کنم طرح دروغ های سیاسی که با هنر سوفسطایی سفسطه می بافند، در واقعیت جمع کثری از اشتراک کننده گان و دست اندرکاران، خبط دیگری ست که شرپسندان سیاسی، مرتکب می شوند. ارزشمندی توازن، اصل مهم در مفاهیم اجتماعی و سیاسی چند سال اخیر است. اگر با این فرصت(معرفی کتاب لویه جرگه ی اضطراری...) سهم خویش برای رعایت توازن در طرح مسایل را ادا می کنیم، در ۱۷ سال اخیر، کمتر ماجرا یا رویدادی بوده است که از دقت چشمان تیزبین، به دور مانده باشند.

بهتر است به جای ادعای مازوخیستی(خودآزاری) واقعیت های جامعه را درک کنیم! دیری ست که تاریخ مصرف تنظیمی گری گذشته است. اگر اشتباهات و خالیگاه ها، فرصت و زمینه نمی ساختند و دوستان خارجی، مخالفان طالبان را فرشته گان نجات، قالب نمی بستند، حداقل رسانه های شنیداری ما از برودکاست مطالبات بی جا، یک طرفه و تنظیمی، دچار آلوده گی های صوتی نمی شدند.

با استفاده از فرصت، کتاب «لویه جرگه ی اضطراری...» را در اختیار هموطنان، قرار می دهم. خوب است تمام افغانان فعال در مسایل ملی، در فرصت هایی که به اثر نبود تعقل سیاسی مخالفان، رونما می شوند، اجازه ندهند روایت یک طرفه ی تنظیمیان آلوده، تداوم گونه ای از فرهنگ ضیاع اوقات شود.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «لویه جرگه ی اضطراری؛ مردمسالاری و زورسالاری» را رایگان دانلود کنید!

ketabton.com - The Digital Library

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=114fsumzy.pdf

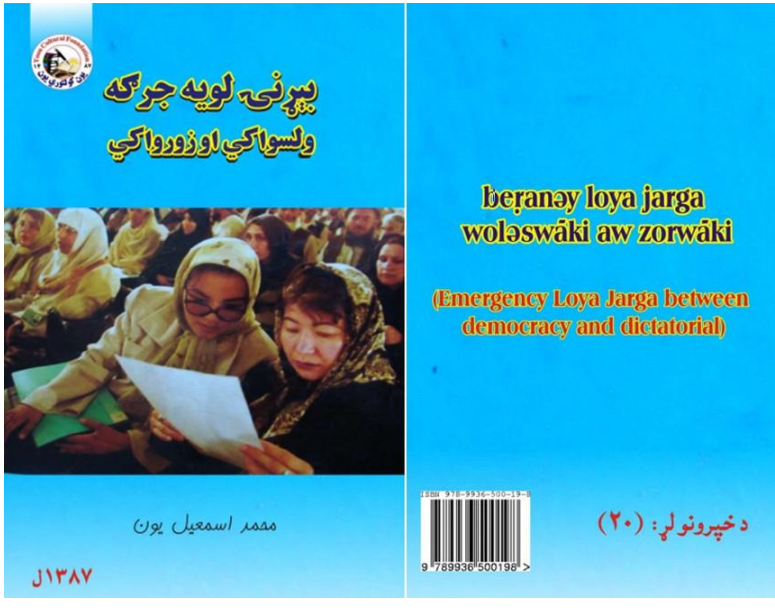

ketabton.com - The Digital Library

- حماسه ی رادمردان نامعلوم

«ما با استفاده از منابع معتبر، به ویژه نقل قول های شفاهی از حاجی غلام رسول خان که در تاریخ ثبت شده است و دیگر شاهدان حال در رابطه به مسالهء ملیت امیر حبیب الله، تحلیل و تحقیق هایی داشتیم، زیرا این موضوع، یعنی منسوبیت قومی حبیب الله و نام پدرش تاکنون مورد سوال و تا حدی گنگ باقی مانده است.

پدر حبیب الله(به نقل از حاجی غلام رسول خان) امین الله تاجیک بوده و مادرش از قوم تره کی پشتون های شمالی بوده است، زیرا در این بخش از کابل، مقداری پشتون های مهاجر نیز زنده گی می کنند.

فیض محمد در کتاب تذکره الانقلاب، چاپ مسکو، ص ۵۲، نام پدر او را هدایت الله می نویسد. در جای دیگر او را امیرالله خوانده و بعداً به امین الله اصلاحش کرده است.

سید شاه بخاریی در کتاب «یک سال و چهار پادشاه»(صص ۱۳۸-۱۴۰) پدرش را کریم الله می نامد.

سید بهادرشاه کاکاخیل در کتاب خود «پښتانه د تاریخ په رڼا کې»(ص ۱۰۷۹) همانند محی الدین انیس و برهان الدین کشککی از پدر امیر حبیب الله با نام عبدالرحمن، یاد کرده است.

در «تاریخ قوای مسلح افغانستان»(ص ۹۷) آمده است: «در راس جبههء ضد دولتی شمالی، بچهء سقا قرار گرفت که از طرف پدر تاجیک و از طرف مادر هزاره بود.»

دانشمند دیگر، م. فرهنگ، نیز در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر»(ص۵۹۴، جلد اول) «موجودیت خون هزاره و یا ازبک را در بدن حبیب الله ممکن می شمارد» که این فرضیه ها ذره ای واقعیت ندارند و هدف های مرموز در بطن شان نهفته است.

ketabton.com - The Digital Library

روس ها و انگلیس ها با آن همه زیرکی و توجهی که به مسایل قومی در افغانستان و خارج از آن داشته اند، باز هم در خصوص به کدام یکی از اقوام تعلق داشتن حبیب الله در روز های اول و قیام او بی اطلاع بودند. چنان چه روزنامهء «تایمز»- ۱۹ جنوری ۱۹۲۹م در این مورد نوشته بود: بعضی ها می گویند که او از قبیلهء مومند است. یعنی پشتون می باشد، برخی دیگر می گویند که او تاجیک است، یعنی منشای آریایی دارد، اما به زودی همین روزنامه نوشت که حبیب الله تاجیک است، نه پشتون.» (حماسهء رادمردان خراسان و پاسخ به کتابچهء شیطان، میرزا شکورزاده، انتشارات خیام، چاپ اول، کابل، سال ۱۳۸۸ش، صص ۹۲- ۹۳)

آن چه را در بالا خواندید، اقتباساتی از کتاب یک تاجکستانی مقیم ایران است. موتلفان ستمی ها در خارج، در تاجکستان و ایران نیز خیلی فعال استند.

پس از انتشار و افشاگری های کتاب «سقوی دوم»، عواملی بیشتر به منظور کم اثرساختن حقایق آن، دست به کار شدند. در این راستا، دو کتاب منتشر شده اند. یکی به نام «یغمای دوم منگلی» و دیگری به نام «حماسهء رادمردان خراسان و پاسخ به کتابچهء شیطان».

همزمان با مخالفت های گسترده ی مردم ما برضد حکومت کمونیستی، بازخوانی چهره های اخوانی، ولو منفی، قد و اندام مرحوم حبیب الله کلکانی را دوباره بروز کردند. استاد سیستانی در کتاب «حبیب الله، کی بود؟» ثابت کرده است که آن چه به نام «عیاری از خراسان» از سوی مرحوم استاد خلیلی تخلیق شده، اگر همچنان یک تخلیق ادبی ست، یک سفارش سیاسی نیز شمرده می شود. استاد سیستانی، رد این حقیقت را در گرایش های مرحوم خلیلی و مشی جمعیت و شورای نظار، پی گرفته است.

ketabton.com - The Digital Library

داعیه ی ملی افغان ها پس از استحاله ی کامل در اخوانیسم، تنقید سقوی اول را در حالی دچار مُعضل می ساخت که در داخل حکومت کمونیستی نیز عوامل شوونیست به تبع تاریخ های توده یی، سعی می کردند با کم کردن بار منفی آن(دوره ی ضد ترقی و علم) اتهام و خیانت بر یک اقلیت قومی را کاهش دهند. از نشانه های آن که باز هم در یک اثر دیگر استاد سیستانی(منار نجات) تبیین شده اند، تخریب منار تاریخی «نجات» بود.

نویسنده ی تاجکستانی در کتابی که به نام نقد «کتاب سقوی» منتشر ساخته، با یک عنوان بلندبالا، نمی تواند خواننده را به جانبی که می خواهد، رهنمود کند. در اقتباساتی که از کتاب او آورده ام، نامعلوم بودن هویت مرحوم حبیب الله کلکانی، کاملاً هویداست.

اگر تاریخ ارتجاعی سقوی اول، یک برهه ی معاصر نمی بود و مستندات تصویری و مردمی نمی داشت، با آن چه نویسنده ی تاجکستانی، آورده است، شناخت اصلیت بچه ی سقا همانند تمام دعاوی تواریخ خراسانی و فارسی، جزو داستان های دیو و پری، کاملاً دروغین و مسخره شمرده می شد.

انکشاف تنقید با دست آویز ابهام، تقریباً کُل آثار فارسی- خراسانی را در بر می گیرد. ما حتی در قرن بیست و یک نیز از شناخت اصلیت عناصری عاجز استیم که همانند نویسنده ی تاجکستانی کتاب «حماسهء رادمردان...» که با خیالاتش راه می رود، اما در ظاهر به چیزی نمی رسد، کسانی سعی کرده اند از آنان تابو بسازند. حالا این حقایق را کنار می گذارم که منطقه ی کلکان در شمال کابل، با اکثریت اعراب و ترکان دری زبان، محدوده ی شوونیسم تاجکستانی را کوچک تر می سازد.

امروزه حتی در مورد اصل و نسب مسعود و ربانی نیز مشکلات جدی وجود دارند. مرحوم ملا برهان الدین ربانی در زمان جهاد در پاکستان

ketabton.com - The Digital Library

که از مزیت برادری و حُسن برخورد پشتون های پشتوخوا، به آرامی جمعیت را انکشاف می داد، با شهرت «چترالی»، بحث های زیادی را برانگیخته بود که یکی هم گفته می شود پیشینه ی خاندانی او در منطقه ی چترال پاکستان است. همچنان ربانی در بدخشان از گذر افغانیه که یک منطقه ی پشتون نشین است، شمرده می شود. این تضاد و تناقض، بقیه این سلسله را نیز در بر می گیرد.

یک فعال سیاسی و فرهنگی ما(استاد مجاور احمد زیار) به من گفته بود که مرحوم احمد شاه مسعود، به مولانا صاحب جلال الدین حقانی(قهرمان جهاد افغانستان) یادآوری کرده بود که پشتون است!

شروحی زیادی رد و بدل می شوند که برخلاف انتساب سمرقندی مرحوم مسعود، او از تره کی های غزنی یا از از قبایل پشتون مقیم زابل می باشد؛ هرچند موضعگیری های علنی و ضد پشتونی او که اسناد صوتی و تصویری دارند، کم نیستند، اما این حقیقت که پنجشیر یک دره ی تحت تاثیر فرهنگ ها و اقوام مختلف، اگر بیشتر دری زبان باشد، اما کمتر تاجک است، نیز پوشیده نیست.

از نام ها تا لباس ها و رسوم، تاثیرات فرهنگی تنوع قومی در شرق افغانستان، کاملاً محسوس اند. مناطقی با شهرت خیل، قومیت های هزاره(دره ی هزاره)، نورستانی ها، ساپی ها و گروه های خورد و کوچک دیگر، می توانند به راحتی محاسبات قومی انحصاری پنجشیر را برهم بزنند.

با نامعلوم بودن هویت قومی مرحوم حبیب الله کلکانی، چنانی که نویسنده ی تاجکستانی آورده است، دنبال تبرئه ی قومی نیستیم؛ زیرا تعمیم مفاهیم مدنی و منطق «چه کرده اند؟» که ستمی گری بدون لحاظ کلیت آن شعار می دهد، جامعه ی آگاه و روشنفکر افغان را از عناصری دور می کند که بازخوانی تاریخی آن ها، پیش از همه به تعمیم فرهنگ ابتذال و سقوط می انجامد.

ketabton.com - The Digital Library

می خواهم بگویم که کتاب نویسنده ی تاجکستانی، افزون بر تنقید متمایل، باز هم آن ادعای مرا ثابت می سازد که شوونیسم نضج یافته در تاجکستان، هشدار دهنده است.

«مگر شاهان پشتون یا ترکتبار خراسان زمین، همه یک سره از دودهء امیران و اشرافان بوده اند؟ تاریخ، گواه است که اکثر گذشته گان آن ها پشت به پشت زنده گی قبیله یی، چادرنشینی، کوچی گری و صحرانوردی داشته اند.» (همان، ص ۱۱)

ثبوت چنین برداشتی آسان نیست، اما تا زمانی که نقد می شود، با خاصیت مغرضانه، مردم را دور می کند. به هر حال، فقط یک تلویح کوچک به اقتدار سیاسی و طولانی پشتون ها و ترک ها هم می تواند خلاف نظر نویسنده ی شوونیست تاجک را ثابت بسازد.

گذشته ی سیاسی پشتون ها و ترکتباران از عمق تاریخ تاکنون، به واحد های سیاسی مبدل شده است. در تمام آن ها ذهنیت تاریخی قدرت، تحریک قومی پشتون ها و ترک ها را در راس، قرار می دهد، اما چنین چیزی در جانبی که همیشه ادعا دارد، بسیار مستند نیست.

اصولاً عدم تعادل ستمی گری، آن را به عنصر غیر منطقی، مبدل ساخته است. به عبارت ساده، محک وزن است که نشان می دهد کی، چند کیلو است؟ بنا بر این، اگر ادعای اکثریت، داشتن سیطره ی سیاسی یا حماسی می کنند، همه نیازمند ثبوت همه جانبه می باشند. یعنی آن چه می گویید، با آن چه استید، باید وفق دهد!

یک نوع خوانش تاریخی خلط از جغرافیا های کلان، بعضی تاجکستانی ها را بدون این که ملاحظه کنند با کمترین جمعیت منطقه، کمترین تاریخ سیاسی و ناچیزترین سهم عمرانی، اقتصادی و بین المللی را دارند، به توهم انداخته تا با دست آویز چند مجموعه شاعر مداح، زیاده رویی کنند.

ketabton.com - The Digital Library

پشتون ها پس از سال ها تاریخ سازی، بالاخره یک کشور مستقل را به وجود آوردند. سهم ترک ها با وجود تجزیه ی منطقه ی ترکستان و جمهوری های پس از شوروی، از مدیترانه تا چین، پهن است. در برابر چنین وسعت و بزرگی، یک تف سربالا(نقد غیر منطقی) چه می شود؟
اگر گذشته ی پشتون ها و ترک ها یک سره کوچی گری بوده باشد، اما همین کوچی ها به شمول تاجک ها، قرن ها بالای صد ها گروه خورد و بزرگ قومی، حکومت کرده باشند و این حکومت ها تمام مزایای مدنی، سیاسی و فرهنگی داشته باشند، کوچی گری، هرگز معنایی نمی یابد که سعی می کنند یک تعداد مردمان ناچار در گرو تامین زنده گی را ترسیم کنند.
ظاهراً به اثر ناچیز بودن کشش زنده گی، اقتصادی، پرستیژ خارجی و صد ها عامل دیگر، چنانی که باید ستیز تاجکستانی را کمتر ملاحظه کرده ایم. هراس از بدتر شدن اوضاع افغانستان که حتی می تواند با میراث جهادی- مقاومتی تاجکان تنظیمی نیز حیاط خلوت شوونیسم و کمونیسم تاجکستان را تهدید کند، حداقل در رسمیات، مقامات تاجک را مواظب ساخته در جریان افغان ستیزی، عملاً درگیر نشوند؛ اما باز گذاشتن راه های فرهنگی تا موجب اتحاد شوونیستی شوند، تمام انواع کار های تبلیغاتی تاجکستانی را محسوس می سازد.
«اولاً انگلیس ها حکومت ضد دینی و مغایر به سنت های اسلامی و ملی امان الله خان را که از مکتب الحادی غرب پیروی می کرد، به سر قدرت آوردند و چنان که در بالا اشاره نمودیم، با همدستی مردم مسلمان افغانستان، در راس امیر حبیب الله کلکانی، رژیم استبدادی او واژگون گردید. از سوی دیگر، اگر امیر حبیب الله با کمک انگلیس ها قدرت را قبضه می کرد و مزدوری اجانب را بر عهده می گرفت، با این زودی یعنی در ظرف نه ماه، زمام حاکمیت را از دست نمی داد و شهید هم نمی شد.» (همان، ص ۱۴)

ketabton.com - The Digital Library

این، نوشته ی کسی ست که هویت تاجکستانی اش از بطن اتحاد شوروی، زائیده شده است. اگر تبلیغات جاهلانه نباشند، شاه امان الله که به گواهی تاریخ خیلی مسلمان تر از حبیب الله بود و هنگام امارتش، روند ناقلین آسیای میانه به افغانستان، قطع نشد، زیرا همزمان با فرستادن مجاهدین افغان به جنگ های ضد روسی در آسیای میانه، حمایت از برداران متاسفانه فراری که با کمترین همت، مجاهدین افغان و ترک را تنها گذاشتند، مهم بود.

غازی انور پاشا، به دلیل سُست عنصری بقایای امارت نشین های بخارا، خیوه و سمرقند، از روسان شکست خورد و به شهادت رسید.

«لازم به یادآوری ست که بلشویک ها اگر در سال های ۱۹۱۷-۱۹۳۰م قسمت های عمده ای از سرزمین های آسیای میانه، از جمله شهر های عشق آباد، تاشکند، سمرقند و خجند را با سهولت و حتی بدون کمترین مقاومت صاحبان آن مرز و بوم به چنگ درآورده اند، ولی در خاک افغانستان... متجاوزین با آتش سوزان تیر دشمن گداز این سرزمین مردخیر، رو به می شدند؛ تلخی مرگ و مکافات عمل خود را می چشیدند... هیچ بیگانه ای در این سرزمین به راحتی، با فراغ بال و باد غرور، حکومت نکرده است.» (همان، ص۵۹)

ضمن تشکر، باید به عرض برسانیم که بلی، یک بخش مردان سرزمین مردخیز افغانستان در آسیای میانه نیز به شهادت رسیده اند. آنان را شاه امان الله، به آن جا فرستاده بود.

در مورد تاریخ ارتجاع اول در افغانستان، منابع و مستندات تاریخی، حرف بی جا به جا نمی گذارند که سقوط امانی، با تمهید مخالفت های ضد اصلاحی، فرهنگ سازی شد و محور مستقلی که از آزادی خواهان و ناقلین آسیای میانه تا هند و ایران، همه را تشجیع می کرد و استقلالیت داشت، بیش از همه برای استعمار انگلیس، غیر قابل تحمل بود.

ketabton.com - The Digital Library

سر به سنگ خوردن سه بار انگلیس ها در جنگ با افغان ها، مردم هند، ایران و آسیای میانه را تحریک می کرد. با استقلال کامل افغانستان، حرف و حدیث ضد استعمار که به آزادی کشور های استعمار شده بیانجامند، حکومت مرحوم اعلی حضرت شاه امان الله را به خار چشم انگلیس ها مبدل ساخته بود.

مردمانی که در بستر استبداد بیگانه بزرگ شده اند، با آن خو می کنند. حکومت تاجکستان، فرسخ ها با آزادی های مدنی، بیان و رسانه فاصله دارد، اما در همین کشور با عصبیت قومی، به منطقه ی پیرامون می نگرند.

به نظر نویسنده ی تاجک، حکومت شاه امان الله، استبدادی ست؟! چنین منتقدانی می دانند که کمترین اعتراف به کمترین دست آورد های دیگران نیز می تواند آنان را در منگنه بیاندازد که خود چه استند؟

بسیاری از مفاهیم کلان آزادی، مدنی، رفاهی، فرهنگی، رسانه یی و اقتصادی در حاکمیت اعلی حضرت شاه امان الله در افغانستان، رسمی شده اند. بی نیاز به تکرار آن ها که در این جا تکراری تر می نمایند، واضح تر بگویم منتقد ما در زمینه ی عصبیت قومی، کاملاً واقف است روی مواردی تکیه کند که شاید بیش از همه، اجتماعات بسیار مذهب زده(روستایی) به آن ها معتقد باشند.

ما در سال های اخیر نیز دیدیم که کوشش های گسترده ای صورت می گیرند تا با تحلیل شاه امان الله در اخوانیسم تنظیمی، در واقع جلو ایده هایی را بگیرند که می توانستند عامه ی افغان ها را در امر ایجاد یک حکومت ملی و غیر وابسته، کمک کنند.

در زمینه ی ستیز سیاسی کنونی، اخوانیسم سیاسی، نه اسلامی، با تمام افراد و اشخاصی مشکل دارد که جلو آنان را می گیرد. تکفیر شاه امان الله، پیش از این که بر اساس باور های اسلامی باشد، بیشتر به منظور

ketabton.com - The Digital Library

تضعیف گرایش های ملی افغان های مسلمان است که مـی خواهنـد بـا یک حکومت ملی(غیر ایدیالوژیک) امور مملکت را سامان دهند.
«و اهالی هزاره جات به امان الله خان وفادار بودند(بیشـتر بـه ایـن خـاطر که یک تن از برادران امان الله خان را مادر هزاره بود). در مـدت شـش ماه از مارس الی اگوست سال ۱۹۲۹، نیروی دو هزار نفری هزاره جات، کوتل «اونی» را به روی قوای امیر حبیب الله کلکانی بستند و چند حمله را در غزنی علیه نیرو های دولتی سازمان دادند. هزاره ها کـه از مظلـوم ترین قشر جامعهء افغانستان محسوب می شدند، اولاً چنـین عملـی را از نادانی و جهل مرتکب شدند که مصداقش را در تاریخ افغانستان بار هـا و حتی در زمان حکومت استاد ربـانی، تکـرار کـرده انـد.» (همـان، ص ۴۰)
فکر می کنم بی نیاز از تبصره، خواننده ی افغان، متوجه شده باشـد کـه شوونیسم منفور یک اقلیت قومی، حتی در قرون بیست و بیست یک نیز هیچ علاقه ای به ابعاد تاریخ ندارد. از عوامل مهم دفاع جامعه ی هـزاره از شاه امان الله، محبت بی پایان او به ایـن مـردم و اهـدای آزادی هـایی بود کـه شـاه افغـان تـا اخیـر بـه آن هـا پابنـد مانـد. در همـان زمـان نیـز روشنفکری جامعه ی هزاره به قدری متبلور است کـه در کتـاب تـذکر الانقلاب» علامه کاتـب، خـوانش انتقـادی یـک حاکمیـت منفـور فقـر فرهنگی، آنان را بیش از همه از حبیب الله کلکانی، دور می ساخت.
خطاب نادانی و جهل به جامعه ی هزاره ما که بعداً از قربانیان شوونیسم تاجکی در ارتجاع دوم نیز بودند، منشه از گرایش های فارسیستی دارد. پشتون، عرب، ترک و هزاره که در فارسیسم هر کدام با مشخصات پان ها تعریف می شوند، محاسبات فارسی زبان را برهم می زنند. بنا بر این، کینه با آن ها افرون بر ریشه های تاریخی(سیطره بر فارس) عناصر مُخل ضد فارسی وانمود می شود. جالب تر این که شوونیسم تاجـک همیشـه سعی کرده هزاره گان را به نـام فارسـی زبـان بـا خـود متحـد کنـد؛ امـا

ketabton.com - The Digital Library

قضاوت های زشت آنان در قبال مردم هزاره از گذشته تا کنون، هرگز پوشیده نمانده اند.
متاسفانه در خیانت توهین ها و تحریف تاریخ امانی، تعدادی به نام روشنفکر نیز سهم گرفته اند که بیشتر با شمایل ستمی گری، شناخته می شوند.
شاه امان الله، چنانی که یک زعیم ملی ست، یک روشنفکر پشتون شمرده می شود. الگوی شخصیتی او همانند سایر بزرگان پشتون که هم مرد شمشیر و هم مرد قلم بودند، بیش از همه تابو های غیر پشتون را زیر سوال می برند که هرچند با مشروعیت حتی بدترین های آنان(پس از هفت و هشت ثور) همچنان به کشور خیانت می کنند، اما واقعیت این که همه یک سره بی سواد، خائن و وابسته بودند/ استند، در واقع گذشته های گذشته گان قبل از هفت ثور را تبرئه می کنند که افغانستان با تمام دار و ندار سیاسی، فرهنگی، عمرانی و وجاهت بین المللی، میراث حکومتداری آنان است. این که پس از هفت ثور، چه قدر موفق بوده ایم، چهل سال بحران بی پایان، روی هرچه منتقد قبل از هفت ثور باشد را سیاه می سازد.
چنانی که یادآوری کردم، افزون بر هراس از وخامت اوضاع افغانستان که می تواند اخوانیسم آسیای میانه را تحریک کند، جاذبه ی ناچیز زنده گی در تاجکستان، از هاریت شوونیسم رسمی آن می کاهد؛ زیرا بی پشتوانه نمی تواند توسعه یابد. نویسنده ی کتاب «حماسهء رادمردان...» نیز از سال هاست که در ایران زنده گی می کند. در کنار دلایل مختلف، فقر اقتصادی تاجکستان، بیش از ۴ میلیون مردم این کشور را روانه ی بازار های سیاه و سفید کار در روسیه ساخته است.
شرح تصویر:
جلد/ پوش کتاب سخیف «حماسهء رادمردان خراسان و پاسخ به کتابچه ی شیطان».

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

- در پُشت حصار

حصار اتحاد شوروی، اگر یک مرزبندی ستمبار سیاسی بود، اما تعمیم مفاهیم انسان محور آن، هرچند در بند فرهنگ روس، به خصوص کشور های آسیای میانه را از قرون وسطا، بیرون می کند.
بقایای امارات فرتوت و منحط که خود باعث تعدی و تسلط روسان شدند، پس از سقوط اتحاد شوروی، ولی با مبنایی وصل نشدند که بیشتر با هویت اسلامی شناخته می شد. تعمیم مفاهیم ملیت ها به جای امت اسلامی و تقسیم اقوام در جمهوری های شوروی سابق که انتساب تک قومی دارند، با وجود بقای ایده های کمونیستی، شوونیسم را نیز زاده است.
تسلط طولانی و خشن روسان در آسیای میانه و شکست روحی به اصطلاح خلق هایی که در بند تزاری و اتحاد شوروی بودند، گرایش هایی را زاده اند که با اخذ مایه از توحش تاریخ(امرا و حکمای خودکامه و فاسد قرون وسطایی و قبل از آن) نسخه های نو ناسیونالیسم را خلق کرده اند.
مثال تاجکیسم یا نسخه ی بدل فارسیسم ایرانی، بی ملاحظه ی نیم جمعیت غیر تاجک تاجکستان، دوست دارد بازخوانی تاریخ به دلخواه و میلان، به وسعت جغرافی و مادی آن کمک کند.
در حالی که در واحد های سیاسی کنونی، کلیت متجانس، غیر منطقی ترین پدیده است، تجمع انسانی به نام قوم، اگر غایه می شود، می تواند به هرج و مرج عظیم بشری نیز مبدل شود. به این دلیل، تعریف هویت های سیاسی/ ملی و مشارکت همه گانی در میان مردمانی که با ارزش های مردمی و دینی فرهنگ ساخته اند، بی نیاز از تجمع قوم خاص، کشور ها و ملت های زیادی را معرفی می کند که دغدغه ی خوانش قومی ندارند.

ketabton.com - The Digital Library

چنانی که یادآور شدم، تسلط خشن روسان که با سقوط در جای دیگر(افغانستان) حصار فزیکی خویش را از دست داده بود، به خصوص در خلای آسیای میانه، به ناسیونالیسمی دامن زده که هرچند در وابسته گی به حوزه ی نفوذ و اقتصاد روسیه، هرگز ضد روسی نخواهد شد، اما می تواند به معضلات کشور های در حال بحران بیافزاید.

در تنازع معمول افغان ها، افزون بر ستیز تاریخی با ایران، در پسین پاکستان نیز شناخته می شود. فعالان افغان از هر طیف و قومی که بوده اند با بیشترین کار سیاسی ضد پاکستانی و ایرانی، جنبه ی تنقید آن ها را وسعت بخشیده اند. به اثر این روشنگری ها بیداری عامه، بار ها برنامه ها و دسیاسی را خنثی ساخته که با نیرنگ های مختلف، طراحی می شوند.

با میلانی شدن همیشه گی تنقید پاکستانی و ایرانی، اما چنانی که باید از بینشی به دور مانده ایم که در پشت حصار اتحاد شوروی سابق، حتی از فقیرترین جمهوری آن(تاجکستان) به ما دهن کجی می کنند.

«... که این پلیدی را هنوز فیلسوف بزرگ غرب، امنویل کانت، پرده دریده، به ذهن عوام پیشنهاد داشته بود و آن عبارت است از: «تقسیم کن و حکومت ران» دریابند و فهم کنند، با این فرهنگ بغلی، با این ذهن های برا به زودی به یک کشور پیشرفته ای تبدیل خواهند یافت و حتی آن گه شاید به هم بگویند: امروز وقت آن رسیده، که فغانستان(افغانستان) به نورستان تبدیل شود... شاید آن روز این مردم از نام افغانستان خود را کنار کشند و اسم خراسان را از نو بر این دیار برگردانند.» (افغانستان؛ سرزمین یاد ها و خاطره ها، محمد دشت جمی(محمد علی نورعلی)، به کوشش شمس الحق آریانفر، انتشارات بنیاد مسعود، کابل، سال ۱۳۹۱ش، ص ۶۶)

ketabton.com - The Digital Library

«در آن نیمهء ساحل پنجاب(رود پنج) در ساحلی که افغانستان نام داشته، پنج تن مسافری که جیب شان چون جیب تاریخ بنیاد با نام افغانستان، کوچهء افتخار ندارد، ولی چون تذکرهء افغانستان عاری از ملامت و دور از قباحت و کفارت است، در «موتر» ها نشسته به سوی «کهن دیژ»(قندز) راه پیشه کردند...» (همان، ص۲۳)

«این همه منظره به اندیشه ام وادار کرده و می کند: مگر جبرئیل(ع) هر بار که به زمین فرود آمده، مرز افغانستان را در طرح ده نعمت والای خداوندی، صرف نظر کرده؟» (همان، ص ۲۹)

«از قصیده ی تمنا؛ به شاه و گدای افغانستان:

خویشتن را ترک و افغان خوانده ای،
وای بر تو، چه بودی، چه مانده ای،
وارهان نامیده را از نام ها،
ساز با خم، درگذر از جام ها،»

(همان، ص ۷۹)

خراسان، نه فقط بخش یک ادعاست، بل وسیله ی تعدی نوی ست که افزون بر مفاهیم اسطوره یی ایرانی و فارسی، همچنان تحریک می شود هویت ها و تاریخ هایی را مصادره و حذف کند که در آن ها واقعیت های فراگیر و غیر قابل چشم پوشی پشتون ها، اوزبیکان، هزاره گان و حداقل بیش از ۴۰ قوم و سی زبان زنده تنها در افغانستان شناخته می شوند.

کمابیش تلویحاتی وجود دارند که بعضی شوونیستان تاجکستانی، بی ملاحظه ی سیاسی و فرهنگی، به تکدر روابطی افزوده اند که در مورد روابط افغان ها و تاجکستانی ها هیچ وقت زشت و توهین آمیز نبود.

«ننگ باشد جنگ پشت واژه ها،
طنز باشد سنگ پشت واژه ها،
لفظ «دانشگاه» یا لفظ «پوهن»،

ketabton.com - The Digital Library

هر دو زیباست از نوای واژه ها.»

(همان، ص ۸۲)

«با این همه، پدرم قصه کرده بودند، که: «در آمد آمد شوروی در دیار دشت جم، دستهء بایک مغول زیر پرچم لشکر سرخ به عملیات گذشته، بی رحمانه مردم را غارت نمودن داشت. در مقابل بایک مغول، ملا شریف از دیههء کولوچ قیام نمود. ملا شریف در نزد حکومت شوروی چون باسمه چی شناخته شد. بایک مغول در چندین محاربه ها از ملا شریف شکست خورد و نهایت از دست ملا شریف به قتل رسید. برادر بایک، رجب مغول با قصد قصاص به دیههء کولوچ رفت و دو فرزند ملا شریف را به پیش ایوان برآورد و با تیغ، سر هر دو را بریده، به تنگ ایوان پرتافت. کودکان همگی ۱۰- ۱۲ سال داشتند. بعداً شوروی تمام زن و کودک دره را در دههء لنگر جمع کرد، به اسارت گرفت و به ملا شریف جارچی فرستاد، که اگر تسلیم نشود، کُل زن و کودک در اسارتش بوده را قتل خواهد کرد. ملا شریف به خاطر رو ندادن این فاجعه آمد و خود را سپرد. بعد از به اسارت افتادن ملا شریف، شکار مردان دره شروع شد. این نتیجه به آن آورنده رساند، که تمام مردم دره شبانه با امکان توان دریا را عبور کرده، خود را به ساحل مقابل رود پنج کشیده، به مرز افغانستان هجرت کردند. کار تا آن جا رسید، که در دره آدم نماند. از این وضع حکومت مرکزی آگه شده، جلو عمل را گرفت و اعلان داشت، که جان از مرز افغانستان بازپس شده گان در امان است و هر خاندان تخمی، گاو یوغ و اسپار داده خواهد شد. این معرکه طبیعی است که به خاطر بازگشت مردم بود. بی بحث است، که هر قدرت سیاسی در انجام تسخیر ملکی و اشغال قدرت تقاضای صلح کند تا برای حکومت او «آب و دانه» حاصل شود. از مرز افغانستان کم مردم برگشت.» (همان، ص ۶۲)

ketabton.com - The Digital Library

چه قدر مدیون افغان ها استند! در اقتباس بالا، در حالی که فاجعه ی تجاوز روس روشن است، اما «از مرز افغانستان کم مردم برگشت»، تاریخی ست که روی وجدان، تاثیر می گذرد.

از زمان حضور میلیونی ناقلین آسیای میانه تا کنون، هیچ افغانی به خودش اجازه نداده به آنان بیگانه بگوید، اما تحریک شوونیستی ستمی گری در افغانستان، بی عارضه نمی ماند. وقتی یک همتبار ناقلین که با استحاله ی شوروی، چیز زیادی از هویت ندارد، به ما حرمت نمی گذارد، طبیعی ست روابطی را مکدر می کند که در جهان سوم، بیش از هر مکانی نیاز اند.

«در زمان شوروی به ما بچه های بین چاردیواری، افغانستان را چون سرزمین پسماندهء فئودالی، مرز بدخلقی، کشور غارت و تسخیر، مکان خشخاش و بنگدانه معرفی کرده بودند. از این لحاظ، نظر مان به این دیار و این خلق، چندان خوب نبود.» (همان، ص ۶۱)

اعتراف به ابعاد ستم بیگانه که حتی واقعیت های دیگران را تحریف می کند، نویسنده ی کتاب «افغانستان؛ سرزمین یاد ها و خاطره ها» را محتاط می سازد.

با بازگشایی طرق جدید ارتباط، هرچند بحران تحمیلی، کشور ما را عقب نگه می دارد، اما آن چه از دستگاه تبلیغات بیگانه گان بیرون می شود، با صفای خاطر مردم ما فاصله ها دارد.

«قهرمانان کُل، اصلاً محصول جنگ های با عدالت(جنگ های دفاعی از کشور، ملت و وطن) است. در جنگ های شهروندی(داخلی) نمی توان قهرمان ملت پیدا شود، زیرا بی بحث است، که هر جنگ شهروندی این به دو، سه تقسیم شدن مردم کشور است، که جانب های مغلوب شده در هر صورت قهرمان دانستن نمایندهء طرف غالب را به هیچ صورتی قبول ندارند. در جنگ های شهروندی تنها شخصیت هایی می توانند چون قهرمان ملی از خود درک دهند، که در تقسیم قوه ها به

ketabton.com - The Digital Library

هیچ سنگری منسوب نبوده، برای از بین بردن اختلاف همه جانب ها یکرو و یک نظر خدمتی کردند.» (همان، ص ۴۴)
چنین برداشتی را نه گرایش قومی، بل تاثیر انسان محوری های شوروی می دانیم. آقای جمی/ نورعلی، خیلی منصفانه تبیین کرده که بحران جاری افغانستان، زاده ی عناصر وابسته است.
در کتابی که از سوی «بنیاد مسعود» نشر شده، شاید شتاب برای تعمیم اغراض، مانع شده باشد تا توجه کنند دوستان تاجکستانی آنان نیز دل خوشی از تجربیات تنظیمی تاجکان ندارند.
بعضی شوونیستان ستمی تلاش کرده اند از طریق وصل تجربیات سیاسی جمعیت و شورای نظار با تاجکستان، ایده سازی کنند(افتخارات) اما واقعیت این است که تجربیات تنظیمی افغانستان در تاجکستان، وقیح دانسته می شوند.
حکومت کنونی تاجکستان با شدت خشونت، روی قبر گرایش های اسلامی تاجکستانی ها نضج یافته است. همین مسئله و میراث به ظاهر اخوانی ستمی گری(جمعیت- شورای نظار) روی آن شوونیستان تاجکستانی نیز تاثیر می گذارد که به هر حال با توهم خراسانی و فارسی زبان، دنبال سود سیاسی افتاده اند.
اما حرمت اجتماعی و قومی افغانستان به قدری ست که اگر هرج و مرج کنونی(به اصطلاح آزادی بیان و رسانه) را در جای دیگر، مثلاً در پاکستان و ایران تطبیق می کردند، حداقل یک دهه از جدایی اقوام و مردمان آن ها می گذشت.
با کمترین رویداد، گند ستیز و تعصب قومی ایران و پاکستان بالا می رود. در جریان مسابقات فوتبال در استان های غیر فارس و فارسی زبان ایران، تجمع علاقه مندانی که فارس نیستند، با رکیک ترین توهین های قومی توام می شود. شعار «مرگ بر فارس!»، معمول ترین و عادی ترین نوع نفرتی ست که با وجود حکومت مستبد جمهوری اسلامی

ketabton.com - The Digital Library

مجوس گرا(فارس زده) اما نمی توانند جلو نفرت میلیون ها ترک، عرب، کرد و بلوچی را بگیرند که خود را قربانی فارسیسم می دانند.
پیش از هر تبصره ی دیگر، باید اذعان کنیم که پس از هفت ثور، هیچ داعیه ی آسایش و آرامش از زمان تسلط کمونیسم تا اخوانیسم و بازار آزاد، نتوانسته حداقل هایی را نیز تضمین کند تا موارد خوب پس از هفت ثور شمرده شوند.
متاسفانه جامعه ی کنونی ما به اثر تضعیف حکومت مرکزی، به قدری از وجاهت و اُبهت دولتی به دور مانده است که روی دیدگاه مردمانی نیز تاثیر منفی می گذارد که با وجود جنگ و بحران افغانستان، هنوز هم از ما عقب مانده تر اند.
همزمان با تجاوز شوروی و مودت جدید کمونیستان دو طرف آمو، افغان ستیزانی که به کمونیسم و سوسیالیسم، تظاهر می کردند، در اوج ناکامی ها و شکست ها، عقده مندانه باب خیانت هایی را گشودند که به شوونیسم قومی، منجر شده است.
چند سال قبل نشر کتاب «تغییر نام افغانستان به خراسان»، کار مشترک بصیر کامجو و دستگیر پنجشیری، نه از این لحاظ عجیب بود که غیر منطقی و غیر واقعی می نمود، بل مایه ی عصبیت قومی آن، بسیاری را شوکه ساخت که عناصر کمونیست، چرا به چنین انحرافی تن داده اند؟ اعضای تنظیم های به اصطلاح جهادی که هر کدام به تبع جغرافیه و ایده، دنبال کشور ها و استخبارات منطقه افتیده بودند، هرازگاهی که در آزمون های داخلی، ناکام می ماندند، با عقده های حقارت در برابر افغانیت و اسلامیت، موضع گرفته اند.
پُشت پرده ی جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان تا تاجکستان کشانده می شد. از مدت هاست که روابط غیر عادی ستمیان با مقامات تاجکستانی، غیر قابل کتمان می باشند؛ اما به گونه ای که باید همه آگاه باشند، دیده نمی شوند.

ketabton.com - The Digital Library

هاریت بیش از حد عناصر مُخل که می بینند با وجود فشار های مضاعف خارجی، پشتون ها(اکثریت افغانستان) همچنان پابرجا اند، به زد و بند هایی انجامیده است که اگر هرج و مرج کنونی نباشد، در ۱۸ سال اخیر، حتی طی وقفه های کوتاه، اعضای جمعیت، شورای نظار، ستمیان و نهاد هایی که به نام «انجمن خراسانیان» و «شورای تاجکان» فعالیت می کنند، بار ها به خیانت های ملی، اقدام کرده اند. از هتاکی ها، دهن گنده گی های معمول، نفی هویت ملی و تحدید ارضی که فدرال نام گذاشته اند تا حاتم بخشی هایی که اذعان می کنند ناقل اند، اما پشتونستان را به پاکستان می بخشند، در نخست در کار های فرهنگی، رونما می شوند.

متاسفانه رکود فرهنگی باعث کاهش نظارت هایی شده است که در بازار آزاد افغانستان، به نام آزادی بیان و رسانه، افراد معلوم الحال، کتاب «ما همه افغان نیستیم!» چاپ می کنند و چنین نشریاتی با مجوز وزارت اطلاعات و فرهنگ(اهدای ISBN) از بیخ گوش همه می گذرد.

با کمی تدقیق، به ویژه آن چه به نام فارسی تعمیم می دهند، به حقایقی می رسیم که حتی فقیرترین شوونیستان جهان(تاجکستانی ها) را تحریک می کنند به شمال افغانستان، به گونه ای بنگرند که اگر در داعیه ی باطل خراسانی، تجزیه می شود، در مرحله ی بعد، در حالی تاجکستانی می پندارند که شاید با تولد ستمی گری و زایش تنظیم های جمعیت و شورای نظار، از قبل طراحی کرده بودند.

«۲۵ آگوست سال ۲۰۰۸م با دعوت اتشهء فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در تاجیکستان، دکتور شمس الحق آریانفر، برای اشتراک در جشنوارهء «گل سوری» که در روز یادبود شهید احمد شاه مسعود در کابل برگزار می شد، عدهء از ادیبان تاجیک در کنار ادبای کشور های فارسی زبان، دعوت شدند.» (همان، ص ۱۱)

ketabton.com - The Digital Library

بنیاد مسعود در کابل، یکی از مراکز مهم و اساسی افغان ستیزی ست. به این منظور، با فرهنگ سازی های مغرضانه، همیشه تابو می سازد.

«به جای دیدار

نامهء غیب به اسماعیل خان هراتی. با پیشنهاد قدریهء یزدان پرست، می بایست فردای روز با اسماعیل خان دیدار می شد، اما نصیب بی نصیبی به راه خود رفت...

بار ها وصف ترا بشنیدم،
دیدنت خواستم از ایزدم.
آن چه قدریه ز تو یاد نمود،
دفتر خاطره را باد نمود.
تور آیینهء دل چاک درید،
مرغ دل از لب پاریسه پرید.
از به من گفت، که تو شیر نری،
از بد و نیک جهان باخبری

***

پارسی را چو پتونی بینی،
به هوس گل ز درش می چینی.
شیوهء تاجیکی را تاج کنی،
سیر بحرش سر امواج کنی.

***

زنده ای نوبت مُردن دارد،
آمدن، روز رفتن دارد
یا بود نیشش نوش،
پس در این دار فنا،
هر سر زایده را،
گونهء مسعود بباید زیستن،

ketabton.com - The Digital Library

گونهء مسعود بباید مُردن.»
(همان، ص ۱۰۰)
«اعتراض
در حادثهء سوء قصد به جان استاد ربانی در تاریخ ماه آگوست سال ۲۰۰۹ در منطقهء علی آباد ولایت کهن دیژ.

هر که در حاشیهء جان تو پا می ماند،
پای در آیینهء عشق خدا می ماند.
غافلان خواسته، که نام تو از دهر برند،
غافل از آن، که بقاپیشه بقا می ماند.
مُرده تر نیست از آن زنده، که از فضل خدا،
حیوان پیشه همه عمر جدا می ماند.
کشتن مردم عارف نپندار دها،
زنده گی عاشق مردان دها می ماند.
در خراسان بزرگ، بچه بسیار گذشت،
یاد از مسعود و حبیب خدا می ماند.
شعلهء شید فلک را چه کند ابر سیه؟
کور، یک عمر گرفتار عصا می ماند.
مُرده گاوان سر آخور دنیا دانید،
نخل ربانی سرسبز به جا می ماند.»

(همان، ص ۱۰۱)
در نمونه هایی که در بالا خواندید، در نوبت مداحی، می بینید که شوونیسم کور، چه گونه تاریخ را دور می زند. خوشبختانه درک ما از مسعود، ربانی، تورن اسماعیل و امثال آنان منوط به کتاب و نوشته نیست. از تاریخ سیاه شان، فلم ها و تصاویری تاریخی شده اند که بخشی را خود تهیه کرده بودند.

ketabton.com - The Digital Library

تنقید مداحی، کار دشوار نیست. بنا بر این، «نخل ربانی» یا آن طریق مُردن مسعود که نویسنده بی توجه به ترور وی گذشته و مغالطه پیرامون اسماعیل خان که مشهور است تاجک نیست و افزودن خانم قدریه یزدان پرست که عضو فعال فراکسیون پرچم(جریان پشتون ستیز حزب خلق) بود، چنانی که هرج و مرج داد و ستد شوونیستی را محرز می کنند، نمایانگر بهای ناچیز کاری ست که انجام می دهند. در چنین فرهنگ سازی هایی، آن چه اعتنا نمی شود، منطق است. طرح نام ربانی، پیش از آن که ذهنیت نخل سرسبز را بسازد، حاکمیتی را تداعی می کند که در چهار سال، به سه صد سال تاریخ افغانستان، زیان وارد کرده اند.

در روز های مناسبتی، هیئت های مختلف ایرانی، سراپای مناطق شمال شرق افغانستان را موشکافی می کنند. بسیاری آنان به دعوت مستقیم بنیاد مسعود، می آیند.

سوگمندانه بار ها اتفاق افتیده که بعضی صاحبان تجارت و تمول پشتون، به هر دلیلی، اما بی توجه بر اثرات بد، به نهاد هایی چون بنیاد مسعود، پول پرداخته اند. یک نمونه ی اثرات بد آن، چاپ و نشر کتابی ست که دیدیم چه گونه اغراض یک تاجکستانی را به ضرر ما تعمیم می دهند.

در پشت حصار اتحاد شوروی سابق، ناگواری های دیگری نیز اتفاق می افتند که بایسته است با فراخ خاطر تدقیق کنیم. آن چه نمونه آوردم و همچنان خواهم آورد، از شانس های ما رویت هایی اند که با رسم الخط عربی، فرامرزی می شوند.

تا جایی که من می دانم، محتوای نسخه بدل فارسیسم(تاجکیسم) با رسم الخط سیرلیک(روسی) شاید زشت تر از ایرانی باشد. هم پیاله های دو سوی آمو، فارغ از تعهد اخلاقی ایران(رژیم اسلامی) دست بازتر دارند.

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

- در مسیر بربادی

مصایب پس از سقوط حکومت کمونیستی، خیلی زود مردم ما را از آن چه به نام افتخارات جهادی در ذهن داشتند، دور کردند؛ هرچند ذهنیت های نفرت از جنگ در جبهات جهادی از قبل باعث اجتناب مردم از افتخاراتی شده بودند که می دیدند کمترین نیاز های زنده گی شان را نیز تامین نمی کنند.

پنهان نیست که بیشترین مصایب جهاد افغان ها برضد شوروی را پشتون ها تحمل کردند. نوع سقوط دو طرفه، بزرگ ترین و تاریخ سازترین مردم افغانستان را به قدری آسیب زد که در خلای فکری آن، نفی تاریخ افغانی نیز یک اصل شد.

در دو سوی الحادی و اخوانی، اما بحث این بود که در زمینه ی گویا غیر مشروعیت آل یحیی، یک رژیم منفور کمونیستی، قرار گرفته است که در برابر آن، جبهات جهادی با ارجحیت تاریخ عربستان، تکفیر حاکمیت کودتایی را به سال ها قبل از هفت ثور نیز می رساندند.

پشتون های افغانستان با هفت ثور، مانند پیکره ی بی سر شدند. حاکمیت های خاندانی قبل از آن، هرچند پشتون بودند، اما با شخصیت هایی چون اعلی حضرت شاه محمد ظاهر و شهید محمد داوود، به کُل مردم، تعلق داشتند. از خصوصیات آن زمان، مدنی بودن بی اندازه بود. در آن حکومت ها تمام نشانه های تنوع قومی و فرهنگی کشور دیده و حس می شد.

با شهادت محمد داوود، رژیم منفور به اصطلاح خلقی، هرچند صاحب یک مجموعه ی کامل دولتداری می شود که مشروعیت بین المللی داشت، اما چون غیر مشروع بود، با نفی قبل از هفت ثور، سعی می کرد جا بیابد. این خیانت بدتر از خود کودتا، پشتون های افغانستان را که

ketabton.com - The Digital Library

شماری در طبقه ی دولت سهم داشتند، به فرهنگ سازی های ضد خود نیز تشویق می کند.
اخوانیسم ضد دولتی که یک بخش دیگر مردم ما را گروگان گرفته بود، با تفاوت این که در بستر مذهبی، رشد می کرد، با نفی حکومت کمونیستی، ذهنیت می ساخت تا نفی قبل از هفت ثور نیز راه آنان را باز کند. یعنی احتیاج به مشروعیتی که پس از جنگ باید نوع حکومت های دینی را به وجود می آورد، جناح مذهبی پشتون را به حدی به خیانت های فرهنگی می کشاند که با افراط در آن، در هشت ثور متوجه می شوند طرف مقابل با امتیاز بچه ی سقایی که پشتون نیست، حکومت را دزدیده است. در این خالیگاه، فاجعه ی دیگری که رونما شد، حرمان مردم ما از قربانی های جهاد بود.
روسان با زمینه سازی برای حکومت ملا چترالی/ ربانی، نه فقط انتقام شکست ها از پشتون ها را گرفتند، بل باعث شدند احزاب جهادی پشتون با شخصیت هایی چون مولانا جلال الدین حقانی که از قهرمانان بی بدیل جهاد بود، به نام حامی تروریست، در حاشیه بمانند. حزب اسلامی انجنیر حکمتیار با تمام وسعت نیز قربانی بازی های پُشت پرده شد. افزون بر آن، اکثریت مملکت در کشوری که تمام دار و ندار مهم دولت سازی، حکومتداری و عمرانی آن میراث حاکمیت های پشتون ها بود، شاهد بربادی تاریخ خود در جنگ های کثیف احزاب اقلیت های قومی شدند. بدتر از همه با نقشی که القاعده بازی می کرد و بر اساس روابط با جمعیت و شورای نظار، پیشینه داشت، انزوای احزاب جهادی پشتون را بیشتر ساختند.
«اما یکی از نویسنده گان متعهد به حزب اسلامی افغانستان، ادعا دارد که اعراب می خواستند تا مولوی جمیل الرحمن و انجنیر گلبدین حکمتیار را را یک جا به قتل برسانند. «زمانی که در کنر میان جماعت اهل حدیث به رهبری مولوی جمیل الرحمن و حزب اسلامی حکمتیار

ketabton.com - The Digital Library

جنگ درگرفت و موجب کشته شدن جمعی از مسلمانان گردید، تنی چند از مجاهدین عرب تصمیم گرفتند تا جمیل الرحمن و حکمتیار را به صورت همزمان به قتل رسانند. کسی که مامور قتل حکمتیار بود، نتوانست به وی دسترسی یابد. در حالی که جمیل الرحمن به ضربهء گلولهء یک مجاهد عرب در خار، مرکز باجور ایجنسی، کشته شد.» (در مسیر پیروزی، حامد علمی، انتشارات پیمان، ۱۳۸۶ش، ص ۲۳۱)

«... و اعلامیه ای در پشاور به نشر رسید که گویا از زبان چند عرب انتشار یافته بود که مسعود در ساحات زیر کنترولش به اعمال غیر انسانی و اسلامی دست می زند و در آن اعلامیه از زبان اعراب، مسعود، شدیداً نکوهش شده بود...» (همان، ص ۲۰۴)

سال ها پس از تلخی های جهادی، در جنگ های داخلی، اما مصادره ی کُل امتیازات جهاد توسط آن خاینان ملی که در چهار سال، کابل را ویران کرده بودند، جفای دیگری بود که بر پشتون ها تحمیل می شود.

امتیازات مصادره ی کُل افتخارات جهاد افغانستان فقط برای یک گروهک منفور و کوچک، با امواج تبلیغاتی، روی تاریخ افغانستان نیز تاثیر گذاشتند. نمایش جهاد افغانستان با چند پکول بر سر در شاهراه سالنگ که ضمن راهزنی، موتر های نفت کش را آتش می زدند، کُل نمایشی بود که سعی می شد با محوریت چند قوماندان و چریک اصالتاً ناقل، فرهنگ بسازند تا بعداً با فراموشی خیانت های کلان ملی در چهار سال جنگ های داخلی، کسانی ابقا شوند که از قهرمان به اصطلاح ملی تا کُل دار و دسته ی حزبی و جهادی اش، سابقه ندارند یک خشت را برای عمران کشور، گذاشته باشند.

از زمان حاکمیت کرزی تا کنون، افتخارات جهاد افغانستان برضد شوروی، برای یک مجموعه ی تحمیلی توسط نیرو های خارجی، مصادره شده است. این سوء استفاده، نه فقط با امتنان به همراه نبود، بل

ketabton.com - The Digital Library

با امکانات آن، باعث وارد کردن آسیب به اکثریت مردم افغانستان شد تا در انزوای آن، از قدرت دور بمانند.
دشمنان داخل سیستم(اعضای ائتلافی تنظیمی) بحران افغانستان را به جایی کشانده اند که طالبان، با وجود خشونت و گرایش ها به تحجر، حمایت مردمی نیز دارند. یعنی پاسخ آنان با دهن تفنگ، هزاران افغانی را آرام می کند که می بینند جنایتکاران تنظیمی با وجود انحصار قدرت، به افغانستان و بزرگان آن توهین می کنند.
من در مقاله ی «جهاد افغانان و امتیاز جهادی»، موضع آن هموطنان را تایید کرده ام که مردم ما با نفرت از پی آمد های جنگ، اما از امتیازاتی محروم مانده اند که بر اساس قربانی های آنان شکل گرفتند. به این دلیل، اگر حق به حقدار برسد، یک بخش بزرگ دولت از وجود موتلفانی پاک می شود که به نام مجاهد، جهادی و مقاومتی، حق اکثریت را می خورند. در واقع پرداختن به مقوله ی تقسیم برحق افتخارات جهادی، می تواند در ایجاد نظامی که بهتر و پاک تر باشد، مردم ما را یاری رساند.
اما سال ها پس از قربانی ها، تحریف تاریخ، حتی جای درستی برای تاریخ نگاری نمی گذارد تا حداقل نسل های آینده ی مردم ما با تقدس تاریخی، حفظ کشور و ارزش های آن را بهتر تبیین کنند. ما نه فقط با خیانت به تاریخ خویش مواجه استیم، بل استمرار این فرهنگ سازی، همچنان روی اغراض ضد منافع مردم ما استوار است.
«اما از طرف دیگر، مجاهدین شمال با اتکا به نیروی پروردگار و ادارهء آهنین شان با کمترین امکانات تسلیحاتی و وسایل حربی بدون این که هیچ کشور خارجی با ایشان همکاری کند، برنامه های شان را می ریختند و می خواستند به پایگاه های حکومت کابل در شمال کشور حمله کنند. بنا بر آن، هر قدم پیشروی آن ها به معنی کوتاه ساختن دست های پاکستان در امور جهاد افغانستان و حامیان جنگ جلال آباد

ketabton.com - The Digital Library

را داشت و شرمساری بزرگ به حزب اسلامی و مجاهدین ولایات شرقی محسوب می شد.» (همان، ص ۱۷۵)

روده درازی را می بینید! این چریک جمعیت و شورای نظار با سرپوش گذاشتن روی کُل روابط احزاب اقلیت ها، به خصوص جمعیت و شورای نظار با روسان، امریکا، هند، پاکستان و ایران، آنان را فرشته گانی می شمارد که خدایی جهاد می کردند!!! او با چشم زخم به جبهات مخالفان شان، فرهنگ می سازد تا افتخارات جهاد را مصادره کنند.

جمعیت و شورای نظار، پس از حزب اسلامی، بیشترین امکانات را از امریکا و اعراب، دریافت می کردند. ضمن این که بر اساس پرورش روابط قومی، موفق شده بودند در داخل نظام در تبانی با پرچمی ها و ستمی ها بالاخره روی دسترخوان روسان نیز بنشینند. از آن زمان تاکنون، بازی با کارت روسی و حمایت روس ها از اقلیت هایی در سمت شمال افغانستان، روابط احزاب به اصطلاح جهادی غیر پشتون با بیگانه را به قدری دراز می کند که از روده درازی نویسنده ی کتاب «در مسیر پیروزی»، بیشتر می شوند.

با آن چه خواندید، نمی پندارید که طیف وابسته به خاینان تنظیمی، به شعور مردم توهین می کنند؟ اکثر احزاب جهادی افغانستان، کوتاه زمانی پس از ترک اصالت های اسلامی و ملی افغان ها، خیلی زود در استخبارات منطقه تحلیل رفتند. فاجعه ی حکومت کثیفی که پس از هشت ثور، تشکیل شد، گواه واضح است که حامیان بیگانه در کوچه های کابل موضع گرفته بودند و هر کدم به نوبت، سیاست های ایران، پاکستان و روسیه را توجیه می کردند.

«در چنان شرایط، چشم امید مجاهدین و دوستان جهاد افغانستان به مجاهدین ولایات شمال کشور دوخته شده و یگانه نیروی موثر در آن ساحات، نیرو های شورای نظار بود، چه آن ها با داشتن نظم و دسپلین

ketabton.com - The Digital Library

عالی، قابلیت جنگی فوق العاده، برنامه های معقول و اراضی مناسب می توانستند دردسر هایی به حکومت کابل به وجود بیاورند و حتی با قطع راه های اکمالاتی و آوردن فشار در چندین نقطه، دست و پای حکومت را ببندند. اگر شورای نظار با همکاری سایر گروه های مجاهدین از ولایات شمال کشور به کابل حمله می کردند و به پیروزی هایی دست می یافتند، باعث شرمساری بزرگ و سرافگنده گی عظیم مجاهدین ولایات شرقی و حامیان نظامی شان مخصوصاً پاکستان و ایالات متحدهء امریکا می گردید، زیرا برنامهء جنگ جلال آباد به کمک مستقیم آن ها تهیه گردیده بود و از طرف دیگر، با وجود نزدیکی جبهات به پاکستان و ارسال سیل آسای اسلحه از طریق آن کشور به داخل افغانستان، مجاهدین ننگرهار، هیچ کاری از پیش بُرده نتوانستند.

همکاری پاکستان و امریکا تا حدی بود که این دو کشور با مصارف گزاف از موقعیت نیرو های کابل توسط اقمار مصنوعی عکس ها تهیه و آن ها را در اختیار مسوولین مجاهدین قرار می دادند که نگارنده نیز چندین قطعه عکس را نزد قوماندانان جلال آباد دیده بود که داشتن چنان عکس ها در نزد مجاهدین در آن مقطع زمانی، حیرت انگیز بود.

مجاهدین حزب اسلامی افغانستان، مُهره های اصلی جنگ جلال آباد را تشکیل می دادند. نظر به گفتهء احمدشاه مسعود «جنگ جلال آباد به نام حکمتیار و حزب اسلامی رقم زده شده بود. آن جنگ، جنگ مجاهدین و حکومت کابل نبود، بل که جنگ حکمتیار- پاکستان و حکومت کابل بود.» (همان، صص ۱۷۴- ۱۷۵)

نویسنده ی سطور بالا از شرکای حکومتی ست که بعداً به زور امریکا در کابل تشکیل شد. متاسفانه پی گیری سیاست های جناحی افغانستان از سوی قوای خارجی، نه فقط بنیان حاکمیت جدید را کج گذشت،

ketabton.com - The Digital Library

بل حمایت از گروه هایی که عملاً به کشور های منطقه وابسته بودند، بحران افغانستان را به ۱۸ سال پسین تمدید کرد.

قبل از تنقید نظر تنگ چریک شورای نظاری، لازم است یادآوری کنم موضع گیری او به خاطر گرایش های قومی به حدی ست که با تعریف بلندبالا از جمعیت و به اصطلاح مجاهدین سمت شمال، جبهه ی جلال آباد را با توصیف ننگرهاری ساختن، از صبغه ی تنوع قومی آن خارج می سازد.

سال ها پس از جنگ جلال آباد، تبیین این حقایت که مسعود خیلی سعی کرد آن عملیات سبوتاژ شود، بنا بر این با گلبدینی ساختن بیش از حد، از فشاری که می بایست همزمان وارد می کرد، نه فقط سر برتافت، بل با تبانی حلقات غیر پشتون داخل سیستم، سعی کرد آن جنگ، کاملاً جناحی وانمود شود. واقعیت این که جبهات جهادی پشتون ها حتی بی سر عمل می کردند و داغ ترین جنگ ها در خوست، کندهار، پکتیا، لوگر و بالاخره در ننگرهار واقع می شدند، سرافنگده گی جبهات جمعیتی- شورای نظاری را که در همه چیز، محتاج دیگران بودند، بیشتر می ساختند.

جبهات مجاهدین پشتون با تبلیغات خورده کنند یا کوچک نمایی تنظیمی و رژیمی مواجه بودند. به خصوص رژیم کمونیستی، استفاده های حد اعظمی را از آن ها می کرد.

«طوری که گفته آمد اگرچه سقوط تنگی واغجان، توازن نظامی را حتی در ولایت لوگر تغییر نداد، اما حکومت کابل آن را پیروزی بزرگی برای خویش خوانده، سقوط آن را به مثابهء سقوط تمامی جبهات و پایگاه های مجاهدین، تجلیل نمود.» (همان، ص ۱۲۱)

این که جنگ جلال آباد، به نفع مجاهدین تمام نشد، یا سقوط تنگی واغجان، از قوای آنان نکاست، یک حقیقت دیگر نیز دارد. تحمیل فشار این جنگ های مضاعف، به شدت سقوط حکومت می افزودند.

ketabton.com - The Digital Library

اصرار به جنگ فرسایشی، موفق یا ناموفق، بالاخره رژیم را در حالی سقوط داد که حلقاتی به نام پرچمی و ستمی، زمینه را برای سقوط جناحی فراهم کردند. در این راستا، کار فرهنگی و رسانه یی ادامه داشت.

«یک بار در داخل شهر کابل به تصفیه کاری عمومی دست زد و طی آن سی نفر از کدر های حزب و اردو به شمول جنرال بابه جان را از کار برکنار ساخت. بعد از پاکسازی کابل، وی به شمال روی آورد و به برکنار نمودن جنرال جمعه نظمی، والی بلخ، جنرال خان آغا و آقای انصاری پرداخت...» (همان، ص ۱۴۳)

در اقتباس بالا، منظور نویسنده، اجراآت شهید داکتر نجیب الله هستند. چنانی که خواندید، مقرری هایی که اکثراً فاقد جنبه ی قومی بودند، اما بهانه می شدند تا بالاخره با شورش جنرال مومن اندرابی/ ناقل، طرح روسی سقوط حکومت کمونیستی کابل، عملی شود.

اخلاص پشتون ها به اسلام، سکتاریسم ستمی را به نام احزاب جهادی جمعیت و شورای نظار به کندهار نیز کشانده بود. از مرحوم قوماندان نقیب الله تا شمار دیگر، بدون درک درست جمعیت و شورای نظار، به آن ها پیوسته بودند.

از ۱۳۵۹ش تا ۱۳۷۱ش رشد روابط جمعیت و شورای نظار با روسان که بالاخره به عقد قرارداد بی شرمانه و خاینانه با اتحاد شوروی انجامید تا با حفاظت آنان در شاهراه سالنگ، به راحتی از افغانستان خارج شوند، افزون بر زمینه سازی هایی که بعداً از سوی پرچمی ها، حکومت کابل را تحفه گرفتند، معلوم بود که یک بخش به اصطلاح جهادیست افغانستان، به نام فی سبیل الله، اما قومی عمل می کند.

«اول، عده ای از مخالفین مسعود به این باور استند که مسعود از جریانات صفحات شمال و قیام جنرال مومن در حیرتان، اطلاع دقیق داشت و می خواست از آن تحول به نفع خویش استفاده کند. بنا بر آن

ketabton.com - The Digital Library

نمی خواست در چنان شرایط حساس از صفحات شمال کشور به دور باشد و از طرف دیگر اگر مسعود در شورای قوماندانان اشتراک می کرد، مجبوراً تا به تعهداتش وفادار می بود و شاید پاره ای از آن تعهدات و قرارداد ها مغایر برنامهء مسعود و تحولات شمال قرار می داشت.» (همان، ص ۳۳۴)

بسیاری از انگل ها و طفیلی های بی مقدار تنظیم های غیر پشتون، تجاوز و زشتی های حضور شوروی در افغانستان را فرصت مناسب تبارزاتی می دانند که نمی دانیم به کدام جای آن ها افتخار کنیم.

یکی از دلایل عدم موفقیت پروسه های دولت سازی در سالیان اخیر در افغانستان، موانع تنظیمی اند که با قایل شدن به تعلقات جناحی، قومی و منطقه یی، اخلال ایجاد می کنند تا سیستم های جدید با اولویت های ملی، به وجود نیایند.

سرافگنده گی های جبهات به اصطلاح جهادی غیر پشتون ها در زمان تجاوز شوروی، به حدی بود که نگه داری مناطقی که بعداً از سوی عوامل پرچمی عمداً سقوط داده می شدند نیز برای مسعود و امثال او، مشکل بود.

پس از فتح الفتوح خوست، ضمن هیاهویی که سگ و پشک غیر پشتون ها را هم شریک افتخارات آن ساختند تا آن را از کلیت پشتونی خارج بسازند، سقوط مناطقی در شمال که زود با جمعیت و شورای نظار پُر می شدند، اما به همان زودی از سوی دولت، اشغال می شدند، دردسر دایمی بود که تا سقوط حکومت ربانی باقی ماند.

«برایم معلوم شد که شخص مذکور از مجاهدین هزاره است که در ماه جدی سال ۱۳۶۶ش با افرادش به کمک برادران جدرانی اش آمده و تا حال در آن جا باقی مانده است و در حال حاضر قوماندان یکی از پوسته های مهم غند ژور می باشد؛ پایگاهی که نه تنها پکتیا، بل که همه مجاهدین افغانستان به آن می نازند.» (همان، ص۱۱۷)

ketabton.com - The Digital Library

در سرتاسری فصلی که به فتح خوست، اختصاص داده، فرار از واقعیت های بزرگ با کتمان تلفات، خسارات و زیان های عظیمی که دولت کمونیستی با فرقه ی ۵۳ و تمام دار و دسته ی پرچمی اش خورده بود، چنانی که نمونه آوردم، نویسنده ی کتاب را دنبال کوچک نمایی می کشاند. بنا بر این، با تقبیح تلفات و خسارات، اما حیله گرانه وانمود می کند که فتح خوست، مهم نبوده است. به هر صورت، اما اوضاع زاری که جبهات مسعود در شمال با آن ها مواجه بودند، هیچگاه نتوانستند حقایق جهاد واقعی در مناطق پشتون نشین را کاملاً تحریف کنند.

«چند لحظه قبل از دفتر شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان در یکی از دهکده های نزدیک شهر پشاور با احمدشاه مسعود، مشهورترین فرمانده مجاهدین در حومهء شهر تالقان، مرکز ولایت تخار که پای دستگاه مخابرهء بی سیم نشسته بود، صحبت کردم و نخست از او پرسیدم که عامل عمدهء از دست دادن شهر خواجه غار، چه بوده است؟ آمر مسعود در جواب گفت این، یک عقب نشینی تاکتیکی است. بمباران شدید، راکت های اسکاد و نامساعد بودن اراضی برای جنگ منظم سبب شد که با فرماندهان محلی مشوره نموده، شهر خواجه غار را ترک نمایم، اما این عمل، عقب نشینی تاکتیکی است و مجاهدین، تمام نقاط مرتفع شهر و اطراف را در اختیار دارند.» (همان، ص۱۳۴)

کُل قهرمانان و چریکان به اصطلاح غیر پشتون دخیل در حکومت ربانی با اکثر منابع باقی مانده از حاکمیت قبلی، حتی قادر نشدند تمام کابل را اشغال کنند. در سگ جنگی های کابل، پایتخت، شبیه ولسوالی کوچک پنجشیر شده بود. تعدادی با پکول ها در سوراخ هایی که در همه جا حفر کرده بودند، به خصوص در کوه تلویویون، شهر را از همه طرف به رگبار گلوله، راکت و بمب بسته بودند. تماشای فلم های آن ها که خود گرفته اند، از خوب ترین تاریخ هایی هستند که می توان در

ketabton.com - The Digital Library

برابر نویسنده گان کتاب هایی امثال «در مسیر پیروزی» قرار داد تا یاوه نبافند.

تنها سرافگنده گی عدم کنترول کامل بر کابل، داغ کلانی ست که هرگز از چهره ی جمعیت و شورای نظار، پاک نمی شود. کسانی که برای آنان بزرگی جهادی و مقاومتی می تراشند، کوچک تر از مسعود و ربانی اند.

بار ها یادآوری کرده ام که ما در چند جهت به خود آسیب زده ایم. اگر تاریخ سازی های عتیقه، به افغان ستیزی دامن زده اند، در طول جهاد و حاکمیت کمونیستی، حلقات مختلف خودی به میزانی که دیگران به ما آسیب زده اند، عمل کرده اند.

با موهبت حضور به موقع طالبان، نه فقط جلو تجزیه ی کشور گرفته می شود، بل جلو ایده سازی هایی گرفته شد که باید در شمار اغلاطی بپذیریم که از خود ما نیز سر زده اند. کفر برخاسته از کعبه، بار ها اکثریت مردم افغانستان را زیانمند ساخته است.

«علاوه بر انتقاداتی که ذکر شد، یکی از اتهامات دیگری که بر مسئولین شورای جلال آباد در زمان حکمروایی آن ها وارد می شد، همانا مرض فدرالیزم بود که سه ولایت شرقی می خواستند شورای ننگرهار را گسترش داده و ایالت لوی ننگرهار را تاسیس کنند و آن ها می خواستند علاوه از تاسیس ننگرهار کبیر، پول خویش را رایج بسازند و چنان شایع گردیده بود که بانکنوت های ننگرهار که مردم به آن پیسهء حاجی قدیر می گفتند، وارد بازار خواهد شد. اگرچه حاجی قدیر در مصاحبه با نگارنده به این مطلب اعتراف کرد که عنقریب بانکنوت های وی به بازار خواهد آمد و کار چاپ آن، به اصطلاح حاجی قدیر فاینلایز شده است، اما تا سقوط ننگرهار به دست طالبان، بانکنوت ها در بازار دیده نشد.» (همان، ص ۲۶۹)

ketabton.com - The Digital Library

«با قتل شمالی خان و دسایسی که از خارج و داخل علیه این ولایت چیده می شد و اشتباهات مسوولین شورا باعث شد که این ولایت مهم و با امن ناآرام گردیده و قربانی توطئه ها و فدای هوس های چند نابخرد شود و به اساس گفتهء یکی از جراید بیرون مرزی افغانستان، جلال آباد به مرکز ترور و ظلم و قاچاقبری مبدل گردید. جریده، مسوولین شورای ننگرهار را به باد انتقاد گرفته و مثال های فراوان را بیان نموده و آن ها را خائن، قاچاقبر، دزد، قاتل، مزدوران پاکستان و فسادپیشه خواند.» (همان، ص۲۶۸)

زیاده رویی در تنقید بالا مشهود است، زیرا یکی از جنگ های خونین جهادی، به تمدید جبهات غیر منعطف ضد شوروی، در ننگرهار واقع شده بود. این حقیقت با امتیاز معنوی می توانست روی معادلات بعدی اثر بگذارد. به این لحاظ داغ کردن آن به سطح توهین، با دهن گنده گی های حامیان سقوی نیز ارتباط دارد، اما در سوی جهادی، آن چه خواندید، در واقع از مصایبی بود که تعدادی به خاطر منافع جناحی، به هیچ چیزی توجه نمی کردند. همان گونه که ایده های افغان ستیزی را با خلق و تعمیم عتیقه جات تاریخی(آریایی، خراسانی و فارسی) نصابی ساختیم، می بینید که سال ها قبل از آن که مغز پدرام، یک درصد رشد کند، چه گونه یک خانواده ی به اصطلاح جهادی خودی در زمینه ای که از درون(حکومت) به نام آل یحیی خورد می شدیم، از بیرون(جهاد) با حوزه یی ساختن قدرت، بنیان های مرکزگریزی را گذاشته بودند. آوردن این مثال، شاید برای تعدادی خوش آیند نباشد، اما چاره چیست؟ آن اشتباهات یا خیانت هایی که بعداً برای دیگران الگو شدند، نوع تباری ما را نیز دارند. به این دلیل می گویم قبل از وارد شدن عمیق به بحث های ملی و تطهیر سیاسی، بهتر است مُعضلات خود را حل کنیم.

ketabton.com - The Digital Library

«بلی طوری که گفتیم اختلافات و زد و خورد های داخلی، کمر جهاد را سُست و مسیر پیروزی را دشوار ساخت و نه تنها رهبری جهاد نتوانست در راه از بین بردن اختلافات، موثریت قابل ملاحظه از خود نشان دهد، بل که به نحوی در برابر این حادثات دلخراش، خاموشی اختیار می کردند و بدتر از این که تنی چند از آن ها به فعالیت های تخریبی قوماندانان شان مُهر صحه می گذاشتند و از اعمال آن ها دفاع می کردند. بنا بر آن تا تشکیل شورای سرتاسری قوماندانان، هیچ نیروی موثر و خیرخواه برای خاموش ساختن و جلوگیری از جنگ تباه کن داخلی دیده نشد است و این جنگ های داخلی به بهای خون صد ها جوان ما انجامید و زحمات شباروزی ده ها فرمانده ما با خاک یک سان شد و بسا از خانواده ها را در عزای فرزندان شان نشاند.

پروفیسور برهان الدین ربانی در حضور قوماندانان جهادی در منطقهء شاه سلیم به جنرال نصیر درانی، رییس ادارهء استخبارات نظامی پاکستان، هوشدار داده گفت: «شما می خواهید قوماندانان را علیه ما تحریک کنید و از این ها یک تنظیم جداگانه بسازید.» (همان، ص ۳۴۴)

هراس ربانی، چنانی که نویسنده ی کتاب «در مسیر پیروزی» ترسیم کرده، واقعیت ندارد. نفرت قوماندانان عملاً دخیل در جنگ از رهبران جهادی که مثلاً ربانی را از وابسته ترین مزدوران استخبارات منطقه، می شناختند، آنان را به سوی تشکل شورای سرتاسری قوماندانان افغانستان می کشاند.

ملا ربانی هنگام ریاست دولت نکبت بارش با تعیین جنرال حمید گل به صفت مشاور، بیش از همه تلویح می دهد که در تاریخ نویسی، فراموشی حافظه، باعث کمبود اعتبار می شود. سخنم را با اقتباس دیگری تایید می کنم که نویسنده ی کتاب «در مسیر پیروزی» در جای

ketabton.com - The Digital Library

دیگر، با فراموشی حافظه که سعی کرده ربانی را تطهیر کند، به صراحت نوشته است:

«تنظیم ها بعداً وسیعاً شورا را تخریب کردند و هرگاه قوماندانان آن تنظیم به شورا می آمد، تنظیم برای وی مشکلات به وجود می آورد. به همین ترتیب به جز از سرور خان، قوماندان غزنی، سایر قوماندانان حزب اسلامی تا آخر نتوانستند به شورا اشتراک کنند. در حالی که ما همیشه می گفتیم که تا سقوط حکومت داکتر نجیب، فعالیت خواهیم نمود و بعداً مردم افغانستان می توانند راجع به سرنوشت شان تصمیم بگیرند.» (همان، ص ۳۳۰)

بالاخره در یک کتاب انواع یادفراموشی ۳۶۵ صفحه یی به نام «در مسیر پیروزی» که در واقع در مسیر بربادی، به هشت ثور انجامید، مایوسانه نتیجه می گیرد:

«بلی طوری که گفتیم اختلافات و زد و خورد های داخلی، کمر جهاد را سُست و مسیر پیروزی را دشوار ساخت و نه تنها رهبری جهاد نتوانست در راه از بین بردن اختلافات، موثریت قابل ملاحظه از خود نشان بدهد، بل که به نحوی در برابر این حادثات دلخراش خاموشی اختیار می کردند و بدتر از این که تنی چند از آن ها به فعالیت های تخریبی قوماندانان شان مُهر صحه می گذاشتند و از اعمال آن ها دفاع می کردند.» (همان، ص ۲۴۱)

«شورا، تشکیل شد، نمو کرد، درخشید، مکدر شد و از هم پاشید و اعضای آن بعد از تاسیس حکومت اسلامی، یکایک در کشاکش و زد و بند های داخلی خورد و خمیر گشتند و ناپدید شدند.

از آمدن و رفتن ما سودی کو؟
از تار وجود ما پودی کو؟
چندین سر و پای نازنینان جهان
خاک می شود و می سوزد، دودی کو؟»

ketabton.com - The Digital Library

(همان، ص ۳۵۱)

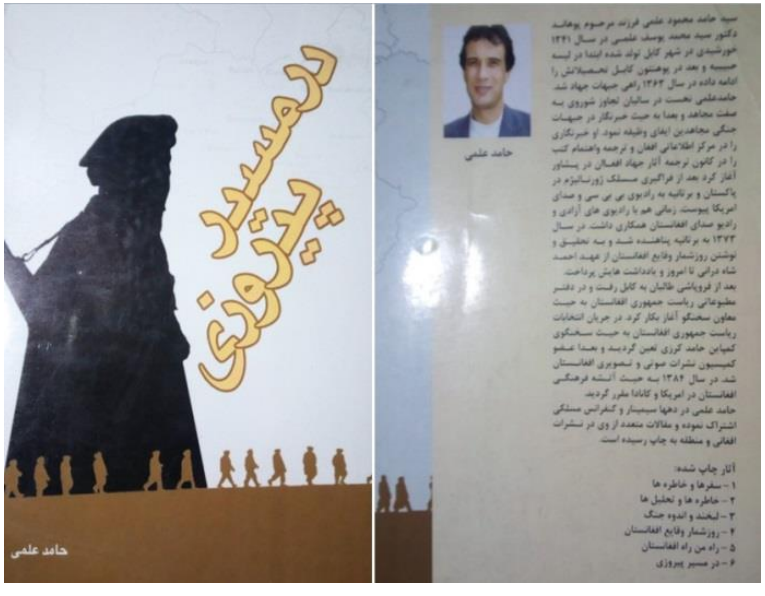

ketabton.com - The Digital Library

- دزد ناشی که به کاهدان زده بود

«دزد ناشی که به کاهدان زده بود»، نام یک اثر معروف مهدی سهیلی، طنزنویس برجسته ی ایرانی، به زبان دری ست. در این داستان، دزد(شخصیت تعریف شده ی بد) پس از مرارت های زیاد، بالاخره به جایی می رسد که ناشی گری(عدم فهم او) در مسئله ی دزدی می شود.

نضج فرهنگ های ابتذال، به انواع ستیز، دامن زده است. از تقابل کوچه- بازاری تا بحث های جدی سیاسی، اما در همه نشانه هایی از عقده های شخصی وجود دارند. متاسفانه کارکرد ضعیف فرهنگی، به ویژه در قبال ارزش هایی که سیاسی- فرهنگی اند(افغانستان و افغان) تیغ های جهالت را گاه به سقف خانه ی مشترک ما می رسانند.

یادم می آید یکی از کسانی که ظاهراً در شمار دوستان، به شمار می رفت، با یک تغییر ناگهانی در وسیله ی اختصاصی نشر(فیس بوک) که به مجوز تعمیم فرهنگ های بد مبدل شده، زیرا هر کس با کمترین یا هیچ ترین استطاعت املا و انشاء، حتی به سطح دهن گنده گی ها و خیانت های آشکار ضد ملت و مملکت، تشتت را تشدید می کنند، مدتی پست های خر- آسانی می کرد. در اول متوجه نشدم که به اصطلاح مردم چرا به آسانی خر شده است(تعبیر ریشخند عام افغان ها از خراسان بازی ها) اما بعداً متوجه شدم که مشکلات شخصی اش، او را به دنائت واداشته اند. ظاهراً به اثر تقابل با چند تن پشتون، برای آن که عقده هایش بشکفند، ناگهان سقوط می کند.

چنانی که در عرصه ی فرهنگ سازی های کافی حفظ و ستر ارزش های افغان و افغانستان، کمترین کار ها صورت گرفته اند، عدم تعاریف واضح تفکیک موضوعات، بسیاری را که در حد «دزد ناشی که به کاهدان زده بود»، بی ملاحظه ی خیانت ملی، تهدید تمامیت ارضی و

ketabton.com - The Digital Library

ویرانی بنایی که به نام افغانستان است، به جهالت می کشاند؛ زیرا حداقل در این بخش جهان سوم که شاید یگانه جایی باشد که با وجود تحمیل ستیز قومی از بیرون، اما تمام کسانی که آن را از خود می دانند و در آن جا دیرینه دارند، می توانند هوایش را به نام هوای وطن، به راحتی تنفس کنند.

در گندبازاری که به نام آزادی بیان و رسانه ها ایجاد کردند، هرچند مواد قانونی صیانت شخصیت و تمامیت ارضی و هویت ملی، تعریف شده اند، اما نبود قانونمندی و نبود فرهنگ سازی های لازم که نباید موضوعات کوچک شخصی را عقده مندانه با ارزش های ملی گره زد، نوع دیگری از سنگر هایی را ایجاد کرده که فراتر از ستون پنجم، عملاً برای بیگانه ها دست آویز می سازند تا از حیث درز های قومی نیز به مشکلات مردمی بیافزایند که بیشترین آسیب را از کشور های همسایه دیده اند.

در واقع اشتراکات ما با کشور های پیرامون افغانستان، هرگز باعث استراحام آن ها نشده اند تا حداقل به نام همزبان، همدین و هم فرهنگ، از شدت دست درازی هایی بکاهند که در تمام انواع به جنگ، ویرانی و تفرقه ی قومی می انجامند.

«مردم این کشور در طول سده ها در کنار همدیگر زنده گی نموده اند، در غم و شادی یکدیگر شریک شده اند و در دفاع از سرزمین، هویت و ارزش های ملی و مشترک شان قربانی داده اند. با آن که در طول سده ها ارزش های مشترک، منافع مشترک و دفاع مشترک از این سرزمین، اساس همبسته گی ملی مردم افغانستان را تشکیل می دهد، ولی در سه سدهء اخیر، مردم بومی و تاریخی خراسان زمین، بدترین تراژیدی سرنوشت مشترک را تجربه کردند. یکی از تلخ ترین تراژیدی های تاریخی مردم خراسان زمین را تغییر نام خراسان به افغانستان توسط استعمار در قرن نزدهم تشکیل می دهد. در یک سدهء

ketabton.com - The Digital Library

اخیر، نام(افغانستان) قبل از همه مانع ملت سازی و باعث بحران هویت در این کشور شده است. (چشم دید های من، عبدالشکور خیرخواه، بنگاه انتشارات میوند(بام)، کابل، سال ۱۳۹۶ش، ص ۲۶۶)

آن چه را خواندید، چه تفاوتی از برداشت یک فارسیست کثیف ایرانی دارد؟ در حالی که مغالطه در همه جای آن به چشم می خورد، اما اخذ استقراضی آن نشان می دهد که چه گونه فضای باز سال های اخیر، دنائت و وقاحت را به جایی رسانده که با بدترین نوع نشرات، به جان مملکت افتاده اند.

پس از یک بیان عاطفی که ناخودآگاه اعتراف به همزیستی دارد، اما به مصداق «دیوانه در کار خویش هوشیار می باشد»، با قید «مردم بومی و تاریخی خراسان»، افزون بر پشتون ها، تمام اقوامی را که مجوس نیستند، دور می زنند و با کمترین سواد تاریخی که بعداً نمونه های دیگرش را نیز تقدیم می کنم، عقده های مهتری خویش را به نمایش می گذارند. همین سقوزاده یا سقوزاده گان نمی دانند که مردم ما واضح ترین پیوند های ملی خویش را در سه سده ی پسین، به نام افغان و افغانستان، تشهیر کرده اند. از زمان تقابل با استعمار انگلیس تا تسجیل واحد سیاسی کنونی، مردم ما به نام ملت افغان و صاحب کشور افغانستان، احترام جهانی دارند. صرف نظر از این که اهمیت نام افغان و افغانستان با ارزش های جیوپولیتیک نیز محاسبه می شود.

ما قبل از افغانستان، بیشتر در واحد هایی که بخش کوچکی هم به نام خراسان نامیده می شد(منطقه ی بدون سر و ته) جغرافیا هایی داریم که به نام کابلستان، تخارستان، سیستان، پشتونخوا و چند نمونه ی خورد و خوردتر دیگر، هرگز مجوز نمی دهند با تحریف تاریخ، واحد سیاسی کنونی را به خاطر یک اقلیت کوچکی مصادره کنیم که عقده ی مهتری دارد. بی جهت نیست که پدر اندر پدر و نسل اندر نسل، شاهنامه ی سراپا دروغ و کذب را نشخوار می کنند. حالا تجربیات

ketabton.com - The Digital Library

تحجر سقوی را کنار می گذاریم که سمبول های فقر سیاسی و فرهنگی، به شمار می روند.

«به نظر می رسد که این نام بیشتر توسط فارسی زبان ها به دلایل کوچی گری و عقب مانده گی فرهنگی پشتون ها اطلاق شده است. این در حالی ست که هندی ها پشتون های ماورای کوه های سلمیان را پتان می نامند و در آغاز استعمار انگلیس در سدهء نزدهم که منطقه و مردم آن را خوب نمی شناختند، برای اولین بار نام پتان را از هندی شنیدند و با نام افغان و افغانستان در مذاکرات شان با کشور فارس آشنا شدند.» (همان، ص ۲۶۷)

باز همان طنز «دزد ناشی که به کاهدان زده بود» تداعی می شود. پیش از همه باید به این مجوس بی فرهنگ گفت که تاریخ پشتونخوا، از عمر هفت پشت تو نیز بیشتر است، اما می ماند حرف منطق این بحث که اگر پشتون ها را پدیده های ناگهانی یکی- دو قرن اخیر بدانیم، می تواند معادله ی آن را تشریح کند که همین به اصطلاح کوچی ها چه گونه سه قرن متوالی بر امثال شما ها حکومت کرده اند/ می کنند و اگر خارجی نباشد، امثال نویسنده ی اقتباس بالا را به رقص وامی دارند.

در بیش از ششصد سال حضور متواتر و سیاسی پشتون ها در تاریخ که افزون بر پیشنه و دیرینه ی تاریخی و چند هزار ساله ی آنان در مناطق وسیعی که به نام های افغانستان و پشتونخوا می باشند، تاریخ سازی های مدنی، از میراث های باشکوه در هند تا دولت سازی در افغانستان که حتی در عرصه ی زبان و ادبیات دری، از نویسنده و شاعر تا هرمند و آوازخوان، جلوتر از بقیه بوده اند، تنقید صدها سال حضور تاریخی و فرهنگی و مدنی با چند سطر معمولی، اگر کار یک آدم ناشی باشد، هرگز کار یک آدم آگاه نیست.

دزد ناشی که به کاهدان بزند، چه نتیجه می گیرد؟ باز هم این انتقاد باقی می ماند که عدم بضاعت علمی که نمی توانند تحلیل زبان شناسی

ketabton.com - The Digital Library

ارائه کنند، آنان را در هرج و مرج روایات و توهین می اندازد. از طرفی چون ذاتاً آلزیمر دارند، بدون این که متوجه باشند بار ها ادعا های خویش را خود رد کرده اند، فقط به فرهنگی دامن می زنند که با هر تنقید، به رو سیاهی بیشتر شان می انجامد.

باید بگویم که کوچی گری منوط به پشتون ها نیست. این پدیده در میان بسیاری از اقوام، وجود دارد. کوچی گری در میان پشتون ها بیشتر به این خاطر است که یک درصد این قوم، از لحاظ تامین علوفه ی حیوانات خویش که در زمینه ی تامین گوشت، پوست و لبنیات از آن هاست، مجبور بوده اند/ استند اراضی را مطابق فصول سال تغییر دهند. به این دلیل ناگزیر کوچ می کنند. این پدیده می تواند با سرمایه گذاری های لازم و ایجاد فارم ها، این مردم زحمت کش و بسیار با غیرت ما را که در سخت ترین شرایط، زنده گی می کنند، اما دم نمی زنند، کمک کند اسکان شوند.

در حالی که این سطور را می نویسم، در کشور خویش با پدیده ی دیگر کوچی گری نیز آشنایی داریم که منشه ی تاجکی دارد. پخش اخبار یک تعداد مردمان سرگردان و دارای فقر فرهنگی به نام «جوگی» که خود را از قبایل تاجک می نامند، افغان ها را متاثر ساخت. کسانی اصرار دارند با اهدای تابعیت افغانی به این مردم که فاقد هر نوع مهارت اند، زمینه ی تحصیل و تربیه ی شان فراهم شود. کسانی اصرار می کنند چون خود می گویند از ناقلین آسیای میانه اند، به ویژه از تاجکستان، بهتر است کمک کنیم به کشور شان برگردند. کسانی نیز اصرار می کنند که تاجکستان یا یکی از فقرترین کشور های دنیا که چهار میلیون تبعه ی آن برای کار به روسیه رفته اند، هرگز قادر نیست به این مردم بی بضاعت، کمک کند.

«نیرو گرفتن قبایل غلجایی و درانی در قندهار در بین سده های ۱۶-۱۸ در اوج رقابت کشمکش امپراتوری های بابری هند از یک طرف،

ketabton.com - The Digital Library

صفوی های شیعی فارس از طرف دیگر و دست اندازی های شیبانیان اوزبیک از آسیای میانه بر خراسان آن روز، سرزمین بی صاحب خراسان، عظمت تاریخی، فرهنگی و اتحاد خود را از دست داد. در نتیجه برخی خوانین غلجایی و درانی قندهار به حیث وارث خراسان در منطقه معرفی شده و وارد تعامل و سازش با بازیگران وقت گردیدند. بدین تریب نام(افغانستان) یعنی سرزمین افغان و یا پشتون ها را فارس ها اختراع کرده بر خراسان اطلاق نمودند، چنان چه صفویان ایران از زمان کشمکش شان با قبایل غلجایی در قندهار و ایجاد دولت هوتکیان قندهار در تحت رهبری میرویس خان هوتکی و سقوط دولت فارس به دست قبایل غلجایی، اسم افغانستان را به جای خراسان در منطقه معرفی نمودند.» (همان، ص ۲۶۸)

متوجه استید! در اقتباس قبلی، نمونه ی سخافتی را آوردم که زور می زد نام افغانستان را در قرن نوزده، انگلیس ها ایجاد کردند، اما در آلزایمری که مخصوص همین طایفه است، چند قرن قبل می رود و اذعان می کند که پیشینه ی افغانستان به عصر صفویه، شیبانی و گورگانی می رسد. در حالی که همچنان تلاش می کند نام افغانستان، یک پدیده ی استقراضی بماند، به اثر بی سوادی مطلق، از کنار ده ها تحلیل زبان شناسی، آرکاییک و جیوپولیتیک می گذرد.

می دانید چرا اصرار می کنند افغان، انتساب فارسی دارد؟ شوونیست های ستمی برای هویت دزدی ها و بزرگ کردن گسترده ی اقلیتی، وانمود می کنند که فارس، یک صورت دیگر کلمه ی تاجک است. در حالی که این وصف معرب شده ی پارس، افزون بر معنی بد(صدای سگ) از لحاظ تاریخی، به پیروان دیانت باطل زردشتی، اطلاق می شود.

در تنقید ستمی گری همواره متهم می شویم که گویا جای دیگران را اشغال کرده ایم. در حالی که توارد تاریخی محرز می کنند در چند

ketabton.com - The Digital Library

طبقه ی تاریخ، اقوام مختلفی بوده اند که به دلایل مختلف صعود و سقوط کرده اند. این که قرن ها بعد آینده ی منطقه ی ما چه گونه خواهد بود، به آسانی قابل پیش بینی نیست، اما آن چه در مورد ما ثابت می شود، این است که پشتون ها نیز به اثر طبیعت تاریخ، در توارد تاریخی قرار دارند. آنان به دلایل مختلف، تاریخ را انکشاف داده اند.

در آغاز اقتباس بالا، اما نویسنده ی شوونیست با آوردن عبارت «سرزمین بی صاحب خراسان» خود و ادعای خودشان را زیر سوال می برد که قبل از پشتون ها نیز مُلک ادعایی شان، مالک نداشته است. بنا بر این، کدام مردم «بومی و تاریخی خراسان» وجود داشته اند که آن قدر بی خاصیت بوده اند که وقتی به شطحیات فارسی آنان(شاهنامه ها) مراجعه می کنید، پُر از انواع پهلوان هایند، اما یکی آنان راست نیست تا جلو پشتون ها، اوزبیک، گورگانی ها و صفویانی را بگیرند که در «خراسان بی صاحب»، مصروف دعوا بودند و قرن ها بر آنان/ خراسانیان سوار شده اند.

«به گونهء مثال تا قبل از تسلط پشتون ها در شمال افغانستان، بسیاری از مناطق شمال از زمان حکمرانی محمد خان شیبانی، در دست خوانین و بای های ازبیک تبار بود و به نام ترکستان یاد می شد و حتی امروز بسیاری پان ترکستان[درست آن: پان ترکیست ها. م.ع] تصور می کنند که شمال ترکستان است و آن ها صاحبان اصلی شمال هستند و پایتخت شان شهر مزار شریف است. از این رو نقش نام را چه هویت یک قوم را بیان کند و یا حوزهء تمدنی و یا فرهنگی، در بازتاب هویت ملی یک کشور، نباید نادیده گرفت.» (همان، ص ۲۶۱)

نخندید! می بینید دشمنان قسم خورده ی ما با آلزایمر مخصوص خودشان، به مدعایی برمی گردند که می خواهند بی منطق، آن را ثابت کنند. «از این رو نقش نام را چه هویت یک قوم را بیان کند و یا حوزهء

ketabton.com - The Digital Library

تمدنی و یا فرهنگی، در بازتاب هویت ملی یک کشور، نباید نادیده گرفت.»

در یک کتاب سراپا مضحک دیگر، در حالی که ولی نعمت قبلی خویش(حامد کرزی) را که امثال نویسنده ی کتاب «چشم دید های من» مدیون اویند(مقرری و تایید مقرری) توهین و به باد استهزاء و اتهام گرفته اند، از نوعی ستیزی که ظاهراً پشتون ستیز است، اما با همه کار دارد، از پا نمی افتند.

کینه با حضور گسترده ی افغان های ترکتبار که خار چشم فارسیست هایند، این سقوزاده را به تایید حضور تاریخی آنان وامی دارد، اما به اثر عدم سواد کافی، نمی داند چه گونه ترکتباران را با پشتون ها مواجه بسازد. بلی، ترکستان، اما به نام ترکستان افغانی نیز تاریخی ست.

بسیار متاسفم که حضور سیاسی ترکان ما در اداره ی اشرف غنی، کم رنگ شد. این مردم ما همانند اکثریت پشتون ها در حالی ستم دیده اند و مظلوم واقع شده اند که به جغرافیای افغانستان و هویت افغان، ارادت کامل دارند. در سیستمی که بیش از ۶۰ درصد آن را یک اقلیت قومی اکثراً غیر متعهد، اشغال کرده اند، در حالی که از حیثیت آن به همه چیز رسیده اند/ می رسند، اما همیشه سعی می کنند آن را بی حیثیت بسازند، خالی ماندن اقوامی که به افغانیت ارادت دارند، خرد سیاسی نیست.

یکی- دو سال قبل که جنرال دوستم با اشرف غنی خوب بود، به خصوص در مراسم جشن استقلال(طرد و توهین استعمار) مناطق ترکتباران همانند سابق، بی آلایش به اعلی حضرت شاه امان الله، ارج می گذاشتند، اما در همان زمان بیش از ۶۰ درصد موتلفان تاجک دولت با حمایت افراد، نهاد ها، گروهک های افغان ستیز و امکانات دولتی، به شاه امان الله، توهین می کردند.

در سال ۱۳۸۵ش اخبار اختلاس و فساد مالی وزارت داخله ی افغانستان، جهانی شدند. در این جریان که فکر می کنم شامل توزیع پلیت های

ketabton.com - The Digital Library

جدید موتر نیز بود، تعدادی دستگیر و زندانی می شوند که دوسیه های آنان در سارنوالی، وجود دارند. یکی از کسانی که در این رابطه دستگیر، محاکمه و زندانی شد، نویسنده ی کتاب سخیف «چشم دید های من» بود. او در عقب جلد کتابش آورده که به اثر توطئه ی عبدالجبار ثابت، زندانی شده بود. در نخست با توجه به پیشینه ی آقای ثابت که از این اتهامات مبراست، این ذهنیت ایجاد می شود که سارنوال کشور، چه علاقه ای داشته است تا با یک آدم معمولی و غیر معروف، دشمنی داشته باشد؟ دوم، اداره ی سارنوالی بر اساس اسناد، اقدام می کند.

چنانی که در آغاز این مقال آوردم، متاسفانه گونه ای از دنائت باعث شده شماری با عقده های شخصی به فرهنگی کمک کنند که جزو تلاش های مفت و مجانی، به نفع دشمنان حساب می شود. در این عمل به دشمنان به راحتی کمک می کنند با قوف به ستیز بی منطق قومی نیز علیه ما اجندا بسازند و سرمایه گذاری کنند.

می بینید که سلوک زشت، چه گونه ریشه و شاخه در می آورد! در این راستا(جلوگیری و تداوی) آن چه مهم است، سخافت افغان ستیزی باید با محدویت های کاری، اجتماعی و سیاسی توام شود. بنا بر این، از این پس هر کسی که بخواهد به اثر عقده های شخصی، افغان ستیزی کند، باید از کار در ادارات افغانستان منع شده و از سایر مزایا و حقوقی که زنده گی را برای مردم ما تضمین و تامین می کنند، محروم شود. اگر نمی خواهند، اجازه ندهیم بیش از این با حیات سایر اقوام ما که با هویت ملی/ سیاسی خویش مشکل ندارند، بازی کنند.

افزون بر وضع محدودیت ها و فرهنگ سازی هایی ضد دشمنان، برای این که در فردای این زشتی(افغان ستیزی) دستگیری زانی و لوطی، آنان نیز را به موضع افغان ستیز نکشاند تا به بهانه ی آن، مردم را اغفال کنند، بیشتر متحدانه عمل کنیم. در این مملکت در غم ها و خوشی ها

ketabton.com - The Digital Library

شریک استیم. کسی را سراغ دارید که بگوید در حملات انتحاری، پشتون ها کشته نشده باشند.

ارقام زیان های مالی و جانی ۱۸ سال اخیر، بیش از همه در جغرافیا هایی صورت گرفته اند که اکثراً پشتون نشین می باشند. بگذریم از این که زیان های روانی توهین ها، تحقیر ها، دهن گنده گی ها و مدیریت عمدی رسانه یی و فرهنگی که در تمام آنان سعی می شود با پشتون ستیزی، قدرت سیاسی مردم ما اغماض شوند، چه قدر آسیب زده اند.

فرهنگ سازی های عقده ی حقارت، چون نمونه ی کتاب «چشم دید های من» فقط به تشدید اختلافات قومی، دامن می زنند، زیرا فاقد زیربنا، مولفه ها و مقوله های علمی و منطقی هستند. یک منتقد، پیش از همه باید یک آگاه باشد.

ketabton.com - The Digital Library

- روی سیاه این شاعر
- (در کتاب «از جزیره ی خون»)

مصلحت اندیشی، جزو فرهنگ همدیگر پذیری در جامعه ی ما شمرده می شود. ملاحظات، نزاکت ها و رعایت حریم اندیشه و فکر دیگران، تحت تاثیر باور های مختلف فرهنگی، مردم ما را در جامعه ی بسیار سنتی، اما در رسمیاتی به قبول می رسانند که عمومیت داشته باشند. ارزش های افغانی و باور های اسلامی، کلیت این رسمیات را می سازند و تنوع قومی به عنوان اجزای آن، بسیار محترم و پذیرفتنی ست.
تنازع تاریخی ما پس از جهانی شدن ایدیالوژی ها، داخلی می شود و در بحران طولانی آن که هرگز به دور از تعدی خارجی نبوده است، ایده های مختلفی را معرفی می کند که در مشخصات گروه ها، احزاب و افراد متشخص، بیشتر شناخته می شوند.
حقیقت این که شدت تنازع برای کسب قدرت سیاسی، وحدت سنتی و احترام دیروزی را درهم شکسته، اگر شامل کُل مردم نشود، مقید به گروه ها، احزاب و افراد متشخصی می شود که به دامن زدن تبعیض و تضاد قومی، متهم می شوند.
حاکمیت های مقتدر معاصر، پس از فشار بیرونی، به ویژه پس از هفت ثور، اگر فقط در مقطعه ی تحریک اسلامی طالبان افغانستان، بیش از نود درصد کشور را باثبات ساخته بودند، پس از آن از توجیه حضور خارجی با تعمیم اجندا های بیرونی، جامعه ای را که از آسیب های عظیم و ویرانی ها، جبراً دچار تشتت شده بود، به تفریقی می کشانند که آلوده گی اقشار به اصطلاح مدنی و تحصیل کرده ی آن، بیش از کسانی ست که در صفای طبیعت روستایی، هنوز هوای آلوده را استنشاق نمی کنند.

ketabton.com - The Digital Library

گفتمان سیاسی به اثر درگیری های طولانی پدیده ی سیاست، برداشت اهل تنازع را وارد تمام عرصه های زنده گی مدنی ما کرده است. بنا بر این در تقابل معرفه های صنف مدنی از هر نوع و هر جنس، همواره می کوشند با توجیه کردار نادرست، به فرهنگی بپیوندند که اگر روزی طیف شاعر و اهل فرهنگ نیز گمراه شده بودند، عجیب نباشد.

در محفل نسبتاً خصوصی گرامی داشت از عبدالقهار عاصی که تقریباً در فضای همفکران خر-آسانی، فارسی و آریایی برگزار شد، فحوای سخنرانی ها، مرا به تداعی خاطراتی کشاند که چه گونه حب جاه و انحصار قدرت، در فساد فکری کسانی نیز نقش دارند که با اشعار ناب دری، طبیعت و اصالت های این سرزمین و مردمش را برای تلطیف روانی خواننده گان، تخلیق می کردند.

باز هم رییس پیشین ریاست امنیت ملی در سخنرانی ای که من شاهد بیست دقیقه اش بودم(کلپی در فیس بوک) هنرنمایی کرد و اما از تدقیق نگرش کسانی به دور ماند که ظاهراً تحت تاثیر ظواهر چنین محافل، محجوب نام و مکان می شوند.

استفاده های عمدی از کلید واژه های «خاکفروش» و امثالهم، اگر در منظر عام در اغفال عامی ستر می شوند، از دید کسانی پنهان نمی مانند که مرتکبان عمدی برای تعمیم چه فرهنگ هایی تلاش می کنند.

«هویت فارسی» و خیالپردازی های از این قبیل که در کلیت جهالت «خر-آسانی»، دیگر به ریشخند و تفریح می مانند، مدعوین و سخنرانان محفل خصوصی شوونیستان و فاشیستان یک گروهک قومی را تحریک می کردند و مسوول پیشین ریاست امنیت، با تمویل مرچ و مصاله ی کج فکری های یک شاعر محروم و مرحوم، خیال می کرد افغانستان، چیز دیگری نیز دارد که به دور از گذشته ی ارتجاعی آبایی و اجدادی شان، از قلم مانده است.

ketabton.com - The Digital Library

کنایه، توهین غیر مستقیم و اجحافاتی که در ادبیات در قوالب و سبک ها راحت تر از تحریک مخالفان در امان می مانند، سراپای محفلی را دربرگرفته بودند که در قسم معمول پذیرش چنین محافل و محتوایش، مصلحت و رعایت، احتیاط مضر را معرفی می کنند.

از رهگذر تحولات بسیار ناهنجار، نابسامانی های اجتماعی ما در قبول خراب به جای خوب، مردم را در آزرده گی عام، از واقعیت هایی زیان می رسانند که چه گونه مجریان بدبختی و ذلت، به جای تقبیح، تحسین می شوند.

گرمای احساسات اشتراک کننده گان، مرا به فکر واداشت در این زمینه نیز به اصلی متوسل شوم که همواره کمک کرده در پرتو روشنگری های آن، میزان تقدس، از حدی فزون نشود که در چهل سال اخیر، بسیاری از قدیسان سیاسی، فرهنگی و ادبی افغانستان، بیرون از دایره ی خیانت ها و جنایت هایی قرار می گیرند که اگر از تماشای افسران کورسکی حاکمیت رفقا، خشمگین می شویم که با مدال های زمان بازار آزاد، نه همان قاتلان و خاینانی بودند که با مردمان سرزمین های یخ، گرمای زنده گی مردم شان را سرد می کردند، پذیرفتن خاینان سلاح به دوش که شان و حیثیت جهاد را زیر صفر می برند، همانند بی خاصیتانی هستند که در دولت های تجارت و پول، افغانستان را مبدل به بازار مکاره کرده اند.

با ناراحتی، وارد فضای کوچک کتاب هایم شدم. ذهنم به آدرس هایی می رسید که بلی، چیز هایی را می دانم که در فضای سنگین احترام و سنت، بار ها کوشیده ایم تفهیم شود اگر چیزی نمی گویم، سلامت اجتماعی و عزت نفس، مجوز نمی دهند در بحر دشواری های کنونی، این کشتی شکسته، شکسته تر شود.

تحمیلات ۱۶ سال اخیر، ما را به خود سانسوری هایی مجبور کرده بودند که هرچه تعهد دادیم، اما به خیری نرسید که فکر می کردیم اگر

ketabton.com - The Digital Library

احترام بگذاریم، محترم می شویم. این، یک اصل پذیرفته شده ی اجتماعی و اخلاقی ست، اما اگر فساد اجتماعی و فکری به حد بیماری می رسد، احترام، گونه ای از ضعف نیز تلقی می شود.
کتاب «از جزیره ی خون» را یافتم. تورق این مجموعه ی کوچک شعر، یا به قول شاعرش «مرثیه ها»، «روسیاهی» ای بود که برای مصحلت اجتماعی، در هزاران نمونه، از اپدیت آن ها به عنوان اسناد غیر قابل انکار مردمانی نیز پرده برداشته می شود که اگر در تقابل غیر اخلاقی مجبور می کنند معامله ی به مثل کنیم، نشان می دهند حتی خوب آنان، خوب نبود.
در دایره ی زشتی هایی که در توزیع قدرت، در حد انحصار، امتیازات در ضیاع دارایی های ملی تضمین کرده اند، اگر میلیون ها افغانی، خرج می شوند تا در تزویر سیاسی، اجتماع را به قبول خاینان تشویق کنند، فصل مصحلت هایی نیز به پایان می رسد که بسیار کوشیدیم در ندانم کاری هایی که عاطفه را به جای عقل، فرصت می دهد، خود را موجود حصاری کنیم تا از رفتار ما برای احترام، سوء استفاده کنند.
حاکمیت نحس تنظیمی با آن قواره ی سیاه جهال، چهار سالی را مشهور کرد که اگر اصرار بزرگان ما برای تبیین ارتجاعات را می بینم، حالا به یقین رسیده ام که آنان خیلی بیش از این تازه به دوران رسیده گان، می دانند تصویر دایم زشتی های کسانی که در مظلوم نمایی و توجیه جنایات، آرمان دارند تار و پود شوند، جزو همان اصولی ست که این مملکت را در فراغت از بیگانه، از شر بیگانه پرور، به آسایش و ثبات می رسانند.
نقش و پرداز جنایتکارانی که در عکس قضیه، همه نام های غیر اصلی یافته اند، سالانه در محافل برپایی عقده مندان قومی و سیاسی، به حدی می رسند که با هر نوبت، بار فرهنگی آن ها در ستیز با واقعیت های ماضی، هرگز دوست ندارد رُخ حقیقت، پرده از چهره ی مردمانی

ketabton.com - The Digital Library

بردارد که در روسیاهی، به سیاهی گرویدند و اما ندانستند که تکدر این شب، راه آنان را نیز گم می کند.
نه فقط شاهدی از میان هزاران شاهد دوران ننگین حاکمیت تنظیمی استم، بل یادواره ی تاریخی آن، آثار فراوانی دارد که خوشبختانه با کیفیت فلم و تصویر، مجال بیشتر نمی دهند با فرار از خوب ترین کار قلم، به بهانه ی جعل، از گذشته ی ننگین، فرار کنند.
در کتاب «۱۲ گرام مغز»، استاد شهرت ننگیال، به ماجرایی پرداخته که هنگام تباهی ارتجاع دوم، گروهی از پیروان جهل، در روز روشن در برابر «د افغانستان بانک»، اعلامیه می دادند که خطاب آن به جامعه ی هزاره ی ما بود. در این اعلامیه ی روز روشن، به صراحت به جنگ قومی تشویق می کردند و بهانه اش، تداعی غلیظ تاریخی بود که گویا زمان امیر آهنین پنجه، آن قدر بد بوده است که خیلی زود در فاجعه ی چنداول و افشار، دیگران نیز خوب فهمیدند گروهک فرصت طلب، خودخواه تر از آن است که فراموش کنند «تحریک خود جوش» را چه کسانی باب کردند؟
دستگاه تبلیغاتی و فاسد مرتجعان نوبت دوم، با کمک تمام دار و دسته ای که قلم به دستانش فقط تا چند سال پیش(قبل از سقوط کمونیستان) مظلومانه شعر می سرودند و نثر می نوشتند، چنان بنیان های فکری فاسد دارد که اگر شاعری روزی در هاریت فرهنگی، «دل نیست، ماه نیست، دل ماست پارسی» سروده بود، هرگز به این حقیقت ملموس نرسیده اند که اگر از مطالعه ی جعلیات کتابی محروم می ماندند، در کجای این مملکت، نقش رسای تاریخی دارند تا آن روستابچه ی ملیمه، در کنار عطر شفتل، خیالات خام نکند؟
انحصار قدرت با سنجش های نادرست، گذشته ای دارد که هر وقت به حکومت مسعود- ربانی می رسیم، شدت خشم باعث می شود «نفرین»، ماحصل اندیشه ی ما از آن دوران باشد.

ketabton.com - The Digital Library

نگه داری حکومتی که به اثر بدترین خیانت ها، فقط در چهار سال، مملکت را ویرانه کرد، اگر به شدت عمل جهال سقوی و تنظیمی ارتباط دارد، درگستره ی پخش افکار باطل و توهین آمیز، توده هایی را نیز منحرف می کند که از آن زمان تا کنون، نمی پذیرند تجربه ی سیاسی آنان در افغانستان، بدتر از تمام جنایتکاران تاریخی این مملکت است.

تورق مجموعه ی «از جزیره ی خون»، مرا وارد حیاط مردمانی کرد که حالا می کوشند با فرشته نمایی آنان، از مجرمانی نگوییم که از قهرمان به اصطلاح ملی تا بابای به اصطلاح صلح و شهدای راه ویرانی مملکت، نمی خواهند قافیه ای را ببازند که حتی در خوب شان خراب بود.

روی سیاه این شاعر، به سهم او در حمایت از حکومتی نیز به ثبت رسیده که اگر دشمنان این مملکت، آلزایمر می گیرند، نمی دانند که در چند دهه ی اخیر، گذشته های ننگین، حداقل در جایی در آرشیفی ثبت اند.

گزیده ای از اشعار ننگین، زشت و پلید این فرشته نما را در بحث روی سیاه، همرسانی می کنم. در زیر، ردیفی از تخلیقاتی به چشم می خورند که عقده مندان تاریخ، اگر روزگار بیابند، برای حفظ انحصار، با چنگ و دندان، فرهنگ توهین، خیانت و با فرار از اخلاق، بی شباهت به آن دون هایی نیستند که در فرهنگ دهن گنده گی، اگر یارای تقابل نیابند، به مصداق «با پارس کردن سگ، دریا مردار نمی شود»، می بینند که تعفن فرهنگ های سخیف، اصلیت هیچ صفایی را خدشه نمی زند.

استفاده ی عمدی از واژه گان، اصلاحات و عبارات، توحید فکری و نظری دشمنان ما را مشخص می سازد. به یقین استفاده ی همسان از آدرس های معلوم الحال یا آن ماهران سیاسی که تلویح می کنند، به یک منظور است.

ketabton.com - The Digital Library

در مجموعه ی «از جزیره ی خون»، استعمال ادبیات غیر اخلاقی، ضد ملی و ضد قومی، اگر در این مثال ها، روی سیاه این شاعر را نشان می دهد، این میراث در زمانی که در محافل عقده و حقارت اپدیت می شود، بدون شک به همان منظوری کاربرد دارد که در کُل نقد دشمنان، فقط به آدرس قوم، مملکت، تاریخ و فرهنگ ما برخورده است.

خیانت ملی سبوتاژ طرح صلح سازمان ملل متحد، تمام اجزای باند فاسد ارتجاع دوم را تشویق کرده است در یادگار های تاریخی اش فراموشکارانی باشند که اگر به شاعر رو سیاه روستایی مراجعه می کنند، در محفل شوونیسم گروهکی، این شانس را مدیون حکومتی نیستند که اگر به لطف تحریک اسلامی، واژگون نمی شد، فاتحه ی افغانستان را پس از چهار سال خوانده بودند.

گروهک انحصار گر، پس از طرح خیانت ملی، حتی به جهانیان خط و نشان کشیده بودند که در چند سال به اصطلاح جهاد ضد کفر، کسی منکر دالر و استنگرش شده نمی تواند.

سطور پایانی نثر سبک شاعر رو سیاه، با دهن کجی به جامعه ی جهانی، از سقوطی سندی ست که تا حالا در مُرده ریگ آنان، به محافل یاد و بود می رسد. گزیده ای از اواخر مقدمه ی شاعر رو سیاه در کتاب «از جزیره ی خون»:

«من این کتاب را به آواره گان و مهاجرین برباد گشتهء شهر مظلوم کابل اهداء می کنم که هنگام برباد شدن، نه حقوق بشری سراغ شان از ملل متحدی آمد و نه صلیب سرخی و نه دیگر سازمان های جاسوسی از این دست ساخته و پرداختهء دالر آمریکایی.

من این سرود ها را به اتباع ساکن در سرزمینم تقدیم می دارم، نه آنانی که تبعهء اروپا و آمریکا و آسترالیا شده اند و در روز امتیاز طلبی، هریکی غلام حلقه به گوش سازمان های جاسوسی فرنگ و آنسوتر ها می باشند.»

ketabton.com - The Digital Library

در فلم مستندی که از شاعر رو سیاه به یادگار مانده، او همان کسی نیست که در بالا ریا می کند. کنایه ی او از مهاجران اروپایی و غربی، حقیقتی بود که پس از پایان امارت اسلامی، در سایه ی اعتبار و حیثیت همان هموطنان خارجی، رهروان کنونی شان فراموش می کنند در دسته های سیاه و حمام ندیده، در چهار دیواری کابل، آن قدر به دیگران قواره کردند که با هیچ سفیده ی روی دنیا، با هیچ ترفند و شگردی تحویل گرفته نشدند.

اگر اهل قلم آنان، این قدر رو سیاه بوده اند، توقع سفیدی از کدام انیس توپ و تفنگ منطقی ست که دوست دارند دیگران را لابراتوار کنند، اما مجریان ویرانی و حامیان ارتجاع، گل و گلزار باشند. در شعر «قلمنامه» ی شاعر رو سیاه، می خوانیم:

شئونیست سفاک سربرکشید
سر از خون ملت سبکسر کشید
رگ و ریشهء خشم فاشیزم کور
بجنبید تا کاک گیرد به زور
فروریخت بر فرق شهری فقیر
بلای هزاران سر مرگ و میر

***

گلوله ریخت فاشیستوار
بشد زخمی و کشته بی شمار

***

به یمن فرادست تاریخ داد
بکوبیدش خورشید و برباد داد
بدست دلیران عالی نصب
برافتاد تندسیهء دیو شب
ظلم شئونیزم درهم شکست

ketabton.com - The Digital Library

صفوف ستمگر پی هم شکست
چو اصلش خطا بود و بد بود و شوم
نیامد ازش جز صفات ظلوم

***

کنون که نمانده بجا یک ستون
ز نام تمدن بدین شهر خو
خداوند را شکر که وارهاند
به چنگال فاشیست ما را نماند

تماشای فلم های مستندی که از سوی نهاد های فرهنگی تنظیمی تهیه می شوند، درد سر جست و جو هایی را کم کرده اند که برای تلخیص روزگار سیاه، کسی حوصله ندارد از تماس با پلشتی، آزرده شود.
سهم همتباران و همفکران شاعر سیاه در فاجعه ی سالیان توحش، تنها در صد ها ساعت فلم و مستندی که خود تهیه کرده اند، آن قدر زیاد است که خواننده ی اشعار سخیف بالا را فقط متوجه می کنند استفاده از اصلاحات و کلید واژه های فاشیست و شوونیست، چه گونه درون و بیرون گروهکی را تبارز می دهند که حالا وارد مرحله ی لقای علنی می شوند و منظور شاعر از «دلیران عالی نصب»، حتماً بازیگران سقاوی دوم است.
برادران شباب، شعر «خبردار» مجموعه ی «از جزیره ی خون» را به ادامه ی شعر هار «دل نیست، ماه نیست...»، به منظور خاص آهنگ ساخته اند. در شعر خبردار:

چو بیگانگان یک سرو یک سر اند
تمامش ز یک جنس و یک جوهر اند
همش فتنه انداز و حیله گر اند
همش لاشخواران این کشور اند
بهوش آی کرگس نه پروانه است

ketabton.com - The Digital Library

خبردار بیگانه بیگانه است!

و اما اوج دنائت، خباثت و رو سیاهی در شعری در اشعار شاعر رو سیاه، ظاهر می شود که به آدرس محترم ترین و شریف ترین مرد این سرزمین، «آشنای محبوب مردم» می شناسیم.

در مجموعه ی شعری «از جزیره ی خون» در شعری با عنوان «خطبه یی بر یک جنازهء متحرک بنام ظاهر شاه»، قواره ی کریه مردمی به مشاهده می رسد که به اثر مصلحت ها، ما را در خموشی احترام به دیگران، ناگزیر می کردند به خیال ثوابی باشیم که هرگز از احترام به عقده مندان، حاصل نکردیم.

لمپن های ارتجاع دوم، یادگار های زیادی از توهین به بزرگان این مملکت دارند. در واقع سطح بلند توهین در قلم و آفریده های غیر اخلاقی آنان، تنها شبیه نمونه ی زیر نیست که شاعر رو سیاه، در دستگاه ارتجاعی سقوی دوم، می کوشید در اشعار سخیف، مستهجن و زشت، کسانی را کمک کند که در همان سال ها پی خنثی کردن تلاش های جامعه ی بین المللی، نه فقط مرتکب خیانت ملی شدند، بل دیده نداشتن به پیرامونی بنگرند که در زمینه ی احترام، همان شاهی به احترام به کشور برگشت که ده سال قبل، می توانست مردم را برای خیر و رفاه در شانسی که حامیان ارتجاع گرفتند، زودتر کمک کند. بیت هایی از شعر «خطبه یی بر یک جنازهء متحرک بنام ظاهر شاه»:

آی نسل قیام و نسل تفنگ / رهنمای شما تفنگ شماست
کیست «ظاهر»؟ معامله گر قرن / که فرستاده یی برای شماست
نیست «ظاهر» مگر که در این قرن / سرطان وجود افغانیست
چیست «ظاهر»؟ مخالف قرآن / کیست «ظاهر»؟ یهود افغانیست

بغض و عناد سفارشی و یا ذاتی شاعر رو سیاه در برابر «آشنای محبوب مردم» را می دانید، اما در بیت دوم، در مصراع دوم، «یهود»، مترادف «افغان» آورده شده است. شاعر رو سیاه به عمد به این ترادف، رو می

ketabton.com - The Digital Library

آورد. حالا که از او به عنوان فرشته ی مظلوم، یادآوری می شود، خوب است بدانیم خوب و خراب این گروه، پلیدی های مشبه و مشببه اند که با اصلاحات خاص، وارد گفتمان و ادبیات کاربردی سیاسی می شوند.

شاعر رو سیاه در شعر توهین آمیز به شاه مرحوم، ضمن شمردن معایبی که ویژه ی خودشان است، آن قدر از جامعه ی جهانی، امریکا و سازمان ملل متنفر است که اگر یاس آنان در حفظ کابل را به یادآوریم، مجموعه ی جیره خوار آن فرهنگ، هنوز هم اصرار می کنند که این خودشان بوده اند که با شکست طالبان، فقط تا چهار آسیب رفتند.

آی! امروزه سازمان ملل / بخش جاسوسیی ز آمریکاست
و نمایندگان ابلیسش / بدتر از روس خصم جان شماست
این همان سازمان مزدور است / که بچرخد بنام ظالم ها
که برقصد به طبل جباران / که بپیچد بکام ظالم ها
آی افغانستانیان شریف! / سازمان ملل عدوی شماست
در وجود کثیف ظاهر شاه / طرح پامال آبروی شماست

در شعر کثیف بالا، اصطلاح «افغانستانیان» به وضاحت به مشاهده می رسد. این اصلاح در این شعر که در مجموعه ی «از جزیره ی خون» در سال ۱۳۷۱ش در کابل منتشر شده است، نشان می دهد افغان ستیزی ها در نوبتی که علنی می شوند، تجربه ی ۱۶ سال اخیر نیستند. در نوشته ای خوانده بودم که این اصطلاح (افغانستانی) از زمان ببرک کارمل، وارد ادبیات سیاسی افغانستان شده است؛ اما یافت آن در جریان گروه مخالف، کمتر از همان تاریخی نیست که با پرچمیان، اما در خلوت های اخوانی و ستمی، رد و بدل می کردند.

چون پدر های شان همه خائین / همه دستور دار بیگانه
همه حرامی و همه فاسق / همه فرمانبردار بیگانه

ketabton.com - The Digital Library

شاعر رو سیاه از کلمه ی «حرامی» نیز استفاده می کند. وقتی این ابیات زشت و کثیف را می خواندم، تقابل جریان های ملی گرای کنونی با هتاکان کنونی به یادم می آید که خودم در نوبتی، افتخار ادب کسی را یافتم که فکر می کرد بابای توهین کردن است. بد ذات و کم ظرف، یک ماه تمام در شبکه های اجتماعی زاری می کرد که توهین شده است. در حالی که من در برابر بیست سال تجربه ی او، فقط یک نوشته ی کوتاه آفریده بودم.

مبحث روان شناسی این برخورد(زشت گویی و دهن گنده گی) اگر تلخیص شود، بدون شک به خالیگاه تاریخی ای برمی گردد که مدعیان خراسانی، آریایی و پارسی، در هزار سال، هرگز در محسوسیت ها و ملموسیت های تاریخ، ثابت نمی شوند. عقده های شدید، شاهنامه ها را آفریدند و فرهنگ توهین، نمای هاریتی ست که به مصداق «خداوند، گدا را روز ندهد.»

در محفل خصوصی شوونیست های هویت فارسی، شعر «بگو به خاک فروش» نیز مزه مزه شد. ظاهراً آن را به رهبر حزب اسلامی حواله کردند، اما ماهیت این شعر سخیف، به تعابیری اشاره دارد که همیشه در هاریت ستیز و عاریت ذاتی فراموش می کنند در نقد، کنار گذاشتن کلیت های قومی، یک اصل اخلاقی و انسانی ست.

متاسفانه آن چه در چند سال اخیر، شدت تبعیض و تعصب را بیشتر می سازد، پرداخته هایی ست که به عمد، به آدرس کلیت های قومی حواله می شوند و از این رهگذر، مثال توهین به یک پشتون، یک تاجک یا یک هزاره، هزاران را تن را که در کلیت قومی، نام خاص دارند، به تنازعی می کشاند که ماهیتاً ربطی به آنان ندارد.

استفاده ی عمدی از شعر زشت «به خاک فروش بگو»، در محفل گرامی داشت از شاعر رو سیاه، عمداً متوجه کُل بود؛ نه آن چه برضد

ketabton.com - The Digital Library

امیر حزب اسلامی، ظاهراً تعبیر می کردند. گزیده ای از شعر «بگو به خاکفروش»:

زمان
به وزن و حجم دگر در گذار ازین خاک است
زمان موعظه های فرنگیانه شده
زبان تازه بیاور پیام تازه بده

در شعر بالا، توجه شاعر به فراگیری ایده های نو، اما استفاده کننده گان محفل را متوجه نکرده که اگر این شعر، وسیله ای برای اصدار هشدار باشد، در عین معنی، متوجه کسانی می شود که با میلان به ارتجاع، گرایش به هتاکی و تعصب، موجودی آنان در حساب سیاسی و اجتماعی افغانستان را ناچیزتر از آن نمایان می سازد که خودشان را مقام مردمان مطهر، خیال می کنند.

وزن و حیثیت مردمانی که صورت عناد و دشمنی را اختیار کرده اند، در افغان ستیزی های مشهود کنونی، بیش از شاعر رو سیاه نیست. اصطلاحات سقوی و شر و فساد، از سال هاست که در فرهنگ سیاسی و ثقافتی افغانستان، کاملاً مخصوص و محفوظ اند.

در این کوشش در این شکستن تابو، باز هم با اعتقاد به خیر و صلاح، دورتر از منظر سوگ که مانع نمی شود جواب زشتی را به زشتی ندهیم، به صراحت می گوییم دوسیه های جناحی، خیانت، هتاکی و رفتار غیر اخلاقی مدعیان و منتقدان آدرس و هویت ملی(افغانستان و افغان) آن قدر سنگین اند که اگر باب آن ها در فصل دست آویز برای کوبیدن و زیان برسد، در عمومیت، تمام فرشته گانی روسیاه می شوند که در آن محفل، تصنع، رنگ سفید هویت، شناخته شده بود.

در کوشش های روشنگر، شریک شویم. فرط مصحلت، ملاحظه و هراس از گفتن، در فردایی که دیر خواهد بود، در کراهت نمایی

ketabton.com - The Digital Library

کسانی در برابر ما ظاهر می شوند که به هر بهانه و هر نام، هتک حرمت می کنند.

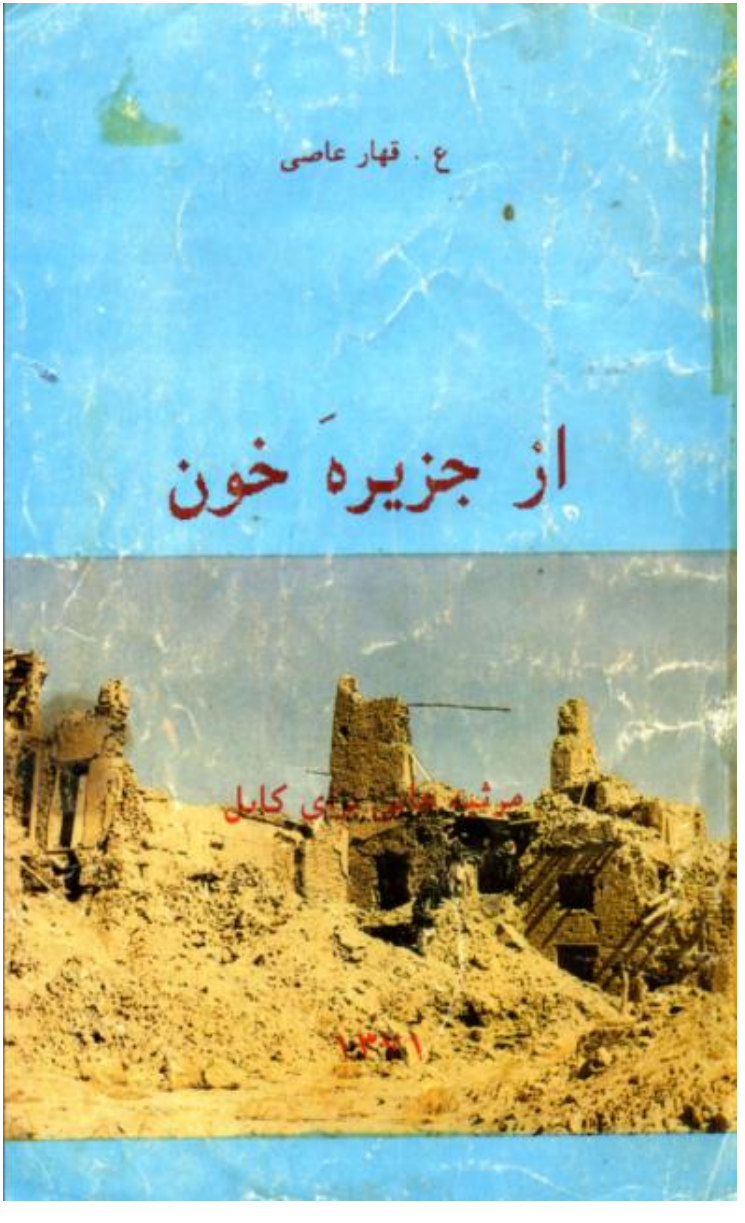

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

ketabton.com - The Digital Library

- عذاب وجدان
- (معرفی کتاب «آغاز یک پایان»)

حکومت منحوس مسعود- ربانی، الحق که در تاریخ افغانستان، به نام «سقوی دوم»، مشهور است. متاسفانه این حکومت ننگین که انتقام گیری روس ها از افغان ها بود، نه فقط با ساخت و ساز خارجی ها به میان آمد، بل در زمینه ای شکل گرفت که عملاً پشتون ستیز بود.
پیمان ننگین «جبل السراج» که در آن مسعود، مزاری و دوستمُ به توافق رسیده بودند تا به خیال خودشان(اکثریت کشور) دیگر به حاکمیت پشتون ها پایان دهند، افزون بر صد ها مشکل که از رهگذر تنازع فرهنگی اقلیت ها به وجود آمدند، با بی کفایتی دست اندرکارانی که با چاپ بی رقم پول افغانی، آن را به حد کاغذ تشناب، بی ارزش ساختند نیز روی کسانی را سیاه ساخت که از قشر فرهنگی و تحصیل کرده، مداح سقوی بودند.
مرحوم عبدالقهار عاصی با خلق مجموعه ی «از جزیره ی خون»، به دنائتی تن داد که بعد تا زنده بود، از عذاب وجدان آن رهایی نیافت. من در مقاله ی «روی سیاه این شاعر»، باطن پلید عبدالقهار عاصی را برملا ساخته ام. اشعار توهین آمیز، زننده و ضد ملی او در این مجموعه ی شعر سخیف و ناچیز، اما آن قدر بد اند که آدم درمی ماند این شخص که با لطف فرهاد دریا، از گمنامی ها بیرون شد، چه گونه حتی حرمت دوستی یک هنرمند مشهور پشتون را هم به یاد نیاورده بود؟ زیرا خلاف یک عده ی مغرض که سعی می کنند شهرت دریا را به شعر عاصی، گره بزنند، فرهاد دریا چنانی که همه می دانند بر اساس دوستی و ارحام آن، اشعار عاصی را آهنگ می ساخت؛ هرچند کار های زنجیره یی مانند تولیدات صوتی و تصویری، هرگز بدون مجموعه ی متشکل از ادبیات، هنر و افراد، به وجود نمی آیند، اما

ketabton.com - The Digital Library

آهنگین شدن اشعار عاصی با تاثیری که از آهنگ های دریا در اذهان ایجاد می کردند، او را مشهور می سازد.
مرحوم عبدالقهار عاصی از ناظران سقوی دوم بود. او همانند بسیاری از هم ولایتی ها و همتبارانش خیال کرده بود که اگر در آن سهم بگیرد، برای دومین بار پس از هزار سال(حکومت سامانی) می توانند خیالات خام فردوسی را حقیقی بسازند. در همان زمان، بسیاری با افت شخصیت و روش های غیر اخلاقی، بسیار سعی کردند برای حکومت پلید مسعود- ربانی، وجاهت بسازند. در این راستا، افزون بر قومگرایانی که تا دیروز زیر شعایر ملی پنهان می شدند، کمونیستان بی شرم پرچمی و ستمی نیز فرهنگ سازی ها کرده اند/ می کنند.
به هر حال، عاصی که تا حد یک سلاح بر دوش نیز به خدمت مسعود- ربانی درآمده بود و عملاً در جنگ های کابل در قتل و غارت، سهم گرفته بود، متوجه می شود که ادعای بزرگ باید با بزرگی توام باشد.
حکومت مسعود- ربانی از تمام گذر های سیاسی، فرهنگی و بشری در حد فقر سیاسی و فرهنگی یک اقلیت، حتی قادر نبود با قهرمانی که گویا با شوروی مبارزه کرده است، حتی یک وجب از مناطقی را بگیرد که در غرب کابل، جوانان دلیر هزاره با دلاوری های چند پسرکی که در اواخر ریاست جمهوری شهید نجیب، یا متعلم بودند یا محصل، اما با نام های شفیع دیوانه، قمبر لنگ و امثال آنان، مسعود را آن قدر شکست دادند و به خجالت واداشتند که اعضای جمعیت و شورای نظار در آن زمان از بیان رسانه یی قهرمان ضد شوروی، می شرمیدند.
مرحوم عاصی با دلی شکسته، سرافگنده و عذاب وجدان، در حالی که کارنامه ی ننگین او در کتاب «از جزیره ی خون» باقی ماند، راهی ایران می شود و در آن به اصطلاح «آرمان شهر فارسی» نیز پس از حس کامل بیگانه گی، به یاد می آورد که «همدلی بهتر از همزبانی ست» و همزبانان مجوس ایرانی، کمترین ارزشی به او و امثال او قایل نیستند.

ketabton.com - The Digital Library

عاصی، دوباره به کابل می آید، اما پیش از آن، چنانی که درخور منزلت پاک فرهنگی اش بود، اثری می آفرینند که هرچند از سقوی دوم، متاثر است، اما محرز می کند عذاب وجدان، این شاعر خوب افغان را به نوشتن حقایقی واداشته بود که کمتر سقو یا سقوگرایی حاضر است از خیانت ها و بدبختی هایی بگوید که در هر دو سقوی در افغانستان، پی آمد هایی جز بربادی، ویرانی و تباهی ملک و مردم نداشته اند.

مرحوم عبدالقهار عاصی در یگانه اثر نثری اش یا کتاب «آغاز یک پایان»، اعتراف می کند که سقوی دوم، خیلی بد بود. عذاب وجدان او در سطر سطر این کتاب هویداست.

وقتی مجموعه ی شعری «از جزیره ی خون» را می خواندم، باورم نمی شد چه گونه شخصی که خوب ترین دوستش یک آواز خوان پشتون بود و در میان پشتون ها بیش از همه ارج گذاشته می شد/ می شود، به راحتی، تر و خشک را سوختانده باشد و با اتهامات ناروای یهودی و توهین به شخصیت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر(رح) آن قدر در وادی بطالت و دنائت، سقوط کرده است که بعداً زود به خاطر می آورد در افغانستان، پشتون ستیزی، منتهای حماقت می باشد.

بپذیریم که چهل سال جنگ، خیلی از ارزش های انسانی ما را ساقط کرده است. اگر روزی و روزگاری شاعری به مرتبه ی عاصی مرحوم که اشعار دری افغانی اش، مستقیماً برخاسته از طبیعت و مهر سرزمین ماست، آن قدر بد شده بودند، گوساله هایی چپی و راستی که زیر سایه ی خارجی و استخبارات همسایه گان پرورش یافته اند، بسیار مقصر نیستند؛ زیرا اگر عاصی با تمام شعور یک فرهنگی به تمام معنی، آن قدر سقوط می کند که در کتاب «از جزیره ی خون»، سقوط کرده بود، ما سوا از سنگر های مستقیم تنازع، در سنگر فرهنگی و رسانه یی، آن قدر شکست خورده ایم که وقتی یک افغان را استخدام می کنند

ketabton.com - The Digital Library

تا به جای «دری»، «فارسی» بگوید و خودش را «افغانستانی» بنامد، میلیارد ها دالر مصرف کرده اند.

کتاب «آغاز یک پایان»، به گونه ای جبران خساره ای ست که عاصی در آن، شریک جرم بود. ندای عذاب وجدان او در تمام این کتاب، به رسایی شنیده می شود. من از مرحوم محب بارش که در زمان تحصیلات عالی در پوهنتون کابل، به ما دری، تدریس می کرد، شنیده ام که عاصی، اشعاری دارد که با مذمت مسعود و ربانی، می توان گفت خودش را پاک کرده است؛ اما متاسفانه اطلاعی ندارم که کسان دیگری نیز از سرنوشت آن اشعار، آگاهی دارند یا نه؟ در کتاب هایی که به نام کلیات عاصی، منتشر کرده اند، از آن اشعار، خبری نیست، اما می توان با خوانش کتاب «آغاز یک پایان» به آن ها رسید.

مرحوم عاصی در یگانه اثر نثرش، سقوی دوم را لعنت می کند و در متن آن، به مقصری می ماند که با عذاب وجدان، قرین شده است. تا زمان قتل عاصی در یک حمله ی راکتی کور که عمداً به حزب اسلامی ربط می دهند، این شاعر نام آوری زبان دری افغانی با پریشانی در کابل می زیست؛ زیرا با بُریدن از حکومت مسعود- ربانی که قطع حمایت فرهنگی او نیز محسوب می شد، از یاری آنانی محروم می ماند که با چاپ بانکنوت های ده هزار افغانی گی، ریکارد چور و چپاول، قایم کرده بودند.

«باری یکی از بزرگان فرهنگی کشور برایم گفت: روزی در آن سال ها، قهار عاصی به خانه ام آمد و در دم در اتاق با حالت تاسف و تاثر نشست. هرچه اصرار کردم که بیا بالاتر بنشین، قبول نکرد. بعد از چند لحظه، شاعر بزرگ کشور می آید و عاصی را می بیند. به عاصی نگاه می کند و می گوید: تو پدر... این جا چی می کنی؟ دیگر هم خوش آمدید می گویی؟ دیدی مزهء خوش آمدید را؟ روان شاد عاصی می گوید: من آمده ام که مرا پدر... بگوید. من پدر... استم.» (آغاز یک

ketabton.com - The Digital Library

پایان، عبدالقهار عاصی، انتشارات زریاب، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۴، پاورقی ص ۷۲)

خداوند(ج) ما را ببخشد که چه قدر بد شده ایم که در خانه ی مشترک، بصیریت ما از درک تنوع همتباران عزیر تاجک، پشتون، اوزبک، هزاره و دیگران، عاجز شده است. کاش حداقل همت عاصی را می داشتیم که اگر سقوط کرده بود، ثابت کرد هیچ زشتی روی ذات خوب، اثر ماندگار ندارد. او اعتراف کرد و خدا کند نوبت ما نیز برسد. من یقین دارم که مرحوم عاصی با وجدان راحت، خوابیده است.

«دوستی به سیاسی شدن لحن در بخش اول، انتقادی داشت، ولی از آن جایی که در آن روزگاران، خود در جریان آن تحول های سیاسی قرار می گرفتم، خویشتن را از این لحن، ناگزیر می دانم. چند تن از دوستانم نیز لحن زبان و عنوان کردن شخصیت ها را- چه به صورت کنایی و چه به شکل صریح- از نقیصه های دست اول برایم حالی کردند، اما از آن جایی که این یک مشت شناخته شدهء وابسته به خارجی ها، سرگذشت قیام مردم و سرنوشت جهادشان را به بدفرجامی و خود این ملت را به بدبختی کشانده اند، نمی توانم چنین ننویسم.» (همان، یادداشت نویسنده، ص ۱۳)

«همان شب در نشستی رسمی، دولتمردان سابقه، مائدهء آتش و خون(کرسی ریاست جمهوری) را رسماً خدمت ایشان تقدیم کردند و مرخص شدند. صدراعظم(نخست وزیر) و وزیر دفاع و وزیر داخله، نظر به فیصلهء پیشاور، قبلاً تعیین شده بود. اسم باقی ماندهء وزرا و روسا، به تناسب قوت هر تنظیمی اعلام و از آن ها خواسته شد که از فردای آن روز، به کار های شان برسند و گردونهء نظام را به گردش درآورند. تبلیغ و تنویر مردم از طرف علما و مولوی صاحبان آغاز شد و ما تازه فهمیدیم که می خواهند مسلمان مان کنند، زیرا تعالیم وضو و نماز و مسح سر و غسل جنابت را برای مان تدریس کردند و نزدیک

ketabton.com - The Digital Library

بود که نکاح ازدواج مسلمان را بگردانند و از سر(از نو) خطبه بخوانند تا با شیوهء مسلمانی آنان جور درآید.» (همان، ص۴۶)

«وضع قوماندان ها نیز غالباً بهتر از این نبود. هر قوماندان در هر جایی که قرارگاه داشت، تمام آن محله را با تمام دار و ندارش از آن خود می دانست. در خیرخانه، قوماندانان پس از جابه جا شدن، همهء پارک های دور و پیش را جهت اعمار منزل، بین افراد شان توزیع کردند و آنان هم بدون داشتن مدرک شهری و سند رسمی، خانه های شان! را آباد کردند. (حالا شما ببینید این خانه سازی های بی حساب و کتاب، چه بلایی بر سر منطقه ای می آورد که در نقشهء آن، همه خدمات شهری، پیش بینی شده است.)» (همان، ص ۴۸)

«این کار باعث شد که قوماندانان دیگر مناطق هم به شوق بیافتند که از جمله، من خود شاهد اشغال ۱۱۲ شماره زمین تقسیم شده به مستحقان- که همه قبالهء شرعی دولتی در دست داشتند- در ناحیهء یازدهء کابل بودم. این زمین ها را قوماندانی به نام داوود شاه خان که خود را قوماندان نظامی یکی از ولسوالی های(بخشداری های) پنجشیر معرفی می کرد، برای خود و اطرافیانش توزیع کرد. مالکین واقعی زمین، به هر دری که زدند، کسی به دادشان نرسید. جالب این که داوود شاه خان، آن ها را در صورت نزدیک شدن به زمین های شان، تهدید به قتل کرده بود. حالا این زمین ها سند خورده و مشخص شده بود، شما تصور کنید اینان با دیگر اموال مردم، چی می کردند؟ راستی هم اکثر شان تا دیروز خر نداشتند تا جنازه های شان را به قبرستان ببرند، یکی و یک باره، صاحب موتر های تیزرفتار آخرین مُدل شدند. اگرچه این موضوع پس از دیدن موتر های رهبران و پسر ها و دختر ها و داماد ها و نوه های شان تا حدی برای مان عادی شد؛ یعنی در صورتی که این ها از دهن مهاجرین بدان مایه دزدیدند و بُردند، آن دیگران هم گویا حق داشته اند که شهر مفتوحه! را چنین غارت کنند.» (همان، ص۴۹)

ketabton.com - The Digital Library

«ما هم بی کار ننشستیم و چندبار به حوزهء امنیتی محل، شکایت بردیم، اما آن چنان که بعد ها معلوم شد، خود آقایان هم از همین جمع بودند و بیش تر سرقت های شبانه از مغازه ها و خانه های مردم آن حوالی را همین ها انجام می دادند. غارت انجمن نویسنده گان افغانستان، از تلخ ترین خاطره هایی ست که همیشه ذهنم را می آزارد.» (همان، ص ۶۱)

«ابراهیم می گفت: چاشتگاه روز بود که پیرمرد را آوردند. در حالی که دست هایش را از عقب بسته بودند و معلوم می شد که قبلاً خوب به حسابش رسیده اند؛ چون سر و صورتش آماسیده بود. او را وسط حولی ایستاد کردند و آن قدر زدند که فرش زمین شد. آن گاه به امر قوماندان، هریک بر سر و صورتش ادرار کردند. چون نوبت به قوماندان رسید، با لگد به دهانش زد و گفت: دهنت را باز کن! و پیرمرد در حالی که دهانش را هم گشوده نمی توانست، نگاه التماس آلودی به سوی قوماندان کرد، اما او بر روی و چشم ها و ریشش ادرار کرد...» (همان، ص ۶۵)

ضمن مطالعه ی کتاب «آغاز یک پایان»، متوجه شدم عاصی، در حالی که از عذاب وجدان رنج می برد و ناچار شده اعتراف کند، هنوز رویداد هایی را که توسط روسان، مدیریت می شدند، اما در زمینه ی قومی، به مخالفت معنی می کردند، همانند ستمی ها تحریف می کند.

عصبیت مذموم ضد پشتونی در اثر عذاب وجدان عاصی نیز ادعای من به دنائت شخصیت او در کتاب «از جزیره ی خون» را ثابت می سازد، اما ناشر کتاب همچنان با توضیحاتی که در پاورقی ها آورده، به جای توضیح، نویسنده را بیشتر متهم ساخته است.

«تلاش برای جلوگیری از ورود سلاح همراه افراد ادامه داشت، اما جایی را نمی گرفت. سیمای شهر در حال دگرگونی بود. گروه های مردان گیسوبلند با پاچه های برزدهء ازار های شان، بعضاً با چشم های سرمه شده و گاه با سله های بزرگ شف دراز، منظرهء شهر را غیر قابل

ketabton.com - The Digital Library

تحمل تر از پیش می کردند. پاورقی: دستار های بزرگ شاخه دراز(این ویژه گی ها بیشتر مربوط به طبقهء چاقوکش و اوباش است.» (همان، ص ۳۸)

در پاورقی این اقتباس، اتهام طبقه ی چاقوکش و اوباش به مردمی که دستار هایی با شف یا به اصطلاح ناشر «شاخه دراز» وصف شده اند، با چنین خصوصیت، بیشتر پشتون ها را نشانه رفته است.

در سمت مشرقی افغانستان، شف های بلند دستار ها، مشهور است؛ هرچند بستن دستار در کُل جامعه ی افغانی و در میان تمام اقوام، به خصوص در روستا ها عمومیت دارد، اما آن را به شیوه های مختلف می بندند. مثلاً اوزبیک ها دستار هایی می بندند که شف یا به اصطلاح شاخ ندارد. دستار های مردم جنوب غربی، به جای شف، یک افتیده گی دراز دارند که حتی به پُشت پا می رسد.

اما آن چه ما از حکومت سقوی دوم به یاد داریم که خلاف برداشت ناشر کتاب «آغاز یک پایان» را محرز می کند، در جنگ های داخلی کابل، بیشترین افراد درگیر که آن را به ویرانه مبدل کردند، جمعیتی، شورای نظاری، وحدتی و دوستمی بودند. تقریباً تمام کابل از افراد ریشدار و بی ریش، دستاردار و بی دستار همین ها تشکیل شده بود.

تبانی روسان با غیر پشتون ها، حاکمیت را به گونه ای در اختیار اقلیت ها قرار داد که تمام امکانات دولتی در دست غیر پشتون ها بود. آقای حکمتیار یا یگانه جناح دخیل پشتون در جنگ های داخلی کابل، بیشتر در اطراف شهر درگیر بود. اتهام راکت بازی بر وی، در زمانی که کُل قهرمانی های مسعود در جنگ های داخلی، راکتباران وحشیانه ی غرب کابل و جنوب بود، نیز یک تنقید یک طرفه ی غیر منصفانه است که صورت می گیرد.

ketabton.com - The Digital Library

کمیته ی فرهنگی شورای نظار، ده ها ساعت فلم از جنگ هایی را ثبت و تاریخی کرده است که نشان می دهند ۹۰ درصد کابل در جنگ هایی تخریب شده که باعث آن ها مسعود و ربانی بودند.

توضیحات مغرضانه ی ناشر کتاب عاصی که آشکارا پشتون ستیز اند، خاطرات بد عاصی را نیز زیر سوال می برند. به استثنای اوایل ورود تنظیم ها در کابل که پشتون ها هم در آن سهم داشتند، اگر اوباش چاقوکش را به راستی مد نظر آوریم، باید بیشتر منوط به افراد سید عبدالرب الرسول سیاف باشند. افراد این شخص که هنوز به سقوی دوم، وفادار است، شاید همان هایی باشند که عاصی، مثال آورده است.

دود هایی که از پایتخت برمی خاستند، در برابر چشمان شاعری نقش می بستند که در آرامی های کابل، یک جا با دوستان پشتونش، کار و زنده گی می کرد. همین حقیقت تلخ که سقوی دوم، بدتر از اول شد، همانند عاصی ها را مجبور و رنجور کرده است/ می کند.

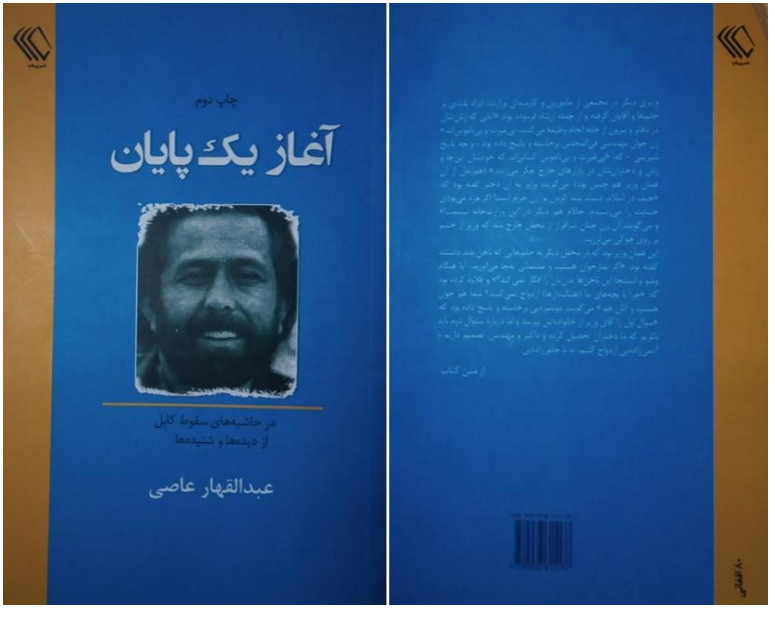

ketabton.com - The Digital Library

- کمی بخندیم!

- (گزیده هایی از کتاب «عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»)

معمولاً در واکنش به تحریکات مغرضانه، با انتقاد و واکنش های تند، برخورد می کنیم. این مامول را بیشتر در برابر افغان ستیزانی اعمال کرده ایم که بدون توجه به هزاران حفره ی ادعای فرهنگی، تاریخی و اجتماعی شان، سعی می کنند خود را در جای ما قرار دهند و مهترنمایی کنند.

من در فرصت ها و نوبت های زیاد، به تبیین ادعا هایی پرداخته ام که در افغانستان، کلیت خراسانی- فارسی، شکل بی نهایت هار، غیر منطقی و غیر واقعی گرفته است؛ اما آن چه در این فرصت به دنبال آن ها شروع خواهم کرد، نوع نگرش نوی ست که با چاشنی هجو و کمیدی، از شدت موضوعاتی می کاهد که پوشیده نیست حتی یک تنقید بسیار خوب و اصلاحی، وقتی از افتخارات کذایی می کاهد، شکستن اعتماد به نفس کاذب و فروریختن کاخ های خیالی، تعدادی را دچار سرخورده گی و سرافگنده می کند که می بینند در واقع آن چه به آن می نازیدند، فاقد ارزش است.

چنان چه در مثال های زیاد تبیین کرده ام و خواهم کرد، ادعای فوقیت فرهنگی با اصطلاحات ایرانی، خراسانی و فارسی، اگر ماهیت مکدر تاریخی دارند، ماهیت فرهنگی آن ها در آن جا هایی که نخوانده ایم و من نمونه هایی را در این جا معرفی خواهم کرد، نیز آن قدر سخیف، بی معنی، حتی زشت و شرم آورند که می توانند در کنار جنبه های سیاسی و جغرافیایی آن نفی شوند.

افزون بر طرح های خائنانه ی آریانایی و ایرانی که هرکدام را فقط به منظور تضعیف افغانیسم باب کرده اند، در خیانت های بدتر از آن، در

ketabton.com - The Digital Library

نصاب و سیستم فرهنگی ما با تمام سخافت محتوایی، ارزش های تاریخی، فرهنگی و تباری خود ما را نیز با آن ها حذف می کنند.
ادعای خراسانی همانند ادعای ایرانی به مفهوم سرزمینی که در واقع با کنش فرامرزی، اما برای فارسیسم ایران فضا می سازد(عوامل ایرانی در افغانستان همیشه از طریق ادعای فرهنگی ایرانی بودن، منطقه را برای ایرانیان مصادره کرده اند) که گویا هویت مشترک ایرانی یا به تعبیر خودشان هویت مشترک منطقه ای که جغرافیای فارسیسم وانمود می شود، در عین مثال، اصطلاح خراسانی نیز دارد.
متاسفانه پذیرفتن های کورکورانه باعث شده اند افغان ستیزی در بطن تاریخ افغانستان، رشد یابد. به این دلیل، قصر پاسخ در برابر افغان ستیزان، زیرا مشکل شده است که در رسمیات فرهنگی ما، اصطلاح خراسان، بدون داشتن مولفه های جیوپولتیک، دربرگیری کُل جغرافیای کنونی افغانستان و صد های مُعضل دیگر که از جمله با همزمانی طرح آن در جغرافیایی که منظور است، ده ها نام دیگر جغرافیایی و قدیمی را از ترکستان افغانی تا تخارستان، غرجستان، سیستان، کابلستان و امثالهم داریم.
اصطلاح خراسان در طول تاریخ، به معنی حوزه ای که هرگز سر و ته معلوم نداشته، تبیین می شود؛ اما اصلی ترین هویت تاریخی آن، زمانی ست که جنبش مشهور به شعوبیه در سلسله ی سامانیان به وجود می آید.
جنبش شعوبیه را می توان بنیانگذار شوونیسم و فاشیسم منطقه ی ما دانست. آثار منسوب به این جنبش با تحریک شاعران و نویسنده گان مجوس و به اصطلاح عالمان فرقه گرا، مجموعه ای را به وجود آورده اند که اگر شاهنامه ی فردوسی، مانفیست قوم گرایی ست، با تحریف تاریخ، اسلام ستیزی به نام عرب ستیزی، اصلی ترین هدف

ketabton.com - The Digital Library

گبرکانی ست که از قرن چهارم هجری تا کنون برای فرار دستی عنصر مجوس/ فارس، میراث عداوت و کینه گذاشته اند.
سال ها پس از روشنگری های وافر تاریخی، دیگر درک دروغ های ایرانی، خراسانی و فارسی به کسی پوشیده نیستند، اما لازم است روشنگری ها هرچه بیشتر تعمیم یابند. ما می دانیم که طرح های به اصطلاح حوزه ی اشتراکات ایرانی و خراسانی، کاملاً به منظور حذف مردمان و فرهنگ های اصیل و بومی این کشور(چون پشتون ها، ترکان، هزاره گان، نورستانیان و...) جلو انداخته می شوند تا با استحاله ی آن ها، با پشتوانه ی اقتصادی بیگانه، زمینه ی تغییر واحد های سیاسی را میسر کنند. به این دلیل، راه اندازی جنگ نرم اشغال ذهنیت ها، اگر یک هموطن ما را مجاب کند که افغاستان، خوبتر از بقیه نیست، در شرایط دشواری که جاذبه ی زنده گی، روی تمام گرایش های ملی اثر می گذارد، می تواند او را برضد خودش تحریک کند. بنا بر این، دشمنان نیاز دارند تبلیغات ضد خودش را باور کند.
اصطلاح خراسان، افزون بر این، دست آویز دیگری ست که با واقعیت جغرافیایی در ایران کنونی، به راحتی می تواند ضم ادعای ایرانی افغان ستیزان شود. به این دلیل سعی شده با راه انداز این پروژه نیز ذهنیت های مرکز گریز ضد افغانی را تقویت کنند.
در واقع مسئله ی خراسانی که فقط یک بخش کشور ما را در همزمانی با نام های دیگر در بر می گرفت و بخش بزرگ آن در ترکمنستان کنونی استحاله شده و بقیه ی آن به نام استان خراسان ایران شناخته می شود، به هزار دلیل، هرگز نمی تواند بدیل نام مقدس افغانستان شود. مثلاً هرگز جیوپولتیک نبوده و هرگز به معنی ذهنیت قومی و کشوری که گسترده گی زیادی داشته باشد، شناخته نمی شود.
بیشتر، برُش تاریخی جغرافیای خراسانی و تحدید آن در ایران کنونی، این اصطلاح را خاص کرده است. یگانه حدود آن که تا اندازه ای

ketabton.com - The Digital Library

واحد مشخص قدرت را تمثیل می کرد، حاکمیت بقایای نادر افشار در ایران بود که پس از فتور افغانان در قرن نوزده، قاجار ها، شاهرخ میرزا، پسر کور نادر افشار را که تحت الحمایه ی افغانان بود، می کشند و خراسان را به ایران ملحق می کنند.

جهت پی گیری کلیات و جزئیات ادعای خراسانی، از جمله مکتب بنیان اندیشی ایرانی با زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، آن قدر مدرک و سند دارد تا بدانیم ادعای فرهنگی و تاریخی خراسانی، نه فقط بسیار ناچیز است، بل سراسر انباشته از کذب، جعل و تزویر می باشد.

در کتاب «عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»، شما را به «سرکسی» می برم که تبیین می کند عرف عامه ی خراسانی نیز چه قدر سخیف و ناشی از فقر فرهنگی می باشد. در زیر با مواردی آشنای می شوید که از همین حالا حدس می زنم خواننده ی افغان را به خنده های قهقهه وامی دارند.

آن چه در زیر می آید، ثبوت این حقیقت است که ادعای خراسانی، به ویژه در برابر مهتری سیاسی ما و اقوام اصیل این سرزمین(ترکان، هزاره گان، نورستانیان و...) چه قدر کوچک می باشد؛ اما یادآوری می کنم فقط خواننده ای نباشید که تفریح می کند.

کتاب «عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»، همگونی های خرافاتی مردمانی را متبارز می سازد که دچار فقر سیاسی نیز اند و به اثر عقده های آن، درگیر خرافاتی می باشند که در همه جا، آنان را یک نوع محرز می سازند.

در گزیده هایی که از کتاب «عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»، انتخاب کرده ام، انتروپولوژی یک ادعای هویتی به تمام معنی وجود دارد تا از طریق آن پی ببریم به چه درجه ی اعتلای فرهنگی، قرار داشته اند؛ زیرا آن چه در زیر می آید، بدون کم و کاست، ریشه در گذشته ی مردمان آن دارد.

ketabton.com - The Digital Library

«عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»:

«پس از مراسم آتش افروزی برای دفع قضا و بلا، مقداری ذغال(که علامت سیاه بختی است) و اندکی نمک(که علامت شورچشمی است) و یک سکهء ده شاهی(کوچکترین سکهء رایج کشور/ علامت تنگدستی) در کوزهء سفالینی که قبلاً برای این کار تهیه کرده اند انداخته و هریک از افراد خانواده یک بار، کوزه را دور سر می چرخانند و نفر آخری، آن کوزه را به بالای بام می برد و از آن جا به میان کوچه پرتاب کرده می گوید: درد و بلای خنه ره رختم به توی کوچه.» (ص ۶۵)

حاشیه:

«در بعضی از شهر های ایران مرسوم است که در شب چهارشنبه سوری، دختری که دم بخت است، قفلی را به زنجیری بسته و به گردن خود آویزان می کند؛ به طوری که قفل میان دو پستان او قرار گیرد و بعد وقت غروب می رود سر چهار راه، کلید قفل را زیر پای راست خود می گذارد و یک عدد آینهء کوچک هم زیر پای چپ خود قرار می دهد. سپس منتظر می نشیند هر مردی از آن جا رد بشود، صدا می کند: آی آقا! بیا این قفل را باز کن. آن شخص کلید را از زیر پای راست دختر برمی دارد و قفل را باز می کند. پس از آن که قفل باز شد، دختر آیینه را از زیر پای چپ خود بیرون آورده به صورت خود نگاه می کند و خنده کنان به منزلش می رود. چیزی نمی گذرد که بختش باز می شود.» (همان، ص۶۷)

«دخترانی که بخت شان بسته است و بی شوهر مانده اند، صبح روز چهارشنبهء آخر سال، قبل از طلوع آفتاب، کوزهء سفالین آب ندیدهء نوی را با یک قیچی و مقداری نخ سفید برداشته به اتفاق زن شوهرداری از کسان خود می روند لب جوی آب. کوزه را پُرآب می کنند و در کنار خود می گذارند. قیچی را هم پهلوی کوزه قرار می

ketabton.com - The Digital Library

دهند و روی زمین می نشینند. بعد زن شوهرداری که همراه آن هاست، دو شست دختر را با نخ سفید می بندد و خودش در گوشه ای پنهان می شود. اولین رهگذری که از آن جا عبور می کند و می فهمد که آن دختر برای چه آن جا نشسته است، جلو می آید و قیچی را برمی دارد و نخ میان دو انگشت او را با قیچی پاره می کند و می گوید «بستگی بختت را بریدم!» بعد قیچی را به زمین می گذارد و دور می شود. آن دختر کوزهء آب را برداشته و به منزل برمی گردد. همین که به منزل رسید، لخت می شود و یک عدد تغار(کشک ساب) را وارونه روی سرش می گذارد و هفت بار دور حیاط می چرخد و در هر نوبت، هفت بار می گوید «بختم واشد! بختم واشد!...»(یعنی با بدن کاملاً برهنه، تغاره ی قروتی را بر سرش می گذارد و دورا دور حویلی می دود تا شوهر بیابد. م.ع) (همان، ص۶۹)

«دیگر از آدابی که در شب چهارشنبه سوری در خراسان مرسوم است، فالگوش ایستادن زنان در سر چهار راه و فال گرفتن آن ها به حال اجتماع در اتاق است. رسم اول که برای حل مشکلات تقریباً در تمام ایران با اندکی تغییر و تفاوت معمول می باشد، به این طریق انجام می گیرد که زن ها یکی- دو ساعت از شب گذشته، چادر به سر کرده سر یک چهار راه می روند و کلیدی زیر پای خود می گذارند و کنار یک دیوار، رو به قبله می نشینند و گوش به گفت و گوی عابرین می دهند. اگر حرف خوب بشنوند، مشکل شان حل خواهد شد و به مراد شان خواهند رسید و اگر حرف بد بشنوند، مشکل شان حل نخواهد شد و به مراد شان نخواهند رسید.

اما فال گرفتن در اتاق که تقریباً اختصاص به خراسان دارد، به این طریق انجام می گردد که در شب چهار شنبهء آخر سال، زنان محله در اتاقی جمع شده کوزه ای در وسط اتاق می گذارند. بعد هر یک نیت کرده چیزی مانند انگشتر و انگشتوانه و امثال آن ها در کوزه می

ketabton.com - The Digital Library

اندازند. صاحب خانه، کوزه را در تنور می گذارد و سر تنور را می پوشاند. صبح زود، زن ها مجدداً در همان اتاق جمع می شوند. آن گاه صاحب خانه، کوزه را به اتاق می آورد و دختر نابالغی را بر سرکوزه می نشاند. آن وقت هریک از زن ها به نوبت چهار بیتو می خواند و بلافاصله دختر، دست در میان کوزه می برد و یکی از اشیای درون کوزه را بیرون می آورد. هر چهار بیتویی که قبل از درآوردن شیئی به وسیلهء یکی از زنان خوانده شده است، جواب نیت صاحب همان شی است.» (همان، ص ۷۱)

«در همدان در کنار شهر، یک شیر سنگی بزرگ به طول دو متر و اندی و ارتفاع یک متر و نیم وجود دارد و به قراری که نقل می کنند در دورهء اشکانیان، آن محل، دروازهء همدان بوده و در ابتدا دو شیر سنگی در آن جا رو به روی هم قرار داشته، ولی در اوائل قرن چهارم هجری، دیلمیان هنگام تسلط خود بر همدان، یکی از این دو شیر را به کُلی منهدم و خراب کرده اند و اکنون فقط یک شیر باقی ست که آن هم سر و یالش صدمه دیده است.

دختر هایی که بی شوهر مانده اند، به نیت گشودن بخت خود به محل مذکور می روند و سوار شیر می شوند و نذر می کنند که اگر تا سال دیگر به خانهء شوهر رفتند، مقداری روغن یا پیه خریده به سر و یال شیر بمالند. بعد از این که نیت آن ها تمام شد، ساکت و آرام بر پشت شیر منتظر می نشینند و اولین مرد رهگذری را که از آن جا عبور کند، صدا می زنند و به او می گویند: «آقا آقا! شما را به خدا، بیائید مرا از پشت این شیر، پایین بیاورید.» (ص۷۳)

«دختران خانه مانده و زنان بیوه ای که آرزوی شوهر دارند، چهل شب چهارشنبه به آن جا می روند و دخیل می بندند و شمع روشن می کنند و از حضرت خضر می خواهند که بخت بستهء آن ها را بگشاید و شوهر خوبی نصیب شان کند و اگر به آرزوی خود نرسیدند، دخیل می

ketabton.com - The Digital Library

بندند و عمل خود را چهل شب چهارشنبهء دیگر تکرار می کنند تا به مراد خود برسند.» (ص ۷۵)

«آبستنی و زایمان:

دختران خراسانی، مانند سایر دختران جهان، وقتی به خانهء شوهر می روند(مخصوصاً در طبقهء سوم و متوسطه جامعه) با کمال بی صبری منتظر اند که هرچه زودتر بچه دار شوند. هرگاه مدتی از ازدواج آن ها بگذرد و متوجه گردند که خود یا شوهر شان عقیم هستند و از داشتن فرزند محروم خواهند بود، سخت مضطرب می شوند و در صدد علاج برمی آیند. زنان فهمیده و تحصیل کرده به پزشک متخصص مراجعه می کنند، لیکن زنان بی سواد و امل قدیمی، متوسل به جادو و جنبل و اعمال خرافی می گردند(یعنی فرهنگ خراسانی- فارسی. م.ع) و برای باردار شدن، به یکی از طرق زیر، عمل می کنند:

۱- پوست ختنهء اطفال را گرماگرم می بلعند.

۲- آجیل مشکل گشا نذر می کنند.

۳- هر وقت زائویی به حمام برود، با او به حمام می روند و از آبی که به سر زائو ریخته باشند، چند مشت به سر و سینه و شکم خود می ریزند.

۴- به دباغ خانه می روند و سه بار از روی تغار دباغی می پرند و در نوبت سوم، چند قطره از محلول آب آهک درون تغار را می خورند.

۵- جگر گوسفند نابالغ آسمان ندیده را زیر پای خود می سوزانند.

۶- سه یا چهار دانه نخود خام را در پارچهء نازکی می پیچند و شب موقع خوابیدن در دهانهء... خود می گذارند و عقیده دارند که اگر صبح نخود ها «نیش بزنند»، به زودی باردار خواهند شد.

ketabton.com - The Digital Library

برای آن که زنی حامله نشود، اقوام و کسان او، پنهانی مقداری سم قاطر را با کمی استخوان مُرده مخلوط کرده، خوب می کوبند و در غذای او می ریزند تا بخورد و معتقد اند که به این طریق، آن زن تا عمر دارد، دیگر حامله نخواهد شد.» (ص ۹۷)

«اگر شکم زن آبستن بخارد، نباید آن را با انگشتان خود بخاراند، بل که باید فوراً شکمش را به خشتک شلوار شوهرش بمالد. اگر با دست بخاراند، پوست شکمش خواهد ترکید.» (ص ۱۰۱)

«چند تن از زنان، پُشت در حجله می مانند و حرکات و سکنات عروس و داماد را از پُشت در، نظاره می کنند. عروس، قبل از ورود به حجله، از مادر یا خاله یا عمهء خود، تعلیمات لازم را فرا گرفته است. دستمال سفیدی به سر انگشت خود می پیچد و سعی می کند که به محض انجام عمل، داماد را با لگد پس بزند و با مهارت چند «گل خون» بگیرد. وقتی «کار تمام شد»، داماد از حجله بیرون می آید. اقوام و کسان وی به سوی او دویده، با شتاب می پرسند: «شیری یا روباه؟» اگر جواب داد «شیرم!»، همه شادی می کنند و «هولولو، شولولو» می گویند(در بعضی از دهات رسم است که وقتی داماد، عروس را تصرف کرد، مردی بالای بام می رود و چند تیر شلیک می کند).

چند تن از زنان جا افتاده، وارد حجله می شوند و دستمال زفاف را برمی دارند و با شادی و شعف فراوان، آن را به همه نشان می دهند.» (ص ۱۷۵)

«طب عوام:

مردم خراسان، خصوصاً طبقه ی ده نشین و بی سواد، با طب جدید، چندان آشنایی ندارند، یعنی هنوز چنانی که باید مزایای آن را درک نکرده اند. علت این امر یکی این است که به عقاید و رسوم قدیم و عادات و روش اجداد خود سخت پابند هستند و گمان می برند که چیزی بهتر و منطقی تر از آن در عالم وجود ندارد. دیگر آن که ضعف

ketabton.com - The Digital Library

بنیهء مالی و اقتصادی به آن ها اجازه نمی دهد که به اطبای جدید مراجعه کنند یا به قول خود شان «گُرده»ء این کار را ندارند...

بچهء عوضی:

هرگاه نوزادی در چند هفتهء اول تولد(خصوصاً در ده روز اول) بسیار نحیف و لاغر و پریده رنگ و شبیه به محتضرین باشد، می گویند بچه، عوضی است، یعنی جنیان او را با همزادش عوض کرده اند. برای چاق کردن یا معالجهء او، مقداری خاک از سر سه راهی برمی دارند و مشتی اسفند روی آن می ریزند و می سوزانند. سپس با خاکستر اسفند و خاک کوچه، مقداری گل درست می کنند و با آن در وسط پیشانی نوزاد خال می گذارند و اندکی از آن گل نیز به رگ های گردن و شانهء کودک می مالند. پس از فراغت از این کار، در گوشهء مستراح، اجاقی برپا می سازند و دیگی روی آن می گذارند و زیر دیگ را با جاروب مستراح، آتش می کنند. همین که دیگ «بفهمی نفهمی» گرم شد، بچه را برهنه کرده در آن می گذارند و یکی- دو بار در کف دیگ می غلتانند. بعد او را به سرعت از دیگ خارج می سازند و به حیاط می برند. در آن جا ابتدا از زیر پای هفت دختر نابالغ و سپس از لای بند چرمی یک تفنگ رد می کنند. در اثنای این عملیات، بزی سر می بُرند و پوست او را «غلفتی»(غیر معمول) درمی آورند و بچه را در لای پوست گرم حیوان می پیچند و از آن جا در دیگی که محتوی برنج نیم پخته و گرم است، می گذارند. یک ربع بعد، او را از درون برنج ها درمی آورند و شست و شو می دهند و لباس می پوشانند و در زیر پستان مادر می گذارند و معتقد اند که اگر بچه پستان گرفت و شیر خورد، به زودی «چاق» و تندرست خواهد شد، اما اگر شیر نخورد، فوراً چند مو از سر او می کنند و یکی- دو موضع بدنش را هم تیغ می زنند و معتقد اند که در این حال اگر بچه اجیر شد و از بدنش هم خون

ketabton.com - The Digital Library

بیرون آمد، صحت خواهد یافت، وگرنه به زودی خواهد مرد.» (ص ۲۰۳)

«زکام:

به عقیدهء خراسانی ها هرگاه بیوه زنی به خطا حامله شود و بخواهد طفل نامشروع خود را «سر به نیست» کند، یا آن که بیوه زنی را عقد کرده باشند، اما هنوز در خانه مانده و به شوهر نرفته باشد، در محله یا شهری که وی سکونت دارد، بیماری زکام شیوع پیدا می کند و اکثر مردم را مبتلا می سازد و لیکن زکام، خود مرض سودمندی ست، زیرا در «کله»ء انسان، کخی ست که زکام، او را می کشد و اگر آدمیزاد به زکام مبتلا نشود و از بینی و چشم او آب نیاید، کله اش خشک و دیوانه می شود.

وقتی انسان مبتلا به زکام شد، باید کاغذی را لوله کند و در بینی خود فرو ببرد تا عطسه های پیاپی بزند و «اجیر» شود. ضمناً باید از خوردن شیرینی و ترشی و غذا های چرب و خربزه و انگور بپرهیزد و اگر زکام او طول کشید، آش اُماچ با عدس بخورد، که حتماً صحت خواهد یافت؛ زیرا «زکام از عدس و اُماچ بدش می آید و فرار می کند.» (ص ۲۲۳)

«فراموشی(نسیان):

به عقیدهء خراسانی ها هرکس زیاد گشنیز بخورد، حافظه اش نقصان می پذیرد و دچار مرض فراموشی می شود. برای معالجهء مرض فراموشی، چند روز پی در پی آش کدو می خورند و مقدری کدوی پخته را نیز به سر خود می مالند. یا آن که قدری نان برای گدا می برند، اما وقتی می خواهند نان را به گدا بدهند، پنهانی لقمه ای از کنار نان شکسته به دهان می گذارند.» (ص ۲۳۱)

«گولهء پستان(آبسهء پستان):

ketabton.com - The Digital Library

اگر پستان زن شیرده یا زن تازه زا آبسه بشود، می گویند «پستانش بی وقتی» شده است. برای معالجهء او، زنی از خویشاوندان وی قدری کباب یا کوکو، لای یک قطعه نان می گذارد و پاورچین پاورچین از پشت سر به آن زن نزدیک می شود. همین که به یک قدمی او رسید، ناگهان مشت محکمی به پشت او می کوبد، به طوری که آن زن سخت بترسد و «از جا در برود». بعد خود را جلو آن زن می اندازد و غذایی را که در دست دارد، به دهان او می گذارد و می گوید: «نترس! من بودم.» بیا این لقمه را بخور که قوت جانت بشود.» (ص ۲۳۷)

«عقاید و احکام متفرقه:

۱- اگر کاسه یا لیوان آب را در وسط سفره بگذارند، شمر به آب می رسد.

۲- هر کس بخواهد در حمام آب بخورد، باید کف دست چپ خودش را روی سرش بگذارد؛ والا دیوانه خواهد شد.

۳- اگر کسی دیر بیاید، جاروب یا انبر یا خاک انداز را وارونه رو به قبله می گذارند. آن شخص فوراً حاضر می شود.

۴- اگر روضه خوان، دیر به مجلس حاضر شود، نمکدان را زیر منبر یا زیر صندلی او می گذارند.

۵- اگر کسی دو انگشتر شبیه به هم به انگشت خود کند، زنش خواهد مُرد.

۶- هر کس، روز شنبه پیاز بخورد، دولتمند خواهد شد.

۷- روز شنبه، رخت شستن، دولت می آورد.

۸- اگر روز شنبه ناخون بگیرند، به زودی پلو خواهند خورد یا گنج خواهند یافت.

۹- اگر از روی بچهء شیرخوار رد بشوند، بچه، دیر زبان باز می کند و دیر، راه می افتد.

ketabton.com - The Digital Library

۱۰- اگر عمر بچه از چهل روز بیشتر باشد و بخواهند از رویش رد شوند، باید نام بچه را بر زبان بیاورند و الا عمرش کوتاه خواهد شد.
۱۱- اگر بچه، انگشت پا(خصوصاً شست) خود را در دهانش فرو کند، «پشت می خواهد.»
۱۲- اگر بچه ای در خواب باشد و کسی در بالای سرش فریاد بزند، چشم بچه «چپ» خواهد شد.
۱۳- اگر بچه ای را برای بازی دادن به هوا پرتاب کنند، و در همین موقع موشی از سوراخ خود بگریزد، چشم بچه چپ می شود.
۱۴- چشم آدم جنب نباید به بچهء مبتلا به آبله بیافتد! نحوست دارد. اگر احیاناً چنین اتفاقی افتاد، باید فوراً پارچهء تمیزی روی سر بچه انداخت و او را زیر ناودان بلند بُرد و رو به قبله نشانید تا آب باران از روی سرش رد بشود و بعد هم مقداری پشگل ماده الاغ دود کرد و دور سرش چرخاند.
۱۵- اگر اولین دندان بچه در فک بالا ظاهر شود، قدم بچه نحس است. پدرش به زودی خواهد مُرد. برای دفع نحوست، باید بچه را از یک جای بلند، پایین انداخت!
۱۶- اگر بچه را در طاقچه بگذارند، قدش کوتاه می شود.
۱۷- اگر گردن بچه را ببوسند، بچه، «کم عقل» می شود.
۱۸- اگر پیشانی بچه را ببوسند، بچه، قهروک می شود.
۱۹- اگر پشت دستش را ببوسند، رنگش زرد می شود.
۲۰- اگر کف پایش را ببوسند، عمرش کوتاه می شود.
۲۱- هر کس چهل روز متوالی، قبل از طلوع آفتاب، جلو خانهء خودش را آب و جاروب کند، روز چهلم، حضرت خواجهء خضر از جلو خانهء او خواهد گذشت و خودش را به او نشان خواهد داد.

ketabton.com - The Digital Library

۲۲- هر کس در شب عید فطر، جماع کند، بچه اش «شش انگشته» می شود.
۲۳- هر کس زیر درخت میوه دار جماع کند، بچه اش خونخوار و آدمکش خواهد شد.
۲۴- اگر خانه ای بد یمن باشد، باید چاه مستراح آن را پُر کرد و در نقطهء دیگر، چاه کند. اگر خانه، خوش یمن نشد، باید اجاق های آن خانه را درهم کوبید و در گوشهء دیگری از آشپزخانه اجاق ساخت. این عمل قطعاً موثر است و به قول خراسانی ها «ردخور نخواهد داشت.»
۲۵- ساختمان خانه نباید از چهار متر بلندتر باشد. از چهار متر به بالا، محل سکونت شیطان و جنیان است.»

اگر عمر و وقت یاری کردند، از تمام باور های خرافاتی خراسانی- فارسی که در کتاب «عقاید و رسوم عامهء مردم خراسان»، درج شده اند، یک فرهنگ ویژه ی اصالت های خراسانی- فارسی، تهیه می کنم. نیاز های ما برای زدودن آلوده گی های فرهنگ هایی که به ادعا های فوقیت مبدل می شوند و در نتیجه، به ستیز های قومی بی جا، غیر منطقی و هار دامن می زنند، بسیار است.

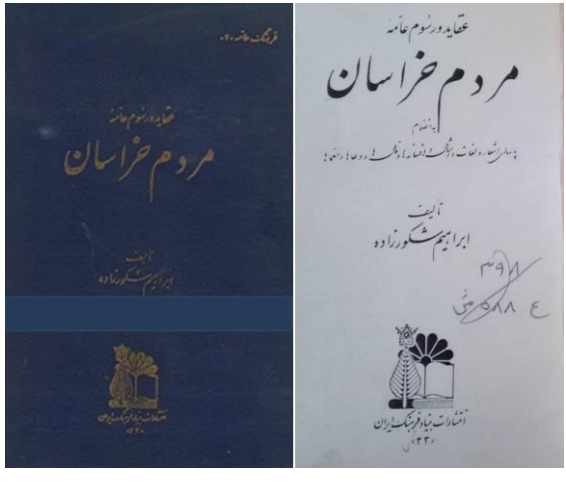

ketabton.com - The Digital Library

- منطق مجوس

شهرت پدیده ی ستیزه گر مجوس، بیشتر از زمانی تاریخی شده است که با آیین شکوهمند اسلامی، مواجه می شود. در تاریخ منطقه ی ما، دودمانی به نام سامانی معروف است. سامانیان در واقع نخستین طیف دهقانانی بودند که با فتور خلافت اسلامی، به قدرت رسیدند؛ هرچند این حکومت دیر نپایید و توسط غلامان زرخرید خودشان یا غزنویان، دوباره به کار دهقانی گماشته می شوند، اما مزه ی قدرت و سپس حرمان از آن، این دودمان و بقایای آن را به تبع همدیگر، به بدترین پدیده های عقده ی حقارت، مبدل می کنند.

هزار سال پس از سقوط دهقانان سامانی و جراحی روسان در ترکستان که این خطه ی عظیم اسلامی را به چندین کشور قومی مبدل کرد، کشور فقیر تاجکستان، زاده می شود. استعمار انگلیس در ایران نیز با تولید عنصر بی مفهوم و بی اصل و نسب فارس، یک قطب دیگر می سازد که در جغرافیای ما با وجود تضاد و تناقضات آشکار، به نام فارسی زبان نیز توجیه می شود.

خوشبختانه سطح بالای خلط قومی، اتحاد اسلامی و محدودیت جغرافیایی که در همه جای آن میزان مشارکت و اکثریت قومی علیه مجوس/ فارس است، این عنصر مخل منطقه را راحت نمی گذارد؛ اما این باعث نمی شود از اثرات و تبعات بد آن در امان بمانیم.

در بیش از نیم قرن تسلط مجوس ها در ایران(حکومت پهلوی) و خودمختاری داخلی جمهوری تاجکستان که هنوز هم بی کم و کاست در ساحه ی تسلط روس ها قرار دارد، نضح افکار شوونیستی و ناسیونالیستی که عمداً حمایت می شود تا جلو اتحاد و اتفاق مردمان مسلمان منطقه گرفته شود، به رشد هزاران برگ جعلیات و مدعیاتی انجامیده است که بخشی بدون شک به داعیه ی مجوس خواهی یا

ketabton.com - The Digital Library

فارس طلبی کمک می کند. بنا بر این، منابع و ماخذ آثار سراسر یاوه، جعل و مغرضانه ای که به خصوص در عرصه ی تاریخ و ادبیات زبان فارسی ساخته اند و بدتر از همه از میراث تاریخی دودمان سامانی یا نهضت زشت شعوبیه(جریان اسلام ستیز تاریخی ضد عرب و ترک) استفاده می کند، ما(تمام اقوام و مردمان غیر فارس/ مجوس) را نه فقط در عرصه ی بدترین هتاکی ها و دهن گنده گی ها قرار داده است، بل از لحاظ ادعای آن با تمام تاریخ، ظرفیت بشری، خدمات مدنی و کرامت انسانی، به نفع اقلیتی مصادره می کند که اگر منابع و ماخذ مغرضانه و سراپا جعلی و دورغین نداشته باشند، هرگز جرات نمی کنند با فقر سیاسی محض که جز همان کورسوی سامانی، مدرک درست و حسابی دیگر ندارند، به مصاف صد ها قوم و مردمانی بیایند که تنها در افغانستان، گذشتن از سد پشتون ها کمر کُل دنیا را شکسته است. با وجود این، بیماری توهم و عقده هایی که انواع ریشه دارند، حداقل گروهی را در حد تافته ی جدابافته وامی دارد تا بدون درک نزاکت ها، پیوند ها، منافع ملی، ارزش ها، تمامیت ارضی و ده ها دلیل و برهان دیگر، دایم نفی کنند و در بستر آن، همه چیز را در حالی مصادره می کنند که اثرات سیاسی آن در منطقه، یک کشور فقیر با پیش از پنجاه درصد غیر تاجک است(تاجکستان) و در افغانستان، اخلاف سیاسی و تاریخی دو ارتجاع معروف(سقوی اول و دوم) با وطن فروشی های وحشتناک، خیانت ها و جنایاتی مشهور می باشند که در چهل سال پسین، نه فقط تمام دار و ندار سه صد سال را برباد داده اند، بل باعث فرهنگ خصومت، نفرت و توهین می شوند. چنین رویکردی حتی بدترین دشمنان ما را به اعتراف واداشته است:

«این گونه نباید تصور شود که سلطه گرایی، قدرت طلبی، شهرت طلبی و ثروت طلبی منحصر و محدود به سران ملیت برادر پشتون است. این افکار به درجه های متفاوت و در برخی موارد بسیار ذلت بار در میان

ketabton.com - The Digital Library

سران و معامله گران یا به اصطلاح جدیدتر تعامل پسندان و سازش کاران ملیت های غیر پشتون نیز وجود دارد. در دهه های اخیر هر زمانی که به قدرت رسیده اند یا دست ناپاک شان به جایی رسیده است، از هیچ عمل ذلت باری دریغ نکرده اند، اما این کار، سابقه ی طولانی ندارد.

آن چه در این جا به طور مختصر من می گویم، از سال ۱۳۶۹-۱۳۷۰خ یعنی اواخر حکومت داکتر نجیب الله و از سال ۱۳۷۱خ تا کنون همه شاهد انحرافات، خلافکاری ها، جنایات، غصب و غارت، معامله گری، قوم فروشی، رای فروشی، زبان فروشی و هویت فروشی سران ملیت های غیر پشتون در برابر امتیاز های ناچیز پول و مقام بوده اند. (ما همه «افغان» نیستیم! غلام محمد محمدی، انتشارات سعید، کابل، سال ۱۳۹۷ش، ص ۱۳۹)

صرف نظر از عمق تاریخی خیانت های غیر پشتون ها که در ارتجاع اول، به شرمساری تمام عیار مبدل شد و در عقبه ی آن، توحش تاریخی دودمان هایی که تا زمان تسلط پشتون ها، از سامانی، غزنوی، غوری، سلجوقی، خوارزمشاهی، چنگیزی، تیمور لنگی و ۲۴۰ سال تسلط گورگانیان هند، شیبانی ها تا صفویان، به قدری به هم تاخته و دمار از خانه، ناموس و روزگار مردم درآورده اند که قلم از وصف آن ها عاجز است. همچنان وطن فروشی هایی که با تجاوز شوروی، احزاب اقلیت ها در افغانستان را تشهیر می کند و با حمله ی امریکا، بار دیگر تکرار شد، هیچ قباحتی پنهان نمی ماند؛ اما آن چه مهم می باشد، این است که ما از رهگذر قبول جعلیات تاریخی و نصابی ساختن آن ها، خود را درگیر منازعه ای ساخته ایم که از درون باور های فرهنگی ما، مثلاً عنصری را زاده که با آرای آریایی، خراسانی و فارسی، خود ما را نفی می کنند.

ketabton.com - The Digital Library

چه قدر جای تاسف است که با گنجاندن خزعبلات و شطحیات، به جای آن که مُعضلات افغانستان را تعریف می کردند، با تعمیم عمق تاریخی و باستانگرایی های مذموم، در قلب کشور، لانه های شرک آفریده اند. بیشتر به این دلیل، پدیده ی ستیزه گر مجوس/ فارس وارد عرصه ی افغان ستیزی به نام پشتون ستیزی می شود.

«ای مردمان! هر آیینه آفریدیم شما را از یک مرد و زن و ساختیم شما را جماعت ها و قبیله ها تا یکدیگر را بشناسید. هر آیینه گرامی ترین شما نزد خدا(ج) پرهیزگارترین شماست. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳»

اقتباسی از کلام الله مجید، اما می بینیم که عنصر ستیزه گر مجوس که از اسلام، نسبت به هر باوری نفرت دارد، زیرا باعث نفی قوم گرایی می شود، همین سوره ی مبارکه را جهت توجیه ناسیونالیسم قومی، به کار می برد. شعار های «خداوند، ما را تاجک آفریده است» و غیره، اما خیلی نو نیستند، هرچند اپدیت شده اند، ولی در عمق تاریخی پدیده ی مجوس، به هزار سال قبل برمی گردند.

با نهضت شعوبیه که در دودمان سامانی شکل گرفت، از شعار های جداسازی و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان و ستیز علیه اعراب که بعداً صبغه ی ضد ترک می گیرد و در جریان آن فارسی به سمبول جداسازی مردم از زبان قرآن یا عربی مبدل می شود و بر اساس این جدایی، گروه ها، فرقه ها و شعب به وجود می آیند، در واقع با یک پدیده ی فرهنگی خیلی مخرب مواجه استیم که در ایران عصر پهلوی ها دوباره تحریک شد؛ در تاجکستان جزو ادغام اجباری اقوام، به نفع اقلیت تاجک مصادره می کند و در افغانستان، به خصوص مورد استفاده ی فرهنگی کمونیست های پرچمی قرار دارد(اکثر تاجکان کمونیست، زردشتی اند) و در سال های اخیر جزو ناسیونالیسم مذموم، اکثر تاجکان حزبی چپی و راستی را به تنازعی کشانده است که در برابر واقعیت های گسترده ی سایر اقوام افغانستان، جز جزایر خصومت

ketabton.com - The Digital Library

که به زیان منافع ملی و تمامیت ارضی و شاید انزوای خودشان باشد، نتیجه نخواهند گرفت.

حرف در این است که فرهنگ نفی قومی، به مشکلات ما دامن می زند تا نتوانیم به تامین اولویت هایی قادر شویم که هویت قومی نمی شناسد. مردم ما در تمام اقوام و گروها مستضعف اند.

«نه افغانیم، نه ترُک و تتاریم
چمن زاریم و از یک نوبهاریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
همه پرورده ی یک شاخساریم

بنا بر این، همه ملیت های ساکن کشور «افغان» نیستند، بلکه «افغانستانی» هستند.»

اقتباس بالا، درست بعد از اقتباسی می آید که در یکی دیگر از زشت ترین نوع نشرات مجوسی در افغانستان، اما بدون تفاوت های معنایی، در تضاد و تناقضی که نمونه های دیگر آن را نیز خواهم آورد، در کتاب «ما همه افغان نیستیم!» یا طرح نو ناقلینی آمده است که درست در هرج و مرج دولتداران ما با جامعه ی جهانی، منتشر کرده اند.

شاهدیم که انحرافات بی شماری در روابط خارجی ما با جامعه ی بین المللی ایجاد شده اند که بر اساس آن ها حتی نشرات نوع پشتون ستیز را تعمیم می دهند. این تامل، این ذهنیت را تقویت می کند که فقط با تکرار هتاکی و دهن گنده گی مواجه نیستیم، بل یک طرح مخرب افغانستان ستیز در کار شده تا برای رسیدن به عمق آن، به فرهنگ سازی های مخرب و مغرضانه، دامن بزنند.

به فاصله ی کوتاه پس از اقتباس از کلام الله مجید و توجیه ناسیونالیسم، اما زود با ابیاتی به کوچه ی علی چپ می زنند که هرچند معانی آسمانی قرآن و سروده ای که اقتباس کرده اند، ظاهراً یکی می شوند، اما دو منظور مجوس ها را برآورده می سازند. اولاً توجیه شوونیسم و

ketabton.com - The Digital Library

ناسیونالیسم قومی، زیرا به تعبیر خودشان خداوند(ج) قبایل و شعب را نه برای شگفتی های آفرینش، بل برای ناسیونالیسم به وجود آورده است. دیگر این که از سروده ی مورد نظر، ماهرانه مفاهیم بی خاصیت ساختن مردم را استخراج می کنند. جالب است که در آن شعر، تشهیر افغان، ترُک و تتار که سه عنصر مُخل فارسیسم شمرده می شوند، نمادگونه آمده اند. من به عدم آگاهی تمام مجوسان، اعتقاد دارم:

«اگر یک پشتون یا اوغان شهروند هندوستان را بپرسند کی هستی؟ حتماً می گوید: «من هندوستانی» هستم! نمی گوید و نباید بگوید من «هندو» هستم! اگر یک شهروند پشتون تاجیکستانی، ترکمنستانی یا ازبکستانی را بپرسند کی هستی یا «نشنلیتی» ات چیست؟ نمی گوید و نباید بگوید: من تاجیک، ترکمن یا ازبیک هستم! بلکه می گوید من تاجیکستانی، ازبکستانی یا ترکمنستانی هستم! یعنی «ی» نسبتی یک شخص را شهروند یک کشور می سازد و نشنلیتی آن را روشن می کند. بنا بر این، یک هزاره، یک ازبک، یک بلوچ یا تاجیک... «افغان» نیست، بلکه افغانستانی هست.» (همان، ص ۲۳۱)

قبل از همه، آدم حیران می ماند اینان به وکالت کی ها حرف می زنند؟ از زمان پیدایش افکار ستمی(افغان ستیز در افغانستان) سهم عمده ی آن که شاید بیش از ۹۰ درصد شود، فقط منحصر به بعضی شوونیستان تاجک بوده است. افراد انگشت شماری از هزاره گان و ترکان نیز در افغان ستیزی نقش داشتند و دارند، اما هرگز به گسترده گی قومی نیست. حتی ستیز نوع تاجکی نیز فراتر از افراد، اشخاص، احزاب و گروه ها نمی باشد. اکثر تاجکان به دلایل پیوند ها، نزاکت های اجتماعی و خلط بالای قومی با پشتون ها، نه فقط افغان ستیز نیستند، بل از آن دوری می کنند. حالا فکر کنید چند تن مریض، همیشه به وکالت از اقوام و مردمانی حرف می زنند که با ۹۹ درصد آنان از نزدیک، آشنایی ندارند.

ketabton.com - The Digital Library

در سراپای کتابی که ظاهراً سال قبل منتشر کرده بودند، اما امسال بروز شد، به قول بزرگی که یادآوری کرد «یک مجموعه ی بی سر و ته است» که از چند نفر را یک جا کرده اند، در این جا ثابت می سازم که حتی متوجه نشده اند آن چه آورده اند، به کرات همدیگر را نفی می کنند. در کنار آن، یک بی سوادی آشکار شان نیز هویداست که عبارت از عدم فهم در دانش زبان شناسی می باشد.

در نمونه هایی که از کتاب نو مجوسان، اقتباس کرده ام، می بینید که با چه منطقی افغان ستیزی می کنند. در نخست این سوال مطرح می شود که با وجود تفاوت های آشکار صرفی/ لغوی کلمات افغان و پشتون که هریک در تطور تاریخی، عمق تاریخی متفاوت دارند و تقریباً به دو هزار سال قبل می رسند، چرا اصرا می کنند که افغان و پشتون یکی ست؟ بدتر از همه، ترادف اوغان با افغان را که هرگز به معنی تفاوت لهجه یی نبوده و بیشتر به اثر شباهت آوایی، دو مفهوم، یکی مغولی(اوغان) و دیگری وصفی(افغان= سوار کار دلیر و نجیب) را جاهلانه تعمیم می دهند!

حقیقت این است که کشور های زیادی در جهان وجود دارند که منسوب به یک قوم یا حتی نام یک شخص استند. گفتیم در حالی که از تبیین تفاوت های صرفی/ لغوی کلمات و افغان و پشتون عاجز اند، ساخت کلمه ی افغانستانی از افغان که به تعبیر آنان پشتون است نیز چیزی از اصل ادعای شان کم نمی کند. اگر افغان= پشتون است، بنا بر این، افغانستان نیز پشتونستان می شود. اگر این بهانه، راه را برای نفی گویا تشهر قومی باز می کند، منگنه ی این که قبل از افغانستان، جیوپولیتیک(مرز های مشخص سیاسی) نداشتیم و افغانستان در کنار ده ها ستان دیگر چون تخارستان، کابلستان، زابلستان، غرجستان، ترکستان و نام های سیستان و هزاره جات و غیره، تنها مکانی نبوده که خراسان خیالی مجوسان را جاگزین آن ها کنیم.

ketabton.com - The Digital Library

ما می دانیم که بسیاری از مفاهیم شوونیستی و فاشیستی مجوس ها در خراسان، شکل گرفته است. اکثر جنبش های ضد اسلام، ضد ترک، ضد عرب، به نام خراسانی معروف اند. امرای یگانه سلسله ی تاریخی تاجک در منطقه یا سامانیان، در چند مورد خود را شاهان خراسانی خوانده اند. از سوی دیگر، چنانی که عقب کتاب مغرضانه ی خویش آورده اند، در همان آلزایمر همیشه گی، نوشته اند «خراسان شرقی یا افغانستان امروزی.» یعنی بخشی از خراسان ادعایی، شامل افغانستان است، نه تمام آن.

من در تحلیلی گفته بودم که ما در صورتی با مقولات فرهنگی دیگران مشکل نداریم که واقعیت های خود ما را کتمان، تحریف یا نفی نکنند. بنا بر این، نوشته بودم از سازمان ها یا نهاد هایی که بتوانند تسهیلات منطقه یی را فراهم کند، حمایت می کنیم. حالا نام آن هر چیزی که می خواهد باشد.

به اثر تداخل تاریخی خراسان در چند جغرافیا که در صورت دعوا، مصادره ی آن را به نفع یک اقلیت قومی نیز مشکل می سازد، حتی طرح سازمانی این نام که هیچ مرز و حدود مشخص و سیاسی ندارد نیز مشکل است؛ چه رسد به جاگزینی آن با نام افغانستان که به هر صورت اغراض پشتون ستیزی و تهدید منافع پشتون ها در آن اصل می باشد و همچنان تمام غیر تاجکان افغانستان را تهدید می کند.

بار ها در کشاکش های قومی، شعار های ضد خراسانی هزاره گان، ترکان و اقوامی که هر کدام اصل و نسب تاریخی خودشان را دارند، مجوسان را به سطوح آورده اند که می بینند حقیقت ترکستان افغانی نیز خیلی واقعی تر از خراسان خیالی آنان است.

مجوسان به نام پان تورکیست، بی شرمانه و وقیحانه به جامعه ی ترکان افغانستان هم توهین می کنند.

ketabton.com - The Digital Library

دورتر نروم، زیرا تا دل دشمنان ما بخواهد دلیل و منطق داریم که کشور ما هیچ نامی بهتر از افغانستان ندارد، افاده ی منظور از دستور زبان عقیم فارسی نیز جالب است.

نوشته اند که به جای افغان، افغانستانی بهتر است، زیرا افغان به یک قوم منسوب می باشد. چنانی که آوردم اگر افغان به معنی پشتون باشد، افغانستان با پسوند ستان، نیز به معنی منطقه یا مکان پشتون است. اگر آن را ایراد بشماریم، فکر کنید این درست است که نصف مردم تاجکستان که بیش از پنجاه درصد غیر تاجک که اکثریت این کشور فقیر را می سازند، با تمام اصالت های ترکی، قرغزی، روسی و غیره، به کشوری منسوب شوند که تمام آن مصنوعی ست. آیا نام تاجکستان قبل از جمهوری های اتحادشوروی، وجود داشته است؟ در کشوری که همه چیز آن روسی باشد و نصف مردم آن برای اقتصاد کشور شان در روسیه جان می کنند و نسخه ی ناسیونالیسم قومی آن نیز نسخه ی بدل فارسیسم عقب مانده باشد، این نام می تواند انتساب خوب سیاسی باشد؟ معلوم است که نه! مردم در امریکای بسیار مرفه، نام آن را که از نام یک ایتالیایی کاشف آن جا(امریکو وسپوچی) گرفته شده است، نادیده می گیرند. بنا بر این، چه لزومی دارد با منطقی گستاخی کنند که اگر تجزیه و تحلیل شود، نصف دنیا را با نام های قومی و فردی، زیر سوال می برند. یعنی داعیه ی مجوس های حقیر ما، حتی می تواند نصف دنیا را به چالش بکشد. از سوی دیگر، وصف افغانستانی، فقط با تحلیل صرفی/ لغوی زبان عقیم فارسی ارائه می شود. ظاهراً پسوند «ستان»- خلاف تصور عام که فارسی می پندارند، از زبان سانسکریت آمده است- هرگز به تعمیم منطق سخیف افغانستانی، کمک نمی کند. اگر این وصف را به انگلیسی ترجمه کنید، نزدیک ترین معانی آن در این زبان، اوصاف زیر می شوند:

Afghan Country,
Afghan City,

ketabton.com - The Digital Library

Afghan Town,
Afghan Land.

در هر یک این اوصاف، باز هم نام افغان با مرکزیت معنایی و آوایی، دل مجوسانی را سیاه می کند که مخالف نام افغان اند. همچنان کشور هایی داریم که با نام های فرانسه، جرمنی، روسیه و امثالهم شناخته می شوند. اگر در برابر معدود آن ها تناظر داشته باشیم که هنگری را مجارستان یا پولند را لهستان بسازد، دشواری انتساب ستانی، تناظر روسیه را به روس ستان یا فرانسه را به فرانس ستان می رساند. تعمیم این چنینی آن ها در کنار مضحکه ی آوایی، مشکل ساز است. حتی اگر بخواهیم روسیه را روسیه ستان یا فرانسه را ستان فرانسه یا به اشکال دیگر دری درآوریم که در آن ها از سرزمین، ولا، بوم و غیره استفاده می شود، باز هم تداخل اصلی کلمه که منسوب به یک قوم است، رفع نمی شود.

فکر کنید اگر منطق مجوسان را بپذیریم که بی خیال از تعریف هویت سیاسی و مغرضانه از کنار واقعیت ها گذشته اند و در افغانستان، مذموم ترین حرکات قوم گرایانه به نام تاجک و شورای تاجکان صورت می گیرند و حتی در همان تذکره ی الکترونیک، نام اقوام در حالی درج شده است که متاسفانه به اثر عدم وضاحت، اقوامی که ناگزیر می شوند به نام فارسی زبان، هویت های عربی، ترکی و سادات خویش را به نام تاجکان از دست دهند، هیچ چنان مانعی وجود ندارد که استدلال کنیم نام افغان(هویت سیاسی) که در ده ها کشور دیگر نیز مثال دارد، جلو هویت های قومی را می گیرد. البته شعار های مفتضحانه و بی شرمانه ی تعداد همتباران بی سواد و جاهل خود را نیز محکوم می کنیم. آنان نیز باعث شدند تا فرهنگ افغان ستیزی، تعمیم یابد. بسیاری از آنان در رسانه ها با چند متر تکه ی دور کله های شان شعار می دادند که افغان= پشتون است و پشتون= افغان می باشد. وقتی ناقلین همین شعار ها را در

ketabton.com - The Digital Library

دیوار ها نصب کردند و گفته های جاهلان ما را ماخذ ساختند، آنان مات و مبهوت ماندند که چه گفته اند! بدتر از همه، بی توجه از تاثیر فراگیر رسانه یی، این افتضاح را رسانه یی می ساختند. اگر همین اکنون به شبکه های نت مراجعه کنید، کم نیستند مصاحبه ها و کلپ های بعضی پشتون هایی که با شعار های افغان= پشتون است و پشتون= افغان می باشد، می توانند انواع مستندات صوتی و تصویری را با اثرات خیلی بیش از کتاب ها و نوشته ها در اختیار نویسنده یا نویسنده گان کتاب های امثال «ما همه افغان نیستیم!»، قرار دهند.

«جریان های فکری اسلامی و غیر اسلامی و گروه های متعصب باید بدانند که اصول پایه های وحدت ملی را اگر ایجاد شود، دو اصل اصیل تشکیل می هد و این دو اصل اگر رعایت شوند، پایه های وحدت ملی قرار گرفته می توانند. یکی دین مبین اسلام است و دیگری زبان فارسی. اگر این دو اصل از جامعه برداشته شوند، چیزی برای وحدت یا اتحاد باقی نمی ماند. یک اصل دیگر که «تفکر مشترک سیاسی است»، متاسفانه ما آن را هم نداریم.» (همان، ص ۱۹۳)

از همین جا، آهسته آهسته به عمق اغراض یک گروهک شوونیست و عقده مند می رسیم. می بینید در حالی که در عمل و فرهنگ از هرچه عناصر اتحاد است(افغانیت و اسلامیت) متنفر اند، اما زور می زنند در قرن بیست و یک که همه دوست دارند رشد زبانی، زمینه های رشد فرهنگی و عقلانی هرچه بیشتر شان را فرآهم آورد، در حالی که از انتساب زبان عقیم فارسی به خودشان نیز عاجز اند، سعی می کنند با آسیمیله ساختن مردم در عادت فرهنگی، تمام فرهنگ ها و مملکت را بخورند.

فارسی بازی ها در گام نخست، بر مصادره ی هویت ها و اقوامی می چرخد که بعضی با عادت تکلم به دری، ظاهراً تاجک وانمود می شوند. شورای تاجکان پدرام با تقلید مرغ وار از فارسی بازان ایرانی،

ketabton.com - The Digital Library

همیشه سعی می کند به نام فارسی زبان یا فارسی وان، هویت مردمانی را بدزد که هرچند به اصطلاح فارسی زبان اند، اما تاجک نیستند.
مجوس ها- چه در افغانستان، چه در ایران، چه در تاجکستان- معمولاً با کتمان هویت ها، همیشه بحث فارسی زبان را راه می اندازند. در حالی که انتساب زبان از قوم، درست تر است و پشتون ها با پشتو، اوزبیک ها با اوزبیکی، بلوچ ها با بلوچی و تاجکان با تاجیکی بهتر می توانند هویت های قومی خویش را تکمیل کنند، بعضی ظاهراً به نام تاجک، اما با فارسی بازی، از انتساب زبانی نیز محروم می شوند. این نقیصه اگر تعمیم یابد، می تواند اثرات و تبعات خیلی بد و محدودکننده داشته باشد؛ هرچند انتساب به فارس یا یک خوانش دیگر هویتی، مشکل فارسی زبان را حل می کند، اما چنانی که مثال آوردم، تفاوت های صرفی/ لغوی آن که ترادفات مجوس، گبر، گبرک، دهقان، دهگان، تات، تازی، تاژیک را معرفی می کند و می دانیم که ترادف، تبیین عمق معنی نیست و اوصاف بالا در زبان، ادبیات و تاریخ، هرکدام تافته های جدابافته هستند که تنها عنصر مجوس آن به نام پیرو دیانت زردشتی، از تمام مفاهیم قومی، فرار می کند.
«در حالی که زبان فارسی، دومین زبان دینی در دین اسلام بوده و به گفته ی حسن بصری(رح) بزرگ ترین محدث، فقهی و یکی از بنیانگذاران تصوف در دین اسلام: «زبان فارسی زبان اهل بهشت است.» قابل یادآوری است تاجیک ها که زبان شان همه زبان پُر بار فارسی است، یک «ملیت» نیستند؛ بلکه یک «ملت» هستند. یعنی مجموعه ای از ملیت های دیگر را به لحاظ افکار مشترک سیاسی، پذیرش حقوق شهروندی، عدالت پسندی، قانون پذیری، پذیرش انتخابات عادلانه و هم زیستی مسالمت آمیز با خود دارند؛ به کشتار جمعی، ترور، انفجار، انتحار و مدنیت ستیزی دست نزده اند و نمی خواهند زبان یا هویت خود را بالای اقوام برادر دیگر تحمیل کنند.

ketabton.com - The Digital Library

از نظر تاجیک ها و سایر ملیت های با فرهنگ، افغانستان، یگانه کشور عقب نگه داشته شده، بدوی و دارای نظام های منفور قبیله یی در جهان است که...» (همان، ص ۱۱)

گفتم که تضاد و تناقض، اصل فکری و عقلانی مجوس یا به تعابیر خودشان فارس یا هر نام دیگر آن است. مجوس از هرچه مفاهیم اخلاقی، مدنی و حقوقی باشد، جهت استحاله ی نام افغان استفاده می کند و سعی کرده با مظلوم نمایی، دیگران را نیز شریک خود بسازد.

در حالی که ادعای افغان ستیزی اکثراً معدود به ستیزه گران تاجک مانده است و به اندازه ی انگشتان دست، از سوی بعضی هزاره گان و اوزبیکان نیز دنبال می شود، اما ستیز آنان با پشتون ها نوعیت و ماهیت هایی دارند که اکثراً ضد تاجک و خراسانی نیز می باشند.

مجوس های مدعی با گذشته ی فقر سیاسی، در حالی ادعای هژمونی فرهنگی می کنند که یگانه پدیده ی برآمده ی سیاسی تاجک در جهان(تاجکستان) فقیرترین، نوترین و با یک نظام کمونیستی، از مستبدترین کشور های جهان است. حالا فقر فرهنگی سقوی گری در افغانستان، شوونیسم و مصادره ی هویت ها به نام فارسی زبان و انواع ستم های ملی در ایران و تاجکستان را کنار می گذاریم که ده ها فرهنگ و قوم را حذف کرده اند/ می کنند.

در کشور ما، از ویران گری های وحشتناک و خیانت های ملی در جنگ های داخلی، صدها ساعت فلم ثبت شده اند که در اکثر آن ها جمعیتی ها و شورای نظاری ها مصروف وارد کردن خسارات جبران ناپذیر مالی و جانی به مردم اند.

اگر هرج و مرج ناشی از نسل به اصطلاح دوم مقاومت و خصومت های تاریخی شعوبی گری را کنار بگذاریم که در هیچ کدام آن ها هیچ نوع برتری ادعایی، چنانی که از مجوسان خواندید، ثبوت نمی شود، باز هم نمی توان هیچ نوع فوقیت مجوسی را مشاهده کرد.

ketabton.com - The Digital Library

«آقای دکتر مهدی به نقل از گریگوریف، پژوهش گر روسی، می نویسد:
این نام های طبیعی نشان می دهند که سرزمین افغانستان موجود، سرزمین فارسی زبان هاست و از قدیم ترین اقوام این کشور، تاجیک ها، نورستانی ها، براهوی ها، بلوچ ها، پاشایی ها، ترکتباران و ملیت های دیگری هستند که اگر نام و هویت شان حفظ نشود، تعدادی در حال نابود شدن قرار دارند.» (همان، صص ۲۱-۲۲)
«به نوشته ی باباجان غفوروف در صفحه ۱۲۷ کتاب «تاجیکان»، جاگزینی خشن و استبدادی طوایف اوغان در شمال افغانستان امروزی، تاریخ بسیار جدید دارد که جابه جایی به زور، خشونت و ظالمانه به دوران حکومت عبدالرحمان، نادر و خاندانش برمی گردد. (همان، ص ۳۱)
می بینید! در ۱۸ سال پسین، تخلیقات مذموم قومی، جزو اساسی ترین رویکرد مجوسان افغانستان بوده اند. آنان نه تنها به ستیز قومی دامن زده اند، بل سعی کرده اند به هر بهانه ای فرهنگ ها و هویت های دیگران را مصادره کنند. به تایید بخش اخیر اقتباس بالا، اما این حقیقت است که یکی از موانع اساسی جلو رشد زبان ها و فرهنگ ها، شوونیسم تاجک و زبان فارسی، عنوان می شود.
آقای عبدالله خنجانی با تاسیس «شورای انسجام ترکتباران دری زبان افغانستان»، همیشه شکایت می کرد/ می کند که ثبت رسمی شورای شان در وزارت عدلیه، با خصومت شوونیستان تاجک، توام بوده است. باری در یک مورد که خودم از نزدیک شاهد بودم، آقای خنجانی یادآوری کرد که حتی عمال مجوس به داکتر عبدالله عبدالله، شکایت کرده بودند که اگر چنین نهاد هایی چون شورای انسجام ترکتباران دری زبان افغانستان، به وجود آیند، تاجکان تجزیه و کوچک می شوند؛ زیرا به نام فارسی زبان، عملاً هویت ها را می دزدند.

ketabton.com - The Digital Library

خوشبختانه شوونیسم منفور مجوس، باعث شده است سجل اقوامی که قبلاً به نام فارسی زبان، سلب هویت شده بودند، سراسری شود. در این راستا شورا های اعراب افغانستان و ترکتباران به اصطلاح فارسی زبان، مثال های واضح نفرت عمومی از مجوسانی شمرده می شوند که پشتون ها را یک طرفه توهین یا به اصطلاح خودشان نقد می کنند، اما با چشم سپیدی از تمام نقش های تاریخی خیانت، جنایت(چهار سال حکومت مسعود- ربانی) وطن فروشی(همکاری با روس و امریکا) و تحریکات فقر فرهنگی و سیاسی که در دو سقاوی، مثال های بارز دارند، می گذرند.

گفتیم و بار ها می گوییم که مجوس، بی منطق است. در آغاز اقتباس بالا، متوجه عبارت «نام های طبیعی» شده اید! لطفاً به جای خنده و تمسخر، توجه داشته باشید که سعی می کنند به نامگذاری هایی توسل بجویند که فقط بخشی از تاریخ اند.

صرف نظر از تحلیل صرفی/ لغوی آن ها که مثلاً آن چه در فارسی می بینید، با تداخل هفتاد درصد از ده ها زبان دیگر در این زبان، اکثر آن ها را از زبان های دیگر معرفی می کند، اگر ادعای شوونیستی و مذموم مجوسان را به دقت بررسی کنیم، افغانستان را یک حادثه می پندارند که فقط روی نام های آن ها ظهور کرده است.

روزی دو تن بی عقل و جاهل در تلویزیون یک، استدلال می کردند که «خداوند، ما را تاجک آفریده است» و به سوره ی حجرات، تمسک می جستند. همان زمان فکر کردم اگر تاریخ قرآن را ۱۴۰۰ سال بدانیم، و این که چنین تعبیری در ادیان ماقبل اسلام وجود نداشته اند، اینان باید قومی باشند که فقط پس از اسلام زاده شده اند؟! هرچند در کشتی پندار واهی آریایی می نشینند و تا چند هزار سال هویت می پالند، اما ریشه یابی کلمه ی تاجک نیز از معضلات زبانی شناسی ست. تا کنون

ketabton.com - The Digital Library

در این زمینه، هیچ وحدت علمی، فکری و نظری قناعت بخش، وجود ندارد.

«اما اعتقاد اخلاقی، انسانی و احترام به حقوق بشری حکم می کند که تقدم و تاخیر در زمان اسکان، در افغانستان کنونی، نه برای کسی امتیاز بیش تر دارد و نه کسی را از حقوق شهروندی و مدنی محروم می سازد. مردم متمدن امریکای امروزی شاید بیش از یک صد تا یک صد و پنجاه کشور دنیا به آن جا مهاجرت کرده باشند، اما همه، بعد از پنج سال سکونت، شهروند شده، حقوق مساوی دارند. (همان، ۲۲)

پس از کاهش هیجان کاذب قومی، چنانی که گمان می رود، تهیه کننده گان کتاب «ما همه افغان نیستیم!» در تضاد و تناقضی که گردآوری کرده اند، ناگهان متوجه می شوند در برابر دریای واقعیت های اثرگذار و متنوع افغانستان، قرار گرفته اند.

من می پندارم شاید هراس از گذشته ی بیش از یک میلیون مهاجر آسیای میانه که پس از توسعه ی روسیه تزاری و بعداً شوروی، به کشور برادران مسلمان(افغانستان) فرار کرده اند، آنان را متوجه کرده باشد که داغ کردن تنور پشتون ستیزی در کشوری که نسخه ی اکثریت خودشان(موج دوم مهاجرت به افغانستان) اصلی ترین چهره ی قومی بیگانه است، بیش از همه زیر سوال می رود.

«شما کی هستید و ما را به کجا می برید؟

مدعیانی که هنوز هویت خود را نتوانسته اند اثبات کنند، هویت ثابت ما را به کجا می برند؟ این به معنای سایه ی شوم یک ملیت بر سر همه ملیت هاست! هویت تاجیکان به پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و بالاخره به کیومرث می رسد. ترکتباران نسب خود را به فریدون می رسانند. پاشایی ها، نورستانی ها و صافی ها... آریایی هستند. اما هویت پشتون ها یا افغان ها به کجا می رسد؟» (همان، ص ۲۶۸)

ketabton.com - The Digital Library

به ادامه ی زشت گویی، تحریف، توهین و جعل تاریخ، بحث سیاسی را باز می کنند. من از چند سال قبل به بزرگان پشتون گفته بودم که بازنگری تاریخ افغانستان با تنقید تاریخی، یک اصل فرهنگی کنونی شمرده می شود. به اثر خلط مفاهیم و به بی راه رفتن، اذهان تاریخ زده در افغانستان، به گونه ای هستند که یک مجوس عقده مند حقیر که فقر تاریخی دارد نیز می تواند بر اساس آن ها ادعای سروری کند، اما پشتونی که این مملکت را دوباره ساخته است و تمام مظاهر شکوه، رفاه، دولتداری نو و تسجیل سیاسی آن مدیون اوست، درگیر خزعبلات آریایی، خراسانی و فارسی، در کشوری محکوم می شود که نه فقط مجوسان، بل در ۵۰۰ سال اخیر در منطقه، صد ها قوم و و ده ها کشور به دولتداری آنان ارج گذاشته اند.

کسانی که با جریان تنقید تاریخی «بنیان اندیشی»، آشنایی دارند، می دانند که ادعا های پیشدادی، کیانی، اشکانی و آریایی، به چه میزانی جعلی، دروغین و حتی مذموم اند.

در بیش از سه دهه ی اخیر، به ویژه در جمهوری اسلامی ایران، در جایی که مفاهیم مورد استفاده ی مجوسان ساخته و پرداخته شده اند نیز دیگر به افسانه های شاهنامه یی و آریایی وقعی نمی گذارند.

ثبوت جعلی بودند جزییات و کلیات فارسیسم، به کسی پوشیده نیست. من بسیار سعی کرده ام با معرفی و تعمیم آثار زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، به جامعه ی فرهنگی و سیاسی پشتون ها در افغانستان بگویم که به جای شعار های ضد ستمی، به بررسی های بنیادین توجه کنند.

آثار زنده یاد ناصر پورپیرار، روی هرچه مدعای مجوسی باشد را سیاه می سازد. روشنگری های ایرانی، این مزیت را نیز دارند که با ساختار فارسی، فرهنگ ها و تواریخی را زیر سوال می برند که اگر غیر فارسی می بود، به هر نام و بهانه ای از آن ها فرار می کردند.

ketabton.com - The Digital Library

فکر کنید هویتی که به استناد به قرآن(توجیه ناسیونالیسم) بیش از ۱۴۰۰ سال پنداشته نمی شود و ریشه یابی آن بدون آثار ملموس تاریخی و تاریخ سیاسی، هرگز نمی تواند به چند هزار سال برسد، با همان یک بیت فردوسی در مثنوی یوسف و زلیخا نیز می تواند روی ستیزه گران مجوس را سیاه بسازد:

دوصد زان نیارزد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

متاسفانه و سوگندانه، فرهنگیان پشتون تحت تاثیر شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی، به جای یافت ریشه های هویت پشتونی که به صدها سال می رسند و این حقیقت در زمینه هایی شکل می گیرد که به نام افغانستان و پشتونخوا، نه فقط سرزمین های معروف تاریخی اند، بل بی نیاز از ساختار های سیاسی و مصنوعی چون تاجکستان، بیشتر با شاخه ها و قبایل پشتون نیز شناخته می شوند.

بدتر از همه، وانمودن بهشت های آریایی، خراسانی و فارسی، به تعمیم ذهنیت هایی کمک کرده که ارزش واحد سیاسی افغانستان کنونی و تمام دست آورد های معاصر آن را که به مجموعه ی بزرگ دولتداری و حکومتداری می رسند، همان هایی که پس از هر دو سقوی نیز نتوانسته اند تمام آن ها را نابود کنند، قربانی تصور جعلیاتی شده اند که گویا قبل از پشتون ها، بهتر بوده است. از آن زمانه ها چه مانده است؟ اگر دار و ندار سه صد سال اخیر را منفی کنیم، سایه ی یک جای درست، به جز چند مکان مذهبی وجود ندارد تا بدون ساخت و ساز پشتون ها، قدرت سیاسی را تمثیل کنیم.

حالا بی توجه به مجوسان، می خواهم بگویم هنوز هم هستند پشتون هایی که بی خیال از سنگینی تاریخی و ارزش های خودشان، با توهم عمق تاریخی و باستانگرایی، به دشمنانی مجال می دهند که با فقر

ketabton.com - The Digital Library

سیاسی و فرهنگی مشهود، در کشوری که می گویند از ماست (افغانستان) ادعای هژمونی قومی می کنند.

«با وجود این همه جعلکاری و جنایات فرهنگی ۲۷۰ ساله ی سران و تاریخ سازان قبیله پرست، خوشبختانه تاجیک ها، تمدن آریایی(اوستایی)، هویت خراسانی پیش و بعد از اسلام، زبان و فرهنگ فارسی(پیش از اسلام و بعد از اسلام) و مجموعه ی گنجینه های ادبی، سیاسی، نظامی و اسلام معتدل حنفی خود را حفظ کرده و به آن ها افتخار می کنند و کدام سرافگنده گی تاریخی فروش وطن و غلطیدن به پای بیگانه ها را در کارنامه های سیاسی و تاریخی خود ندارند و نمونه ی آخرین آن مقاومت و مبارزه ی تاجیک ها علیه استعمار سرخ و استعمار سیاه به رهبری قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود است.» (همان، ص ۲۷۴)

بلی، آن چه ادعای پیش و پس فرهنگی می کنند، به اندازه ی یک تار مو هم به خودشان تعلق ندارد. قبل از پشتون ها نیز به عمق هفتصد سال، هیچ نوع میراث فرهنگی و تاریخی که مورد منازعه ی مجوسان باشد، وجود ندارد.

من نمی دانم از دهقانان سامانی، چه باقی مانده است؟ قبل از آن دودمان نیز یافت عنصر مجوس، مشکل تر از یافتن سوزن در کاهدان است؛ اما در مورد این که به اصطلاح سرافگنده گی ندارند، گذشته از عقده های حقارت که نسل اندر نسل در آستان بوسی شاهان و امیران عرب، ترک، مغول، پشتون و روس، تاریخ گذشته اند و مداحی بیگانه، شغل اصلی آنان شمرده می شود، دو ارتجاع سقوی در افغانستان و خیانت های ملی تخریب گسترده ی تاسیسات عام المنفعه، دامن زدن به تنازع قومی که به دهن گنده گی های محض رسیده است، در تاریخ افغانستان- پس از تداخل عناصر سیاسی اقلیت ها- دو بار با پدیده ی وطن فروشی نیز مواجه شده ایم. همین حالا که این سطور را می

ketabton.com - The Digital Library

نویسم، بازی با کارت نیرو های خارجی در افغانستان، از اصلی ترین ابزار کار سیاسی احزابی چون جمعیت و شورای نظار می باشد.
پس از قتل شهید حفیظ الله امین، کاهش روزافزون پشتون ها- به نام خلقی ها- در سیستم و تکیه به قدرت شوروی در افغانستان که در راس آن ببرک کارمل قرار داشت، با پی آمد سقوط نظام کودتایی و ۱۴ سال جنایات کمونیستی که مصیبت هشت ثور را رقم زدند، از قبیح ترین نمونه های وابسته گی به خارجی شمرده می شوند که در تمام آن ها احزاب اقلیت های مطرح قومی، چون تاجکان، نقش های کلیدی دارند.
پس از سقوط طالبان نیز احزاب جمعیت و شورای نظار با بیشترین سهم در دولت، از همان زمان تاکنون در کنار خارجی ها همه چیز را در دست دارند. اعتبار نوکری به بیگانه، آنان را به اندازه ی جنایتکار ساخته بود/ می سازد که هرگز نباید سخنان محمد قسیم فهیم را فراموش کنیم که گفته بود «این درایت ما بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) بُردیم.»
مجوسان مدعی، کور خود، بینای مردم نباشند! تنها آرشیف های صوتی و تصویری قهرمان به اصطلاح ملی، آن قدر سند و مدرک دارند که ثابت کنند چرا افغانستان فقط در چهار سال حکومت منحوس مسعود- ربانی، تاریخ مغول و تیمور لنگ را تداعی می کند.
«پیش از احمدشاه ابدالی، این سرزمین، خالی از سکنه، مانند کانادا، ایالات متحده ی آمریکا، آسترالیا و یا زیلاند نو نبود که احمدشاه آمده و کدام تمدن بزرگ را مانند رهبران امریکا، به وجود آورده باشد. برخلاف، امپراتوری احمدشاه ابدالی، یک نظام غیر عقلانی، غیر علمی و متکی بر غصب و غارت بود و کدام افتخاری ندارد. امریکا در سال سوم پادشاهی تیمورشاه ابدالی/ ۱۷۷۶، استقلال گرفت؛ امروز متمدن ترین و قدرت مندترین کشور جهان است که امریکایی ها می توانند به

ketabton.com - The Digital Library

آن افتخار کنند. اما از امپراتوری احمدشاه ابدالی، فضله ی شترهایش هم باقی نمانده است. پیش از احمدشاه ابدالی، جهان گشایان دیگری نیز بوده اند که احمدشاه ابدالی، دست پرورده ی یکی از آن ها(نادر قلی خان) است. (همان، ص ۱۸)

فکر می کنید که آن سطور را یک آدم سلیم العقل، نوشته است؟! پیش از همه باید بگویم نویسنده یا نویسنده گان کتاب «ما همه افغان نیستیم!» با فضله ی شتر، چه کاری داشته اند؟ فضله ی شتر های کدام پادشاه دیگر مانده است که از احمدشاه مانده باشد؟ همچنان در کجا آمده است که احمدشاه، با شتر سر و کار داشته است؟ نکند که فضله ی شتر نیز کدام نوع جدید خوراکه ی ستمیان را تشکیل می دهد؟ این کنایه ی زشت، مرا به یاد روایتی از بچه ی سقا که سمبول فقر فرهنگی شناخته می شود، می اندازد.

می گویند در اوایلی که حبیب الله کلکانی به ارگ آمده بود، به شوق نان تندوری خانه گی می افتد. چون در اطراف/ روستا ها از فضله ی حیوانات نیز برای آتش کردن استفاده می کنند، سفارش کرده بود نان را در تنوری بپزند که آتش آن از فضله ی حیوانات باشد؛ زیرا معتقد بود طعم و عطر آن را خوب می سازد.

گفته می شود در زمان ربانی، یکی از پروژه های مهم تاریخ شناسی، کشف کرُد های پیاز و کچالوی بچه ی سقا در ارگ بود.

مرحوم حبیب الله خان- هرچه باشد، از وطن و هموطن ماست و احترامش واجب- در ارگ با مشاهده ی گل و اشجار تزئینی، امر داده بود به جای آن ها که بی ثمر اند، تخم های پیاز و کچالو را کشت کنند.

جواب ما به نویسنده یا نویسنده گان بی منطق کتاب «ما همه افغان نیستیم!» این است که اولاً قیاس افغانستان با امریکا، قیاس آب و آتش

ketabton.com - The Digital Library

است. نه فقط افغانستان، بل صدها کشور دیگر نیز نمی توانند به تناسب امریکا، تعریف شوند.
یکی از ویژه گی های رشد سریع امریکا، در کنار جغرافیای بزرگ که به استثنای آلاسکا، همه جای آن قابل استفاده است، دور ماندن از میدان های مستقیم منازعات می باشد. افزون بر این، در حالی که امریکا نیز روی استخوان ها و تاریخ مردمان بومی آن کشور که برای همیشه دفن یا اقلیت شده اند، شکل گرفته است، بیشتر با مهاجرت میلیونی میلیون ها اروپایی آگاه، دانشمند، هنرمند، مهندس و سیاستگرانی مرفه شده که با تجربه ی رسانس اروپایی، آن کشور را ساخته اند. برخلاف، ناقلین آسیای میانه در افغانستان با فقر فرهنگی و شهرت «داملا ها» فقط بلای جان ما بوده اند/ استند.
امریکایی ها از مزیت دیگری نیز مستفید می باشند که بی نیاز از میراث فرهنگی باستانی، به هیچ پنداره ی قدیمی هویت طلبی، اجازه نمی دهند به نام هژمونی قومی، به جان همدیگر بیافتند که چه کسی ماقبل و چه کسی مابعد بوده است.
در کتاب روح ملت ها اثر آندره زیگفرید، خصوصیات روحی امریکایی یا یکی از مردمان صاحب جاه و عالی مقام به گونه ای توصیف شده که در آن، نبود ذهنیت هایی مخرب قدیمی- باستانی، انسان امریکایی را تشویق می کند به عقب، فکر نکند.
یکی از مزایای حضور پشتون ها در افغانستان که باعث احیای کشور و دولتداری نوین با تمام مجموعه ی سنگین ساخت و ساز شد، در این است که آنان نیازی به عمق تاریخی باستانی نداشتند. این جوان ترین مجموعه ی انسانی، اگر زیر شدیدترین تقابل ها(شوروی و امریکا) قرار گرفته، اما نابود نمی شود، به این دلیل نیز می باشد که جوان، تنومند و قوی ست.

ketabton.com - The Digital Library

در فرهنگ ما، فرسوده گی هایی که دیگران را به شوق مغاره نشین های چند هزار سال پیش، از زمان حال جدا کند، وجود ندارد؛ اما خدا(ج) نبخشد خاینانی را که به نام آریایی، خراسانی و فارسی، ذهنیت ساختند تا مردم ما نیز در مخدرات عتیقه، وقت و توان خویش را هدر دهند.

به پاس بزرگداشت از بزرگ ترین شخصیت تاریخ، نابغه ی مسلم نظامی، استاد نظم و نثر دری و پشتو و انسان شریف و آگاه و جهانگشای کبیر، اعلی حضرت احمدشاه بابا، همین قدر می گویم که او برای مردمش، جغرافیایی را گذشت که اگر جبر تاریخ و عامل استعمار سیاه، بخش هایی آن را بُریدند، اما یک واحد سیاسی مسجل و جهانی آن باقی ست که تا پای جای از هویت افغان و افغانستانش، دفاع خواهیم کرد.

فکر کنید حتی سبزی پالک که در رشد سریع، نام دارد، آن قدر زود حاصل نمی دهد که نویسنده یا نویسنده گان جاهل کتاب «ما همه افغان نیستیم!» به احمدشاه بابا تاخته است/ اند که کدام تمدنی را به جود نیاورده است؟

آیا آن چه را احمدشاه بابا به دست آورده بود، میراثی بود؟ او کشور و خاک هایی را احیا کرد که پس از تیموریان هرات، ۲۴۰ سال حتی فاقد هویت های حوزه یی شده بودند. چیزی از نظریه ی واحد موزون می دانید؟

امریکا اگر به رشد سریع رسید، هرگز محور جهانگشایان نبود. یک جغرافیای عاری از جنگ، به ویژه پس از جنگ های داخلی امریکاست که این کشور، با وجود معضلات وحشتناک مالی که ناشی از نظام سرمایه داری اند و یک بار در دهه ی بیست و بار دیگر در ریاست جمهوری بارک اوباما، حتی بنیان آن ها را تهدید می کنند، ترقی کرده است.

ketabton.com - The Digital Library

در افغانستان، فقط پس از مرگ اعلی حضرت تیمور شاه ابدالی، مصیبت استعمار انگلیس، ما را به قدری درگیر می سازد که از همان زمان تاکنون، موقعیت جیواستراتیژیک افغانستان یا تحریک خیزش های سیاسی نو، همیشه جلو آرامش هایی را گرفته که اگر یافته ایم، ساخت و ساز و دولتداری، همه جا را فراگرفته است.

اکثر آن چه را که خاینان جمعیتی- شورای نظاری در چهار سال تخریب کردند، میراث کی ها بودند؟ معلوم است که اکثر آن ها میراث تاریخ سازی پشتون ها بودند. در این رابطه، به هیچ کتابی مراجعه نکنید! آرشیف های جمعیت- شورای نظار، صدها ساعت فلم را ثبت کرده اند.

یادم نرود که احمدشاه بابا، دست پرورده ی نادر قلی نبود، بل به شهادت تاریخ، نزدیک ترین دوست و معتمد او بود. بابای ما به پاس این حرمت، حتی حرم نادر قلی را از بی عزتی مجوسانی نجات می دهد که حالا بازمانده گان شان به تاریخ نادر افشار، افتخار می کنند.

راستی اگر در بیش از دو قرن قبل «امپراتوری احمدشاه ابدالی، یک نظام غیر عقلانی، غیر علمی و متکی بر غصب و غارت بود»، نمونه های بهتر از نظام احمدشاه بابا، کدام ها بودند؟ مگر خود اعتراف نمی کنند ک او اولین جهانگشا نیست. به این قیاس، بخشی از حضور تاریخی اعلی حضرت احمدشاه بابا، بی هیچ تردید مُدل سنن سیاسی قبلی بود. در آن روزگار، تعریف شده ترین دولت های جهان، قدرت های استعماری اروپا بودند که قرن ها پس از آن ها روزگار، هنوز هم از اثرات و تبعات بد استعمار و استثمار شان در عذاب استیم. یکی از ناسیونالیسم هایی که زاده ی استعمار است و بی لحاظ کرامت و حیثیت انسانی، همه را جدا می سازد، مکتب شوونیسم می باشد. نمونه ی واضح آن در افغانستان سالیان اخیر، شورای تاجکان است.

ketabton.com - The Digital Library

گذشته از همه در چند سال اخیر، در هر کجایی که مسئله ی غصب یا دزدی زمین در کار بوده، به خصوص در کابل، دوسیه ای وجود ندارد که دست یک تاجک در آن دخیل نباشد. مراجعه به سارنوالی، شما را حیران می سازد که در هزاران جریب زمین غصب شده، هزاران تاجک، به خصوص مردمان سمت شمال که اکثراً ناقل استند، دخیل اند. این مجموعه ی بی فرهنگ و بی سواد، اگر در میراث تاریخی احمد شاه افزون بر دو سقوی، نان، خانه، لباس و پول نمی داشتند، اگر اغراض روسان، تاجکستان را تولید نمی کرد، امروزه در کجای دنیا می ایستادند؟

احمد شاه بابا، اگر هیچ نکرده باشد، با جغرافیای افغانستان برای پشتون هایش، باعث شد سه صد سال مهتری ما نیز بر کهتری دهقانان بی فرهنگ، بی سواد و اکثراً ناقلین آسیای میانه هم افزوده شود. ما از برکت احمد شاه بابا، صاحب خانه ای به وسعت یک کشور شده ایم!

«در بامیان، کفر عدالت جریان دارد... ضرب المثل معروفی است که می گویند: قهر اوغان مساوی است به رحم ازبک.» (همان، ص ۱۴۲)

در میان مجوس ها مشهور است که «پشتون اگر صد سال کینه بورزد، باز هم می گوید کم است!» مردمی که با پیشه ی مداحی، حتی خودشان را زیر سوال می برند که برای ژاژخواهی بهتر بود از خود دم می زدند، نه از اوزبیک ها، به همان میزانی که از ما می ترسند، از هزاره گان و اوزبیکان نیز نفرت دارند. از یک مثل معروف هزاره گی می گذرم(هزره هزره، اوغو اوغو، این تاجکک گ... کیه؟) اما هشدار می دهم که نوع ستیز با پشتون ها، بهانه ی ستیز با تمام اقوام افغانستان است. آن چه تلویحاً از بامیان آورده اند، دهن کجی به جامعه ی هزاره ی ماست که سعی می کنند به نام فارسی زبان در اتحاد مذموم پشتون ستیزی، دخیل بسازند.

ketabton.com - The Digital Library

خوشبختانه جامعه ی منور و فرهنگی هزاره گان ما آن قدر آگاهانه و علمی رشد می کنند که در ۱۸ پسین، هیچ ریایی نتوانست آنان را به طور گسترده، به افغان ستیزی بکشاند. پاسخ های آنان با تداعی جنایات تاریخی جمعیت- شورای نظار در غرب کابل که در تاریخ کشور ما سابقه نداشتند و همچنان اعتماد به نفس بالای قومی که هرگز مجوس را با ادعای هژمونی قومی، به رسمیت نمی شناسند، ساحه ی آلوده گی ها را در میان آن ها روزتاروز کمتر می سازد.

«ازبک سازی اجباری تاجیکان در آسیای مرکزی پس از سلطه ی بلشویک ها و پشتون یا اوغان سازی تاجیک ها در افغانستان پس از سلطه ی انگلیس ها و عمال شان(نادر و نادریان) در افغانستان، شدت مضاعف یافته است.

یکی از مجریان وحشی صفت ازبک سازی تاجیکان و فارسی زبانان در آسیای مرکزی، جنرال فرونزه و یکی از مجریان پشتون یا اوغان سازی تاجیکان و فارسی زبانان و ملیت های دیگر در افغانستان کنونی، جنرال انگلیس، محمد گل مومند بوده است...» (همان، ص ۲۷۶)

در حالی که تهدید فرهنگی فارسیسم، هویت ها و اصالت های اقوام را متاثر ساخته و با تمام حمایت مالی ایران پلیدتر می شود و میلیون ها غیر تاجک در تاجکستان زیر نام یک هویت ساخته گی و جعلی روسی، جبراً استحاله می شوند، اما مجوس بی منطق با کنار گذاشتن تمام اصول انسانی و نزاکت های اجتماعی، از آن چه پی آمد زشتی ها و پلیدی های او برجا خواهند گذشت/ می گذارند، چشم پوشی می کند و مصروف وارد کردن اتهام به دیگران است.

اقتباس بالا، نمونه ی نفرت گسترده نه تنها از اوزبیکان، بل به نام اوزبیکان، بخشی از جامعه ی کلان ترکستان را در بر می گیرد که در کنار مجوس، اما قدرت و سیطره ی سیاسی دارند.

ketabton.com - The Digital Library

تاکید کرده ام و بار دیگر تاکید می کنم که راه انداختن پروژه های حذف، از ظرفیت بشری و فرهنگی مجوس، بلندتر است. چنین رویکردی فقط باعث می شود در دام حمایت های بیگانه، خود در تله بیافتند.

کمونیستان و شوونیستان تاجک با عرب ستیزی، اسلام ستیزی و پشتون ستیزی، در حالی به چند جبهه روی آورده اند که وابسته گی های شان به روسیه(مهاجرت میلیونی و زنده گی در آن جا) از اشتراکات فرهنگی آنان در منطقه می کاهد. بنا بر این، بیگانه تر از همه، در فرهنگی استحاله می شوند(روسی) که هرگز اجازه نمی دهد میراث شوروی(تاجکستان) واقعاً مستقل باشد.

این درست است که به نام فارسی زبان، عملاً به هویت دزدی رو آورده اند، اما از اجحاف در برابر مردمانی سخن می گویند که بر همه معلوم است زنده گی یک تاجک اوزبیکستان، به ده ها بار خوب تر از یک تاجک تاجکستان است.

کسانی که تاجکستان را از نزدیک دیده اند، می دانند که حتی روستایی های تاجک افغانستان، خیلی مرفه تر از همتباران شان در تاجکستان استند. در چنین زمینه ای از جهان سوم، بهترین عمل، کار جهت تامین اولویت های انسانی ست.

گاهی می پندارم اگر کشور های مرفه به کُل اتباع تاجکستان و ایران ویزا دهند، شک ندارم که همه ی آنان از کشور های خودشان فرار می کنند. وقتی این، حقیقت مسلم پیرامون ماست، تغییر نام ها هیچ مشکلی را حل نمی کند.

چرا تاجکستان فقیر است و چرا هزار سال پس از سامانیان که یک حکومت تصادفی بود نیز هیچ نوع تحریک ذاتی آنان مشاهده نمی شود تا بی نیاز از کمک های خارجی، شاهد تعالی مردمانی باشیم که

ketabton.com - The Digital Library

فقط با دست آویز جعلیات و منابع کاغذی و در جایی هم با تیل فروشی، به همه توهین می کنند.
شراکت سیاسی سال های اخیر که در تمام آن ها مشکل داشتیم، گونه ای از رویکرد مغرضانه ی شوونیستان غیر پشتون را نیز به همراه داشت. آنان همواره سعی کرده اند با قرار دادن طالبان به نام پشتون ها در برابر جامعه ی جهانی، نه فقط آنان را خورد بسازند، بل از لحاظ ناامن ساختن مناطق پشتون نشین، به گونه ای باعث شده اند تا رونق ناکافی عمرانی و انکشافی، مردم ما را عقب نگه دارد. بنا بر این در میدان باز آن در حالی که تکنوکراتان و دالرخوران دو تابعیته را محاصره و تهدید می کردند/ می کنند، در داخل و خارج لابی ها کرده اند تا نگرش جامعه ی جهانی نسبت به واقعیت های افغانی، تغییر یابد. بر این اساس، بدنام سازی و توهین، دو اصل عمده ی ستیزه گران ضد پشتون را تشکیل می دهند.
«سیاست های قومی و قبیله یی در افغانستان، امنیت ملی آمریکا را تهدید می کند!
اشرف غنی و زلمی خلیل زاد، پر نفوذترین امریکایی های افغان تبار هستند که طی چندین دهه، روی روابط امریکا- افغانستان تاثیرگذار بوده اند. تحصیلات و تجربه ی دهه ی زنده گی آن ها در واشنگتن باعث شده است که از قدرت لفاظی خوبی برخوردار شده و شبکه ی وسیع و تاثیرگذاری از دوستان خویش را در آن جا داشته باشند، اما «دیدگاه» قوم گرایانه ی آن ها باعث شده است که امریکا، هزاران قربانی و تریلیون ها دالر هزینه بپردازد. جنگ پیچیده ی افغانستان، تصویر ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین ارتش دنیا را نیز به گونه ی جدی، خدشه دار کرده است.
هنگامی که رژیم گویا کمونیستی تحت حمایت شوروی در سال ۱۹۹۲م سقوط کرد، ایالات متحده، افغانستان را تنها گذاشت. در آن

ketabton.com - The Digital Library

زمان، امپراطوری آزادی(آمریکا) به راحتی می توانست کمک کند که دموکراسی و حکومتی مبتنی بر قانون اساسی به رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی در افغانستان استقرار یابد، اما او باید تنها گذاشته می شد. احتمالاً چنین کاری به توصیه ی خلیل زاد صورت می گرفت؛ چون ربانی یک غیر پشتون بود.» (همان، ص ۲۲۰)

به اصطلاح عوام ما «دیده درایی» را می بینید! در حالی که به خاطر به دست آوردن منافع قومی، پدرام یا سمبول ناقلین، عملاً به تن فروشی های سیاسی رو آورده و گاهی در دوشبنه، گاهی در تهران و گاهی در اسلام آباد آستان بوسی می کند، گرایش های قومی خلیل زاد و اشرف غنی که منحیث دو چهره ی آگاه باید به خدمت قوم خودشان نیز باشند، مذموم وانمود می شوند!

یاد ما نرود که این، حکومت نحس مسعود- ربانی بود که زمینه ساخت پای القاعده به افغانستان، باز شود. در واقع بی کفایتی آنان با فقر مشهود سیاسی و فرهنگی، افغانستان را به قدر خورد و حقیر کرد که حتی استقبال از طالبان برای رهایی از اوباش تنظیمی، در نخست به استقبال از فرشته گان نجات می مانست.

شعار های «تحریک خودجوش طالبان» را که مسعود و ربانی سر می دادند، هیچ کس فراموش نمی کند. در بستر همان توحش سقوی دوم بود که هرج و مرج بربادی افغان ها گریبان غرب و امریکا را نیز گرفت.

خلاف باور مجوسان، چهره ی ارتش امریکا، خدشه نپذیرفته، بل خسته شده است. متاسفانه آنان در دام ستیز قومی و جناحی افغانستان، نتوانستند به درستی تفکیک کنند با حاکمیتی که بیش از نصف آن را به یک گروهک یک اقلیت قومی سپرده اند، پیشبرد جنگ ضد طالبان، عمل بسیار نادرست است.

ketabton.com - The Digital Library

دیدیم و صد ها سند جنایاتی وجود دارند که یکی هم در کتاب «من برای کافر» اثر خانم کتی گنن(از دنمارک) مستند شده اند. اعضای جبهه ی شمال با رویکرد بی نهایت شرم آور و جنایتکارانه، حتی دوستان بین المللی را می فریفتند تا به نام طالبان و تجمع طالبان، عادی ترین و ساده ترین اجتماعات عامه ی پشتون ها را هدف قرار دهند. به این گونه برای خشونت هایی زمینه ساخته اند که با هزاران پشتون مسلح، درست پس از خروج قوای خارجی، تسویه ی حساب فرهنگی و فزیکی با خاینان و وطن فروشان تنظیمی، جمعیتی، شورای نظاری، پرچمی و ستمی آغاز خواهد شد.

در فرهنگ مجوس، تخیل یک بخش اساسی را تشکیل می دهد. می بینید که بدون توجه به سیاست های خارجی امریکا، سیاست بی توجهی منطقی امریکا و غرب به حکومت منحوس ربانی را «احتمالاً کار زلمی خلیل زاد» وانمود می کنند.

مسعود در همدستانی با مزاری و دوستم، خیانت ملی خنثی سازی طرح صلح سازمان ملل را که از حمایت امریکا و اروپا برخوردار بود، عملی کرد. روسان از قبل برای آن که انتقام خویش از جهاد خونین پشتون ها را گرفته باشند، در نخست با تصفیه ی کمونیست های خلقی که اکثراً پشتون بودند، شهنواز تنی را از بدنه ی شهید داکتر نجیب الله بُریدند. این بازی های عجیب که سال ها پس از آن زمان تبیین شده اند، میدان را برای اقلیت های بسیار دخیل در امور سیاسی، باز گذاشتند. در پی آن، قیام ساخته گی مومن اندرابی که یک ناقل مشهور ستمی بود، بنیان های کمونیسمی را خراب کرد که به نام آن، سال ها افغان ها را کشته و ناگزیر کرده بودند در خانه های خراب خود، به شعار های نان، خانه و لباس لعنت بفرستند.

سقوی دوم در حالی شکل گرفت که ارقام معیین شده برای حکومت مجددی، هنوز پایان نیافته بودند. طبیعی ست که غرب، به ویژه امریکا

ketabton.com - The Digital Library

نمی توانست از حکومتی حمایت کند که میراث شوروی بود و بدتر از همه در دامان کشور های منطقه خاصتاً ایران، به اسراییل نیز دهن کجی می کرد.

«با این وجود ایالات متحده مجبور شد به دولت ربانی رجوع کند تا بتواند طالبان را در سال ۲۰۰۱م شکست دهد. این امر، رویداد غم انگیز و ضربه ی بزرگی برای خلیل زاد و غنی بود که سال ها روی ساختن روایت قوم گرایانه در واشنگتن، وقت صرف کرده بودند. در واقع آن ها از چشم حامیان امریکایی شان افتادند و در صورتی که از قوم گرایی دست برمی داشتند می توانستند از اشتباه تاریخی اجداد خود[که همانا فروش وطن در برابر کسب قدرت بود] جلوگیری کنند.» (همان، ص ۲۲۰)

متوج استید! با یک جریان عمقیاً منحرف سیاسی و فرهنگی، رو به رو استیم. آنان برای رسیدن به اهداف خویش، کور و بینا عمل می کنند. یکی از انتقادات کلان و همیشه گی بر امریکا و جامعه ی جهانی، این است و می ماند که با سقوط طالبان، چرا مخالفان آنان را که محصول سقوی دوم بودند و در وابسته گی به دشمنان امریکا، به ایران و منطقه، سابقه ی طولانی داشتند، بیش از حد تحویل گرفتند. افزون بر آن، مُعضلی که گریبان امریکا در یازدهم سپتامبر را گرفت، در زمینه ای به وجود آمد که دار و ندار مردم افغانستان را در چهار سال آن با خاک، یک سان کرده بودند.

فکر کنید «با این وجود ایالات متحده مجبور شد به دولت ربانی رجوع کند تا بتواند طالبان را در سال ۲۰۰۱م شکست دهد.»

در همان سال ها که ماشین جنگی طالبان، دمار از روزگار مسعود و ربانی درآورده بود و آنان سال پُر در تاجکستان و مخفیانه به ایران، در رفت و آمد بودند، صدای نحیف و ضعیف ربانی که مردم ما به ریشخند به او لقب «بادپکه» داده بودند، بیشتر از رادیو های تاجکستان

ketabton.com - The Digital Library

شنیده می شد که همانند آدم های در حال فوت، هر لحظه منتظر بودند طالبان با فتح کُل افغانستان، آخرین لانه های شان را نیز اشغال کنند.
اگر به منطق مجوسی که آلزایمر دارد، توجه کنیم، حمله ی امریکا خیلی بعدتر از ترور مسعود، صورت گرفت. اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی، اعتقاد دارند اگر تقابل امریکا با طالبان نمی بود، پس از مرگ مسعود، جبهه ی شاریده و پاره پاره ی شان را طالبان ظرف چند هفته ی دیگر، کاملاً محو می کردند.
حمله ی امریکا بر افغانستان، طالبان را به عقب راند و باعث شد مجموع زاغان و بوم ها از سورخ هایی که تا کولاب حفر کرده بودند، برای انحصار قدرت، به پایتخت افغانستان، هجوم ببرند. این هجوم، اما هرگز با امتنان از امریکا، توام نبوده است؛ بل چنانی که مشاهده کردید به سطحی وقیح است که امریکا را مدیون خودشان می دانند.
در کنار نیایش هایی که به اصطلاح در زبان عقیم فارسی، مُد کرده اند، یکی هم نیاش پایش نیرو های خارجی در افغانستان است. افغان ستیزانی که با کتاب «ما همه افغان نیستیم!» به ما توهین کرده اند، می دانند که رفتن خارجی از افغانستان همان و حفر قبر شان همان.
پدرام دهن گنده در وب کمی که در آن، اقوام را برای تجزیه و فدرال علیه پشتون ها تحریک می کرد، با هراس می گوید «همین حالا وقتش است(در حضور نیرو های خارجی) ورنه پس از آن حتی طرح هم کرده نمی توانیم.»
در بخش دست آویز همیشه گی تنقید «خاک فروشی»، مقاله ای نوشته ام به نام «خاک فروش و وطن فروش.» در این مقاله تبیین کرده ام که با وجود استعمار و توان نابودکنده ی آن، اما امرای افغان در قرن نوزده، موفق شدند جلو حذف کامل افغانستان را بگیرند. در واقع آنان هرگز توان نداشتند جلو اتحادی را بگیرند که اگر میان

ketabton.com - The Digital Library

روسان و انگلیس ها به وجود می آمد، فاتحه ی افغانستان، دو قرن قبل خوانده شده بود.

پس از تجاوز اتحاد شوروی و حضور جامعه ی بین المللی، شاهد وطن فروشی های اقلیت های درگیر در سیاست شدیم. در تاریخ کشور ما سابقه نداشته تا برای حفظ قدرت، کُل کشور را چنانی که اقلیت های قومی مطرح، انجام داده اند، در اختیار بیگانه، قرار داده باشند. پدیده ی وطن فروشی، یک اصل کلان غیر پشتونی ست؛ زیرا بدون آن نمی توانند قدرت را انحصار کنند.

خلاصه، پس از توهین ها، تحریف ها، زشت گویی ها و هتاکی های بی مانند، چنانی که ذات مجوس حکم می کند، در تضاد و تناقض آشکار که در تمام آن ها به جنایات فرهنگی و خیانت های ملی، توهین و زیر سوال بُردن تمامیت ارضی افغانستان، تن داده اند، بی توجه یا شاید به دلیل آلزایمر، نوشته ی کسی با شهرت آرین فر را می آورند. شاید دلایل دیگر نیز داشته باشد؛ هراس از آن چه کرده اند، نویسنده گان و ناشران کتاب «ما همه افغان نیستیم!» را واداشته با جا دادن مقاله ای که تمام کتاب شان را زیر سوال می برد(برعکس) به خصوص پشتون ها را برائت دهند که خلاف رویه و روحیه ی سراپای توهین آمیز شان در کتاب «ما همه افغان نیستیم!» یهودی نیستند.

در مورد کاستی های مقاله ی آریان فر، تبصره نمی کنم، اما توجه کنید کسانی که کتاب توهین آمیز «ما همه افغان نیستیم!» را تهیه کرده اند، پس از این مقاله، چنانی که گمان یک بزرگ ما(استاد رحمت آریا) می رود در کتابی که در واقع یک مجموعه ی مقالات متضاد و متناقض است، هرچند با رویکرد نفی و تحریف، اما همچنان آلزایمر خود را حفظ می کنند.

«هم میهنان! متوجه پروژه ی اسرائیل سازی دوم در کشور تان باشید.

ketabton.com - The Digital Library

این جمله، عنوان مقاله ای ست از آقای دکتر آرین فر که در شماره ی ۲۷ هفته نامه ی فارسی(پایگاه نشراتی شورای همبسته گی تاجیکان افغانستان(امروزی) مورخ ۳۱ سرطان ۱۳۹۷ در کابل به نشر رسیده است. این مقاله نیز قابل توجه است که خود گفته است: من تنها به علم باور دارم، نه به افسانه.

علمی ست به نام ژنتیک یا نسب شناسی آزمایشی های DNA که در گستره ی پشتون ها انجام شده است و نشان می دهد که در خون پشتون ها «هاپلو»ی گروه های پیوسته گی خونی نوع R1a که ویژه ی توده های اروپاییدی است، به گونه ی میانگین در حدود ۵۵ درصد، تثبیت شده است.

این گونه پشتون ها در خانواده ی نواده ی نوده های ایرانی پس از نورستانی، ایرانی ترین تیره به شمار می روند. در خون نورستانی ها این گونه «هاپلوها» در حدود ۶۰ درصد تثبیت شده است. این در حالی ست که این گونه هاپلو ها در خون ایرانی ها و تاجیک ها از ۳۰ درصد بیش تر نیست. برعکس هاپلو های نوع قفقازی که برای ایرانی ها، تاجیک ها، هزاره ها و ازبک ها مختص می باشد، در خون پشتون ها به پیمانه ی بسیار کم دیده می شود. در حدود ۲ تا ۳ درصد درست همین هاپلو ها برای اعراب و یهودی ها مختص می باشند. یعنی از دید نسب شناسی میان پشتون ها و سامی ها خویشاوندی خونی دیده نمی شود، یعنی ژنیتیک نمی تواند چنین چیزی را تایید کند. از دید تاریخی هم پشتون ها از قبایل آریایی هستند. همین گونه دانشمندان علم ایتمولوژی(ریشه شناسی زبان) تثبیت کرده اند که پشتون های ابدالی با پارس ها و پارسی وان ها از یک ریشه و تبار اند. خود کلمه ی «پشتو»، برخاسته از پرسو و پرتو، یعنی پارس است که با نشانه ی جمع آن(ن) پشتون شده است. در این زمینه، پروفیسور «ریچارد نلسن فرای»،

ketabton.com - The Digital Library

دانشمند ایران شناس امریکایی در کتاب خود به تفصیل توضیح داده است.

همین گونه قراری که پروفیسور گانکوفسکی، افغانستان شناس شناخته شده ی روسیه، نوشته است، پشتون های غلجایی از بازمانده گان یفتلی ها اند که به پیمانه ای با بازمانده گان سپاهیان محمود غزنوی، آمیزش یافته اند. در خون آن ها در حدود ۱۵درصد هاپلو های ترکی دیده می شود. از دید تاریخی بخش بزرگی از یفتلی ها پس از شکست خوردن از ترک ها در سده ی ششم در بخارا، بیش تر به سوی جنوب هندوکش مهاجرت کردند. از دید گانکوفسکی، پشتون های غلجایی بیش تر بازمانده گان همین یفتلی ها اند.

گذشته از این همه دانشمندان تبارشناس یا اتنولوژیست جهان، پشتون ها را یک قوم ایرانی می شناسند و در این زمینه اجماع هست. از دید زبان شناسی، هم همه زبان شناسان جهان، پشتو را یکی از زبان های شرقی ایرانی می دانند و باز هم در این زمینه هیچ گونه اختلافی ندارند، یعنی بنا به همه داده های تاریخی و علمی، پشتون ها با پارس ها و تاجیک ها هم ریشه و هم تبار و هم نژاد و هم زبان اند.

آن چه مربوط افسانه ی یهودی بودن پشتون ها می گردد، هیچ گونه اساس و پایه ی تاریخی و علمی ندارد. شاید چند قبیله ی یهودی که در تاریخ به نام قبایل گمشده ی یهود معروف اند در ۲۵۰۰ سال پیش به کدام گوشه ی پشته ی ایران، مهاجرت نموده باشند، اما این ها با گذشت زمان چنان در میانه توده های ایرانی ذوب شده اند که دیگر سخن گفتن از سامی تبار بودن آن ها بسیار بی هوده است. هرچه هست نباید از یاد برد که یهودیت، یک آیین است، نه تبار. افسانه ی یهودی بودن پشتون ها از آن جا برخاسته است که در گذشته همه مردم به این باور بودند که شجره ی همه قبایل انسانی به گونه ای به یکی از پسران حضرت نوح می رسد. برای مثال ترک ها نسبت خود را به یک آدم

ketabton.com - The Digital Library

افسانه یی به نام ترک بابا می رسانند که گویی از نواده گـان یغـث ابـن نوح بوده باشد. این در حالی ست که در تاریخ مکتوب یهودی اصلاً از آدمی با چنین نام و نشانی یاد نمی شود و آشکار است که جعلی اسـت. عین همین چیز در باره ی پشتون هـا صـدق مـی کنـد، امـا هـیچ سـند و مدرکی در دست نیست که بتواند از دید تاریخ و علمی ثابت بسازد که پشتون ها یهود بوده اند. تازه در درازای تاریخ، چندین بار باشنده گـان پشته ی ایران با سایر اقوام آمیزش یافته اند. برای مثال با توده هـای بـین النهرین و یمن و مصر ارمنستان و بیزانتین، در دوره های پادشاهی ماد ها و هخامنشیان و ساسانیان با یونانیان در دوره ی اسکندر، با عـرب هـا در دوره ی اسلام، بـا تـرک هـا در دوره ی فرمـانروایی خاقانـات بـزرگ، ترک ها با هندی ها در دوره ی استیلای محمود غزنوی، نـادر افشـار و احمدشاه درانی با مغول ها در دوره ی یورش چنگیز خـان. از ایـن کـه بگذریم در دوره ی صفویان بـرای مثـال قنـدهاری هـا بـه پیمانـه ای بـا قزلباشـان و گرجـی هـا آمیـزش یافتـه بودنـد؛ چـه در دوره ی محمـود غزنوی و چه در دوره ی بابر و همین گونه در دوره ی احمدشاه درانی، هزاران کنیز هندی به سرزمین ما آورده شده بودند. در دوره ی صـفویه و نادر افشار، چند پادگـان سـپاهی در هـرات و قنـدهار و کابـل مسـتقر بودنـد. حـالا مـی گـذریم از ایـن کـه در دوره ی اسـلام، پنجـاه هـزار خانواده ی عرب به ایران و خراسان و آسیای میانـه آورده شـده بودنـد. روشن است که جریان همه ی این رویداد ها میان سپاهیانی که در ایـن سرزمین ماندگار می شدند و با دوشیزه گان بومی ازدواج می کردنـد و چه در جریان لشکرکشی های پادشاهان ما به سایر سرزمین ها که کنیـز می گرفتند، اختلاط اقوام رُخ می داد.

در یک سخن، اکنون دیگر بسیار دشـوار اسـت بگـوییم کـه چـه کـس متعلق به کدام قوم بوده است، اما یک چیز روشن است: کـارزاری کـه اکنون از سوی محافل صهیونیستی، به راه انداخته شده است، بی چون و

ketabton.com - The Digital Library

چـرا رنـگ و بـوی سیاسـی دارد و در پشـت سـر آن کـدام پـروژه ی جیوپولیتیـک پنهـان اسـت. در غیـر آن خـود تصـور کنیـد کـه پـس از گذشت ۲۵۰۰ سال، چه گونه می توان در جست و جـوی چنـد قبیلـه ی گمشده ی یهودی افتـاد کـه شـاید در کـدام گوشـه ی پشـته ی ایـران، ساکن شده باشند. هرچه بوده این یهودیان با گذشت زمان، آیین و زبان خود را از دست داده و در میان تـوده هـای بـومی، آسـیمیله شـده انـد. اکنون بیش تر بهـره بـرداری ابـزاری از پشـتون هـا در کـدام پـروژه ی جیوپولیتیک مطرح است تا شجره کشی تاریخی پـس از گذشـت دو و نیم هزاره. اگر این گونه باشد می پذیریم که چند قبیلـه ی یهـودی کـه معلوم نیست شمارشـان بـه چنـد صـد نفـر مـی رسـیده اسـت، در شـرق پشته ی ایران، در گستره ی بود و باش کنونی قبایل پشتون، ساکن شده باشند. حالا مقایسه کنید شمار سپاهیان اسکندر را چهل هزار می نویسند و شمار خانواده های عرب، پنجاه هزار بوده است. اگـر هـر خـانواده را پنج نفر بشماریم، ۲۵۰ هزار نفر می شوند. تنها شمار پارسیانی که پس از حمله ی اعراب به شرق گریخته بودند، ۱۳۰ هـزار نفـر تخمـین زده مـی شود. به درستی روشن نیست که در سـپاه محمـود غزنـوی، چنـد هـزار تُرک بوده اند؟ همین گونه در جایی خواندم کـه شـمار کنیـزان آورده شده در لشکرکشی های احمدشـاه درانـی از هنـد، بـه هفتـاد هـزار مـی رسیده است.

اگر شمار سپاهیان مغولی اسکان شده در این دیار را هـم چنـد ده هـزار بپنداریم و سایر توده های تورانی را که در روند تاریخ، به این سرزمین، مهاجر شده بودند، هم به حساب بیاوریم، در یک سخن، همین امروز به چشم سر شاهد آمیزش توده های انسانی در سراسر جهان هستیم و هیچ قوم و تبار ناب و خالص وجود ندارد. گیریم که داشته باشد، یعنی چه؟ در یک سخن و به قول مولانا من اگر خود را ترک یا هندو می خوانم، به خاطر به دست آوردن دل یار است:

ketabton.com - The Digital Library

گه ترکم و گه هندو، گه رومی گه زنگی
از نقش تو است ای جان اقرارم و انکارم

در این اواخر حلقات صهیونیستی برای بهره برداری ابزاری، تبلیغات زهرآگینی را به راه انداخته و خلاف داده های تاریخی، می خواهند با شجره کشی های جعلی، پشتون ها را در جمع قبایل گمشده ی یهودی، جا بزنند. بی چون و چرا در پُشت پرده ی این کارزار، اهداف شوم سیاسی نهفته است. من در باره ی پروژه ی ساختن یک اسراییل دیگر در منطقه، سال ها پیش هشدار داده بودم. اکنون اسراییل و شیوخ وهابی سعودی در اندیشه ی ساختن اسراییل دوم هستند. در غیر آن شگفتی برانگیز است که چه گونه پس از گذشت دو هزار و پنجصد سال، ناگهان صهیونیست ها به یاد قبایل گمشده ی خود افتاده اند؟»

«نظر و پیشنهاد:

از لحاظ اعتقاد اسلامی، همه مسلمان ها با هم برادر اند. یعنی برادران از نگاه حقوقی با هم برابر می باشند و باز هم به لحاظ اعتقاد اسلامی، همه از اولاد آدم(ع) هستند و باز هم از لحاظ اعتقاد اسلامی «بهترین شان پرهیزگارترین شان است». خاین از هر ملیت، قوم و گروهی که باشد، خاین است. صادق از هر گروه، قوم و تباری که باشد صادق و مورد احترام بوده، خیانت اشخاص و افراد، مربوط تمام قوم آن نمی شود.

به نظر ما پشتون ها از هر منطقه، تبار و گروه اجتماعی ای که باشند، به جز یک تعداد معدود یهودی شده که در خدمت آمریکا، انگلیس و اسرائیل قرار دارند، بقیه برادران ما هستند؛ از هر منطقه ی نژادی و تباری ای(راجپوت هندی، آریایی، سامی...) که باشند.» (همان، ص ۲۵۹)

یک دوست ما می گفت «دیگران را سیل بُرد، ما را بقه می برد!» پس از آن همه توهین که در گذشته، هرگز سابقه نداشته، دم از برادری مسلمانی می زنند!؟ در حالی که وطن فروشی ها و در واقع نوکری های

ketabton.com - The Digital Library

خودشان برای خارجیان را از یاد بُرده اند، سعی می کنند هرچه زوتر از مقالی خلاص شوند که احساس می کنم عذاب وجدان، آزار شان می دهد.

اما برادری اسلامی با یک مجوس معتقد به مجوسیت، ممکن است؟! می دانید که دیانت زردشتی یا باب کردن دوباره ی آن در قرن چهارم هجری و اپدیت آن در حکومت پهلوی ها و بالاخره صیقل کاری آن از سوی مجوسان افغانستان، کاملاً جهت تقابل با اسلام است. همین سرپوشی که به نام نویسنده ی این کتاب بالای یک مجموعه ی مقالات سراپا توهین و تحریف گذشته اند، صاحب تالیفی به نام «دین زردشت، آیین یکتا پرستی بود»، است.

سه یا چهار سال قبل، وقتی کتاب «آیین های سخیف» را منتشر کردم که اولین کتاب یا مدخل در تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی بود و آن را در اختیار یک مجوسی که از دوستان به اصطلاح نویسنده ی کتاب «ما همه افغان نیستیم!» است، قرار دادم، با دستان لرزان و رنگ پریده، فقط با مرور آن کتاب نیز به لرزه افتاد که دید دین زردشتی، نه فقط عامل باور وحدانیت نیست، بل دوآلیسم مشهور آن(دو مبدایی) که خدای شیطان و خدای غیر شیطان(اهورمزدا و اهریمن) می شود، میزان عقل و منطق متعصبانی را محرز می کند که فقط از روی جعل و تعصب قومی، به آن پر و بال می دهند.

می دانید که بعضی از شوونیستان تاجک، به اندازه ای وقیح اند که سعی می کنند با طرح زردشت، وانمود کنند قومی دارند که در دین نیز خودکفا بوده اند. حالا شما وضع کنونی و تاریخ واقعی آنان را ملاحظه کنید! اگر یک مجموعه ی کتب بی مقدار و جعلی نباشد، کمتر از کم نیز بر کسی پوشیده نیست.

«دولت های دست نشانده ی کرزی- غنی به حمایت انگلیس، آمریکا و اسراییل شاید بتوانند شناسنامه های «افغان سازی» را توزیع کنند، اما

ketabton.com - The Digital Library

هرگز نمی توانند اختلاف ملی را که از این طریق، ایجاد کرده اند، حل کنند. این اعمال خاینانه، مانند آتش زیر خاکستر، شعله ور است؛ بالاخره رییس قبیله پرستان را خواهد سوخت. اگر این اختلاف های ملی، عادلانه و انسانی حل نشوند، روزی می رسد که دیگر افغانستانی هم وجود نخواهد داشت.» (همان، ص ۲۹۶)

این، آخرین اقتباسی ست که از کتاب جنایت فرهنگی «ما همه افغان نیستیم!» کرده ام. آلزایمر گرفته گانی که بیش از همه محتاج حضور ملکی و نظامی خارجی در افغانستان استند و برای آن به حد وطن فروشی نیز خدمت کرده اند، باز هم با یک طرفه ساختن قضیه، در حالی که با جنایت فرهنگی خودشان، عواقب آن را نسنجیده اند، در اخیر تهدید می کنند.

«بعضی علایم ناخوش»(نام یک مقاله ی من) که در روابط ما با امریکا ایجاد شده اند، بی ارتباط به کار های رسانه یی و فرهنگی اخیر نیستند که در تمام آن ها سعی می شود با تحمیل عناصر بحران در کشور، با حذف پشتون ها جهت رو آوردن هرچه بیشتر شان به خشونت، عمداً با کشاله دار ساختن معضلات، پروژه هایی به منصه ی ظهور برسند که از قبل، نقشه های آن ها را بروز کرده بودند.

با تایید سخنان یک فرهنگی ما(سیف الله فضل) جنایت فرهنگی کتاب «ما همه افغان نیستیم!»، بسیار هشدار دهنده است. چیزی هایی پُشت پرده صورت گرفته اند که یک گروهک حقیر را این همه وقیح ساخته اند تا به نام آزادی بیان و رسانه و همچنان در ضعف های یک حکومت تحمیلی ائتلافی که بعضی افراد آن برای جنایات فرهنگی، زمینه می سازند، به چاپ کتابی اقدام کنند که در توهین به پشتون ها، زیر سوال بُردن واحد سیاسی افغانستان، تهدید و تحدید تمامیت ارضی افغانستان، سابقه ندارد؛ اما چند پیشنهاد و چند راه حل:

ketabton.com - The Digital Library

ضرور نیست آشفته شویم و با ابراز احساسات، زمینه ی سوء استفاده ی بیگانه را وسیع بسیازیم.
من چند سال قبل با ورود به جمع مدافعان افغان و افغانستان، اعتقاد داشتم و دارم و این موضوع را با شماری از بزرگان ما مطرح کرده ام که هیچ مخالف ما در افغانستان، مادرزادی نیست. آنان به هر نام و هر دلیلی که باشد، از داده هایی استفاده می کنند که ولو زشت و ناپسند، اما باعث تبارز آنان می شوند.
در نوشته ای از صاحب نظر مرادی(ستمی زندانی به اثر دزدی مالی) که افکار بدخشی و امثال او را تفسیر و تعبیر می کرد، خوانده ام که در واقع مشی فرهنگی غلط و نادرست حکومت های قبلی افغانستان با تعیین عمق تاریخی و باستان گرایی، در نضج گروه های افغان ستیز، نقش داشته است.
صاحب نظر مرادی به قول بدخشی، نوشته بود که تسلط پشتون ها باعث شده تا نام آریانا، حذف شود. می دانید که مرحوم احمد علی کهزاد با جعل نام آریانا، از نخستین واضعان جنایت فرهنگی در افغانستان است.
من جهت تنقید آریایی و آریانا، یک کتاب مفصل(آریاییسم) چاپ کرده ام. بنا بر این، بخشی از ستیزه های غیر منطقی با ما، به تعمیم داده های غلط، برمی گردد. دقت کنید! با هر بار طرح افغان ستیزی و پشتون ستیزی، جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی را بروز می کنند.
اما یکی از شیوه های تداوی تعصب قومی، تنقید تاریخ است. در این نوشته از زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، نام بُرده ام. این اندیشمند بی نظیر و نابغه، با شاهکار های تحقیقی خویش ثابت کرده که مثلاً هرچه مجوسان تاجکستان، افغانستان و ایران ادعا می کنند، سراپا جعلی و دروغ اند. خوب، اگر این روشنگری ها را تعمیم دهیم، بی نیاز از تقابل و گریبان گیری، به سلامت فکری و اجتماعی مردم خویش، کمک کرده ایم. به این لحاظ، شخصاً خودم و با پرهیز از هر نوع تصادم،

ketabton.com - The Digital Library

گفت و گو، خشونت لفظی، کلامی و شعاری، همه را دور زدم و با انتشار نوشته ها و کتاب های روشنگر، حداقل بخشی از آن افراد فرهنگی جامعه ی ما را بیدار کرده ام که همانند خودم فرهنگی اند، اما فکر می کردند آن چه به نام افتخارات آریانایی، خراسانی و فارسی می بافند، راست بود.

وقایه، بهتر از معالجه است! با وجود شدت قباحت جنایت فرهنگی کتاب «ما همه افغان نیستیم!» از هموطنان عزیز می خواهم به اثر اهمیت حادثه و ضرورت فرهنگ سازی های مثبت و حامی افغانیت و اسلامیت، کتبی را مطالعه کنند و تعمیم دهند که به خاطر حفظ منافع ملی، و تقابل منطقی و فرهنگی با ستمی گری، منتشر کرده ام. با وقوف بر محتویات این کتاب های روشنگر، ضمن آگاهی های گسترده ی تاریخی، درک خواهید کرد که منتقدان ما در افغانستان، چه قدر مردم بی اصل و نسب، حقیر و عقده مند استند. بنا بر این، تعمیم کتاب های روشنگر را اصلی جهت مبارزه با شرک افغان ستیزی بشمارید و سرسری از آن نگذرید.

در واقع بدترین زیان های فزیکی، جبران می شوند، حتی خسارات تاریخی، اما زیان های اعتقادی، مردم را جدا و دشمن می سازند. بسیاری از جدایی ها و دشمنی های اعتقادی، هرگز رفع نمی شوند.

یادآوری:

از طریق لینک های زیر، مجموعه ای از کتاب های روشنگر مرا را رایگان دانلود کنید!

۱- کتاب حقیقت خورشید(پیرامون کلمات افغان و افغانستان):
https://www.ketabton.com/book/12533

۲- کتاب پندار ستمی(پیرامون پدیده ی ستمی و ستمیان):
https://www.ketabton.com/book/12546

۳- کتاب پور خرد(پیرامون معرفی استاد ناصر پورپیرار):
https://www.ketabton.com/book/12758

ketabton.com - The Digital Library

۴- کتاب نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی(تنقید شاهنامه و فردوسی):
https://www.ketabton.com/book/12772
۵- کتاب آریاییسم(تنقید آریانا و آریایی):
https://www.ketabton.com/book/12791
۶- کتاب آرکاییسم(تنقید باستان گرایی):
https://www.ketabton.com/book/12812
۷- کتاب آیین های سخیف(تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی):
https://www.ketabton.com/book/12845
۸- کتاب مُنحنی تاریخ(تنقید کوروش به اصطلاح کبیر و هخامنشیان):
https://www.ketabton.com/book/12855
۹- کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می شوند(تنقید افتخارات مجوس ها):
https://www.ketabton.com/book/12827
۱۰- کتاب دری افغانی(پیرامون اهمیت زبان و نام دری در افغانستان):
https://www.ketabton.com/book/12780
۱۱- کتاب در متن مدعا(پیرامون اوضاع غم انگیز اهل سنت ایران):
https://www.ketabton.com/book/12547
۱۲- کتاب در جغرافیای جهان سوم(پیرامون ستیز قومی و ستم ملی در ایران):
https://www.ketabton.com/book/12548
۱۳- کتاب محوطه ی سیاه(پیرامون مکتب سیاه فارسیسم):
https://www.ketabton.com/book/12583

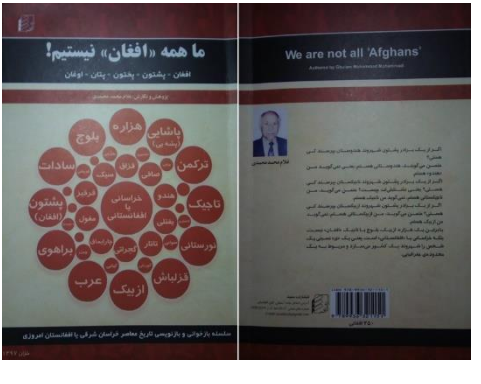

مصطفی عمرزی

ketabton.com - The Digital Library

- هر دم از این باغ!

اگر زمان را اشتباه نکرده باشم، فکر کنم دو سال قبل بود که یک تجمع بسیار کوچک با شکل و شمایل روحانیت ولایت فقیه، در ولایت بامیان، شعار می دادند: «هزاره، هویت تحمیلی ست!» در همان زمان، نخستین تنقیدی که بر این حرکت سخیف رفت، عطف توجه به رویت فرهنگی، زبانی، قومی و جسمی معترضان بود.
مخالفان هویت قومی هزاره، از جمله ی سادات اهل تشیع، قبل از همه با قرن ها استحاله در میان اکثریت هزاره، اگر ذهنیت های عرب زده گی شان را منفی کنیم، هیچ چیز مستقل ندارند. این اصل، مصداق آن ساداتی نیز است که در میان پشتون ها، اوزبیک ها و اقوام دیگر استحاله شده اند و در جامعه ی مذهبی ما به فرق شیعه و سنی تقسیم می شوند. دوگانه گی هویتی(دو رگه بودن) آنان را از جامعه ی خاص قوم عرب، متمایز می سازد. به هر حال، انتساب به سید/ سادات، محرز می کند که ذهنیت عربی آنان نیز پابرجاست.
در افغانستان ما، طبقه ی سادات، به ویژه سادات اهل سنت، بسیار محترم اند. از سید جمال الدین افغان تا سید خلیل الله هاشمیان، بزرگانی داریم که در دودمان خویش، فرزندانی دارند که در افغانیت، نمونه و الگو اند.
خلط بشری، یک اصل بشری ست. پس از هزاران سال امتزاج، این پدیده(استحاله) زمانی که مرز های مدنی گسترده می شوند، همه را در بر می گیرد. در تاریخ، تبارز کار فرهنگی قومی، اما از نشان غیر قومی، شهرت جهانی دارد. ملای بلخی را همه می شناسند. زبان کاربردی او، ترکی یا از هویت قومی او نیست- هرچند اشعار ترکی نیز دارد- بل اکثراً از زبان استقراضی(دری) استفاده کرده است.

ketabton.com - The Digital Library

بسیاری از گذشته گان بزرگ، یکی در جای دیگر(به معنی قومی) مفاهیم انسانی را منتقل کرده اند. صرف نظر از این که گرایش ها، خواسته ها و مهم تر از همه سیاست، جزو آن ها شمرده می شوند.
تنقید رفتارشناسی، در کنار مزایای فرهنگی، ابعاد منفی گرایش هایی را نیز محرز کرده است که حتی در متن فرهنگی، وارد کردن اغراض به منظور استفاده، باید تفکیک شود.
انتساب خاص، به منظور استفاده، یک سنت بسیار عتیقه است. می بینیم که در قرن بیست و یک، همچنان تابوسازی های خاندانی به نام پیر، شیخ، مرشد و رهبر، تعقل جمعی را تضعیف می کنند و با حفظ جمود فکری، بخشی از حیات و ممات انسانی را مصادره کرده اند.
در جامعه ی ما، شجره های خاندانی، به افراد و اشخاصی می رسند که قرن ها با گرو گرفتن شعور مردم، آنان را غلام و کنیز ساخته بودند. به ویژه نضج مذهبی، شماری را همیشه واداشته بدون تعقل، به افراد و خانواده هایی تمکین کنند که از اعتقادات مردم، سوء استفاده کرده اند.
روحانیت شیعه در افغانستان، به خصوص پس از انقلاب اسلامی ایران که سادات حاکم در آن کشور با اصل ولایت فقیه، در اوایل زیرجلدی و اکنون علنی، به تحریک ذهنیت هایی می پردازند که با صبغه ی شیعه، یک نوع سیاست است.
در جنگ های داخلی، احزاب هزاره، به دلیل اکثریت شیعه، گزیر و ناگزیر در چنبره ی ولایت فقیه ایران، مانده بودند. رهبری مذهبی آنان که برای تبارز، محتاج محور های قم و نجف بود، در لایه ی سیاست ها گیر می ماند.
درگیری فرهنگی در بامیان که به گونه ای مرکز تجمع قوم معزز هزاره ی ماست، از سال ها قبل درگیری سادات شیعه با کُل هزاره ها نیز قلمداد می شود. مرحوم عبدالعلی مزاری بار ها از سوی سید آصف محسنی به نام حزب وحدتی ای متهم می شد که به گرایش های عرب

ketabton.com - The Digital Library

زده گی میل ندارد. موضع گیری های ضد هزاره گی شیخ آصف محسنی، بالاخره به فاجعه ی افشار و تضعیف حزب وحدت به رهبری مرحوم عبدالعلی مزاری تمام شدند. از همان زمان تاکنون که شاهد خوب ترین پیشرفت های فرهنگی، مدنی و آموزشی جامعه ی هزاره ی خود استیم، تضاد درونی رهایی از تابو های دینی و استحاله شده، آنان را در بر گرفته است. از تجمع ضد هزاره گی سادات شیعه تا تکفیر نماد های فرهنگ اصیل هزاره گی(ساز دمبوره) گونه ی دیگری از تقابل قومی به میان آمده که اگر عناصر مرتجع وابسته به خارجی نباشند، نیاز است یک مجموعه ی انسانی، به ویژه از طیف تحصیل کرده، اولویت های انسانی(درد مشترک) را فراموش نکنند و در استحاله ترین شکل، به عصبیتی دامن نزنند که به نفع ما نیست.

هراس از عام شدن معارف و گرایش های خاص که مبنی بر حقوق قومی مطرح می شوند، گروه های مذهبی خاندانی را بیش از همه تهدید می کنند.

آخرین نمونه ی تحریک منفی سیاسی که باید به اقتدای ولایت فقیه در افغانستان، جنبه ی رسمی می داد، ادعای یک سادات مشکوک به نام سید نورالله جلیلی بود. مردم می گویند که این شخص شیعه است و خلاف ادعای های فقر مادی، در هنگامه ی انتخابات ریاست جمهوری اخیر، پول هایی مصرف می کرد که غیر معمول بودند. حرکت های ضد افغانی او(بی حرمتی به سرود ملی) و تعمیم ذهنیت سیطره ی خاص سادات تا از این طریق به حل و فصلی رو بیاوریم که به نوعی ایجاد محور های افراد و اشخاص خاندانی شمرده می شود و هیچ فرقی با شاه بازی ها و امیربازی ها ندارد، خرد جمعی را زیر سوال می بُردند.

کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، همزمان با نشر کتاب سخیف «ما همه افغان نیستیم!» در سال ۱۳۹۷ش در کابل از سوی انتشارات سعید، منتشر شده است. صاحب این بنگاه از مردمان دره ی

ketabton.com - The Digital Library

هزاره ی پنجشیر است که شوونیستان تاجک به تازه گی آن جا را دره ی آبشار، نامگذاری کرده اند. ملا سعید در پوهنتون کابل در فاکولته ی شرعیات، درس می دهد.

قبل از پرداختن به محتوای کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، نام مولف یا گردآورنده ی آن، جلب توجه کرد. تحقیق در این زمینه، کسی را معرفی می کند که همانند تمام سادات شیعه ی استحاله شده در میان مردم هزاره ی ما، همه چیز خود را مدیون جامعه ی هزاره اند. این طیف با ذهنیت های عرب زده در حالی که از سر تا پا از فرهنگ تا قیافه، هیچ تفاوتی از یک هزاره ندارند، اما جزو طرف هایی محسوب می شوند که برای نان و نوا، به هر هویتی درمی آیند.

از زمان سید مهدی فرخ(سفیر حکومت پهلوی در کابل) که با کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان»، ریشه ی ستیز روحانیت مرتجع شیعه با پشتون ها را ثابت می سازد، تا نمونه های داخلی، آن چه به نام تبیین تاریخ پشتون ها و افغان ها نشر می کنند، بیشتر به منظور برداشتن موانعی هستند که جلو اغراض شان را می گیرند.

متاسفانه در ۱۸ سال اخیر، سهل انگاری های سیاسی به قدری زیانبار شدند که با میلانی شدن آن ها بسیاری از ثبات فرهنگی و قومی افغانستان، دچار تاملات گوناگون شده اند. در ایران با ۲۰ میلیون اهل سنت، بخشی از آنان(یک میلیون) که در تهران زنده گی می کنند، حتی یک مسجد ندارند، اما در ۱۸ سال پسین در افغانستان، رشد روز افزون تکایا، مساجد، حوزه ها و بالاخره مجتمع وحشتناک حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین در کابل که با تمام دم و دستگاه رسانه یی از سوی ایران تمویل می شود، به بروز ناهنجاری هایی رسیده که افزون بر ثقلت سیاسی، وابسته گی ها را توجیه می کند.

حکومت های سالیان اخیر افغانستان به دلیل وابسته گی ها و ضعف هایی که بخشی به اثر حضور افغان های مهاجر در ایران رونما می

ketabton.com - The Digital Library

شوند، در مواردی سعی کرده اند از طریق افراد وابسته به ایران، حمایت آن کشور را جلب کنند.
بار ها دیده شده است که کسانی جهت جلب نظر ایران، به دیدار پدرام رفته اند. ائتلاف با محور های شیعه ی وابسته به ایران، به دلیل جلب حمایت آن کشور نیز صورت می گیرد.
این خفت های بی پیشینه با توسعه ی فرهنگی، رسانه یی و مذهبی به قدری به جامعه ی ما آسیب زده اند که محتوای آن ها به نام نوشته و کتاب به راحتی منتشر می شوند.
با خشم عامه ی مردم ما مبنی بر نبود هویت ملی/ سیاسی افغان در تذکره ی الکترونیک، بحث های مختلفی رونما شدند که بخشی هم دامن زده می شدند.
ما شاهد انواع حرکات زشت و سخیفی بودیم و استیم که چه گونه با ناچیز ترین استطاعت فرهنگی، اما سعی کرده اند با تعمیم جعلیات و شطحیات، ذهنیت عامه را اشغال کنند.
می دانید که تحلیل و تبیین، کار هر کس نیست. مسایل پیچیده ی فرهنگی، درک و سواد عمیق می خواهد. یکی از رویکرد های تحمیق اجتماعی در افغانستان، به دلیل سطح ناچیز سواد مردم است.
تعمیم زشتی ها در حالی که بار ها شاهد بودیم به اندازه ی آن تنقید نمی شود، یک بخش جامعه ی افغانی را- ولو خیلی ناچیز- به جان خودش انداخته است(افغان ستیزی).
وقتی یک خواننده ی معمولی با کتب و نوشته هایی مواجه می شود که به اثر ماخذ و منابع زیاد، سرگیچه آور اند، به همین میزان از آن متاثر می شود. تحریک رسانه یی، به ویژه در شبکه های اجتماعی که تنی چند از مخالفان، همانند مرغ مقلد، افکار و اباطیل ستمی گری را پخش می کنند، اما با یک حرکت مجاب کننده که یک تنقید است، به همان سرعتی روحیه می بازند که از اخذ منفی، احساساتی شده بودند.

ketabton.com - The Digital Library

متاسفانه واکنش های به جا(تنقید موثر) هرگز کلیتی نشده اند. همین اکنون در کابل، حتی یک کتاب مفصل و جامع که پیشینه ی تاریخی افغان و افغانستان را بی نیاز از انحرافات آریایی تبیین کند، وجود ندارد. برعکس ذهنیت درگیر باستان گرایی و جعلیات تعمیم یافته به نام پارس- خراسانی، مجامع علمی ما را درمانده می سازند که می بینند وفق آنان با جعلیات رسمی، هرگز به ترحم افغان ستیزانی کمک نکرده است که حتی با تعمیم رسمی جعلیات، حاضر نیستند پشتون و پشتو را تحویل بگیرند.

افزون بر ستیز گسترده ی سیاسی، تحریف تاریخ و فرهنگ، گونه ی دیگری از تضعیف قومی پشتون ها شمرده می شود که در این مثال(معرفی یک کتاب مغرض) ثابت می کنم اصل گسست افغانستان را بر اساس اصل تفکیک و ساختار قبیله یی قوم بزرگ پشتون نیز برنامه ریزی کرده اند.

چند سال قبل در مقاله ی «دا بله خوشحالی» در پاسخ به یک حرکت سخیف پشتون ستیز که ادعا کرده بود پشتون ها به این خاطر قوم نیستند که «چرا این همه زی، خیل و وال، به نام قوم نامیده می شوند» نیز در برابر دشمنان، ایستاده بودم. در حالی که با تنقید قبیله گرایی، بار ها حربه ساخته اند، اما با کوچک کردن مردم ما در قبایل و تحلیل آن ها در برداشت های فرهنگی، می خواهند از درون خورد شویم.

من در همان مقاله ام تبیین کرده بودم که اگر هم برداشت آنان را بپذیریم، اگر ۲۰۰ قبیله ی پشتون ها را دو صد قوم بشماریم که حداقل صد تای آن ها در افغانستان زنده گی می کنند، باز هم اگر مغرضان آدم نشوند، مفاد نمی کنند. به اصطلاح آنان، اگر قبایل را قوم بشماریم، به هر نامی که باشند، صاحب حقوق اند. ادعای آنان برای کسب حقوق، هیچ خلایی نمی گذارد و جمع آن، چیزی می شود که پشتون

ketabton.com - The Digital Library

می نامند. بنا بر این برای مخالفانی که یک درصد اند، باز هم بیش از یک درصد نمی رسد.

«در این کتاب[پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه] بعد از مطالعهء مختصر تبارشناسی پشتون ها، به معرفی مستند قبایل و اقوام پشتون‌های عرب‌تبار از نسل امامان شیعه، پرداخته شده‌است. در این بخش، شخصیت‌ها و مشاهیر عرب تبار پشتون معرفی شده‌اند و نسبنامه‌های عرب‌تباران نیز با ذکر منبع گردآوری و تنظیم شده‌است.»

«مطالعهء سرگذشت پشتون‌های عرب‌تبار نشان می‌دهد که ضد انسانی‌ترین ستمی که در حق فرزندان اهل بیت پیامبر(ص) و اعقاب آن ها از دوران بنی‌امیه تا کنون در جهان اسلام و از جمله در افغانستان صورت گرفته‌است، مجبور شدن آن‌ها به کتمان هویت و حل شدن اجباری در میان اقوام دیگر است.»

در نخست طرح پشتون های عرب تبار یا چنانی که زیرپوستی لحاظ می کنند، سادات پشتون، یک پدیده ی استحاله شده ی غیر جبری هستند. نویسنده در حالی که از کمترین شباهت با اعراب نیز برخورد نیست(سید هزاره) این بحث را شامل حال خودش نیز می سازد که اگر اجبار را لحاظ کنیم، به این لحاظ اجداد او نیز زیر سیطره ی هزاره گان ما هزاره شده اند. به عبارت دیگر، اگر قیافه اش را محک بزنیم، شجره اش به جای عربستان، به سوی مغولستان برمی گردد.

پرسش ما این است چرا مردمی که در منطقه به داشتن بیش از ۶۰۰ سال تبارز سیاسی و دست بالایی، بسیاری از اقوام را تابع خویش کرده بودند، مجبور به کتمان هویت خویش شده اند؟

پشتون ها حداقل در سه صد سال اخیر، کشور ساخته اند و با حفظ سیطره ی سیاسی آن، با وجود تجاوز بیگانه، هیچ قدرتی نتوانسته است آنان را حذف کند. شاید حفظ هویت پشتونی در میان بعضی از سادات

ketabton.com - The Digital Library

ما به این دلیل نیز باشد که جزو قوم بزرگ افغانستان، منافع بسیار کلان دارند.

«این پژوهش نشان می‌دهد که قیس عبدالرشید، جد امجد پشتون‌ها اسرائیلی‌تبار بوده و قبایل پشتون منتسب به فرزندان اصلی اعقاب او از نسل غرغشتی، بیتنی و سربنی از نژاد سامی محسوب می‌شوند و پشتون‌های اصلی هم همین‌ها هستند. همچنین ثابت و آشکار می‌سازد که اعقاب و قبیله‌های منتسب به قوم متی، پشتون‌های وصلی بوده و از نسل سیّد شاه‌حسین(سیّد علی سرمست) مشهور به شاه‌حسین غوری، عرب‌تبار و منتسب به امام جعفر صادق(ع) ششمین امام شیعیان هستند. بنا بر این، دو قبیلهء بزرگ و مشهور قوم متی به‌نام غلجایی و لودی و زیرشاخه‌های آن‌ها مانند هوتک، خروتی، توخی، تره‌کی، احمدزی، ابراهیم خیل، سوری، سلیمان خیل، نیازی و... عرب‌تبار هستند که پشتونیزه شده اند. به همین ترتیب قوم وردک و برادران شان هُنی، اشترانی و مشوانی از نسل سیّد محمد گیسودراز عرب‌تبار اند و پشتون اصلی نمی‌باشند.»

ظاهراً اصل قضیه که چه باعث شده مردمی پشتونیزه شوند که اگر تحلیل آقای مصباح زاده را جدی بگیریم، معلوم نیست چرا در زمانی پشتون شده اند که به قول این ها، پشتون ها تاریخ سیاسی نداشته اند.

می دانید که بیشتر تاریخ سیاسی ست که باعث سیطره ی قومی می شود. جالب تر از همه، چنانی که بار ها در این مورد تبیین کرده ام، واقعاً دریافت این پرسش خیلی سخت است که اگر تاریخ روایی(غیر مستند، غیر آرکاییک و فاقد زبان شناسی) را مهم بشماریم، پذیرش میلیونی یک بخش یهودیان که امروزه از راسخ ترین مسلمانان جهان اند و در گستره ی ۸۰ تا صد میلیون، ده چند کُل جمعیت یهودیان جهان، در آسیا تاریخ ساخته اند، هر چه پنداره ی توهم باشد را می شکند.

ketabton.com - The Digital Library

پیروان دیانت یهود از قدیم ترین زمان ظهور تاکنون، معتقدترین مذهبیون دنیا اند. سطح استحاله ی این مردم با مردمان دیگر و ترک دین در میان یهودیان جهان که ۱۳ میلیون شمرده می شوند، از کمترین و ناچیزترین هاست. به جرات می شود گفت که یهودیان، مردمی اند که ناچیزترین افراد ترک دیانت و ترک قومیت را دارند.

هیچ سندی وجود ندارد که بخشی خیلی بزرگ تر از اصل، از خود بُریده باشد و با خصوصیات فرهنگی، زبانی و قومی به قدری بزرگ شده باشد که در جای دیگر در گستره ی میلیونی، پشتون نامیده می شوند.

بهتر است با تعقیب ادعای مولف کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، انحرافاتی را نیز رد گیری کنیم که جزو فرهنگ های تحمیق مردم، به راستی هم نمی دانند چه می گویند و چه می نویسند.

در حالی که بخشی را به یهودیان حواله کرده اند، یک بخش دیگر بی هیچ سند موثق تاریخی، در حالی که بزرگ ترین شاخه وانمود می شوند، اما در حین زمان اکثریت اهل سنت استند، از نسل امامان شیعه شناخته شده اند.

در میان پشتون ها شیعیان نیز وجود دارند، اما اکثراً سادات نیستند. آنان به دلیل اعتقادی، شیعه شناخته می شوند، نه به دلیل قومی. در ردیفی که به نام پشتون های «متی» شمرده اند و شخصیت های بزرگ شان از لودی ها تا هوتکی ها را اعراب نسل امام جعفر شمرده اند، از کنار نام هایی نیز گذشته اند که ظاهراً با رواج گسترده ی فرهنگ عرب در میان پشتون ها(نام های عربی) با نام های توخی، تره کی، هوتک، خروتی، به همان میزانی که از یهودیت فاصله می گیرند، با اصل عربی نام ها نیز مشکل دارند.

ketabton.com - The Digital Library

بخشی از اصیل ترین قبایل پشتون در جنوب افغانستان یا در پشتونخوا با نام های زدران، تنی، گُربز، منگل و... به قدری بومی اند که با هیچ شاخصه ی بیرونی چون عرب و یهودی محاسبه نمی شوند.
به هر حال، چنانی که خواندید از مهمترین بخش ابهام که تغییر است، با چند کلمه می گذرند. چرا این همه عرب در حالی پشتون شده اند که در روزگار آنان، پشتون ها تاریخ سیاسی نداشتند؟ یعنی پشتون بودن به نفع هیچ کسی نبوده است.
«یکی از عجائب اختلاط اقوام و مردمان در جامعهء بشری آن است که به مرور زمان افراد و اقوام ضعیف در معدهء اقوام قوی و مسلط حل شده و هویت خود را از دست می‌دهند و حتی به ضد خود تبدیل می‌شوند. این پدیده را می‌توان در جامعهء پشتون به‌وضوح مشاهده کرد، چنانی که برخی عرب‌تبارانِ پشتون، به خصوص از قبیلهء غلجایی در خصومت با پیروان علی‌بن اَبی‌طالب(ع) که جدشان محسوب می‌شود، پا جای پای ستمگران بنی‌امیه از معاویه تا عبدالملک بن مروان گذاشته اند. به طور نمونه، شاه محمود هوتک که خود را سیّد و قریشی معرفی می کرد، به ائمهء اهل‌بیت علیهم السلام از امام علی(ع) تا امام مهدی(عج) اهانت می کرد و صدها هزار نفر از مردم بی گناه اصفهان را به جرم پیروی از علی(ع) و مکتب اهل بیت به قتل رساند تا این که در اثر جنایات زیاد، به جنون گرفتار شد.
هم‌اکنون نیز افرادی مانند گلبدین‌حکمتیار، به ائمهء اهل‌بیت، به خصوص حضرت امیرالمؤمنین و بانوی دو عالم، حضرت فاطمه زهرا(س)، امام حسین(ع) و امام مهدی(عج) بی‌اعتنایی و حتی اهانت می‌نماید که در نوشته‌هایش به زبان‌های فارسی و پشتو منتشر شده‌است.»
فارس زده گی در نوشته ی فردی به عصبیت قومی مبدل می شود که خیلی ضرور است با قیافه ی صد در صد هزاره گی، بیش از همه ثابت

ketabton.com - The Digital Library

کند چرا آن قدر تغییر شکل یافته که اگر ادعا نکند، پذیرش هویت سادات او نیز از محالات به شمار می رود. با چند سطر بی نهایت سخیف، مشی فرهنگی و سیاسی ولایت فقیه را تشریح کرده اند.

«یکی از عجائب اختلاط اقوام و مردمان در جامعهء بشری آن است که به مرور زمان افراد و اقوام ضعیف در معدهء اقوام قوی و مسلط حل شده و هویت خود را از دست می‌دهند و حتی به ضد خود تبدیل می‌شوند.» نویسنده یا نویسنده گان این سطور می دانند که چه نوشته اند؟ ادعا در این است تا از پشتون ها بُبرند و آنان را کوچک بسازند، اما با کمال آلزایمر نوشته اند که «افراد و اقوام ضعیف در معدهء اقوام قوی و مسلط حل شده و هویت خود را از دست می دهند و حتی به ضد خود مبدل می شوند.» با داخل کردن افراد و اقوام ضعیف در معده ی اقوام بزرگ، با تشبیهی که بی نهایت درمانده گی ادبی را نشان می دهد، به بزرگی قومی اذعان می کنند که هرچند نام نمی دهند، اما معلوم است که پشتون است؛ زیرا هدف، تجزیه و تحلیل قومی پشتون هاست. بنا بر این، آن افراد و اقوام ضعیف که معلوم نیست چه کسانی بوده اند، در معده ی اقوامی تحلیل رفته اند که در نهایت پشتون خوانده می شوند.

محمود هوتکی، یک پشتون سنی بود. می دانید که فتح ایران از سوی پشتون ها با پایان یکی از بدترین حاکمیت های تشیعه، یا شیعه ی صفوی به همراه بود؛ هرچند به قول فریدون اسلام نیا(مولف کتاب تاریخ ایران) مدت آن خوشبختی مردم ایران، خیلی کم بود، اما بر اساس ستیزی شکل گرفته بود که ستم شیعه بر سنی نیز شمرده می شد.

جنایات صفویان در کندهار، میرویس خان را مجبور می سازد با فتوای علمای عربستان برگردد و دمار از روزگار شیعیان متعصب صفوی درآورد.

ketabton.com - The Digital Library

در تنقید قرن بیست و یک، به خصوص در جغرافیای جهان سوم، رسوب ذهنی از دریچه ی یک متعصب، می تواند به قرونی سرایت کند که ناسیونالیسم معاصر در آن ها نامفهوم بود.

سید استحاله شده با فارس زده گی محض، محمود هوتکی را متهم می کند که چرا علیه اهل بیتی که ادعا کرده است آبا و اجدادش استند، قیام کرده است؟ نمی دانم موجه می دانید یا نه که تا چه زمانی ریشه های جهالت اینان را پی گیری کنیم تا حداقل به یک موردی برسند که قناعت اهل فرهنگ و خرد را حاصل کنند. اتهام به انجنیر حکمتیار را به خود و اعضای حزبش واگذار می کنم تا پاسخ یک وابسته ی دیگر را بدهند که با تعصب شیعه، دامن اهل سنت را گرفته است.

«امیدوارم این نوشته بتواند به نوبهء خود سبب بیداری و بصیرت قوم نجیب و مسلمان پشتون و سایر اقوام شود، تا درک کنند که ادعای جدایی خون‌ها و نژادها و وجود قوم خالص و یک پارچهء حقیقی و برتر از دیگران- که زبان، فرهنگ و سلطهءشان را بر اقوام دیگر تحمیل کنند- از باور های خرافی جوامع بدوی است که تاریخ مصرف آن ها گذشته‌است و نه تنها به درد انسان متمدن امروزی نمی‌خورد، بل که پیکر سلامت جامعه را مسموم می کند. در حال حاضر مردم افغانستان، مسموم همین سم کشندهء تبارگرایی هستند که از سوی قدرت‌های خارجی و فرصت‌طلبان خائن و روشنفکران بی‌بصیرت و مزدور، مورد سوء استفاده قرار می گیرد، آن هم به‌نام عدالت‌خواهی و دموکراسی.»

بلی، به این قیاس، یک نمونه اش نویسنده ی سطور بالاست. به مصداق ایرانی، مرد حسابی! مردم ما که در تمام انواع بلا، درد مشترک دارند، چه نیاز دارند به نام روایت و ادعا، چند رنگ شوند؟ در کجای تاریخ افغانستان، نفی هویت های قومی چنانی که در ایران معمول است، مستند می شود؟

ketabton.com - The Digital Library

اگر کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه» را یک گردآوری بی شرمانه ندانیم، همین اکنون، ستیز قومی به خاطر نفی پشتون ها، به عمده ترین کار افغان ستیزانی مبدل شده که یا در شورای تاجکان، یا در انجمن خراسانیان و یا در تکایا، مساجد و مراکز شیعی افغانستان نشسته اند و به نفع بیگانه گان، برنامه ریزی می کنند.
بلی، ما موافق استیم که «قدرت های خارجی، فرصت طلبان خائن و روشنفکران بی بصیرت و مزدور، مورد سوء استفاده قرار می گیرند»، زیرا کتبی چون «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه» و «ما همه افغان نیستیم!» را منتشر می کنند.
مردم ما به اشک تمساح ضرورت ندارند و نه دایه ی مهربان تر از مادر خواسته اند. آنان در کشوری که میراث سیاسی قوم و بزرگان شان است، از هزاران مکتب تا صدها پوهنتون، مراکز علمی تا نشریات گسترده ی فرهنگی، آن قدر مصلح دارند که بی نیاز از یک بیگانه که هنوز خودش را نشناخته، برای شان تاریخ و اصالت را تبیین می کنند. مردم ما بیدار استند و اجازه نمی دهند افغانیت، سقوط کند. چه بیداری ای بیشتر از این که حامیان هویت ملی(افغان) میلیونی اند.
در همان اقتباس، به تبع احترامی که به ما گذاشته اند(امیدوارم این نوشته بتواند به نوبهء خود سبب بیداری و بصیرت قوم نجیب و مسلمان پشتون... شود) محترمانه می گوییم بلی، برخلاف محتوای یک جُنگ بی سر و ته که در آن اصرار می کنند برداران قوم نجیب و مسلمان شان یهود استند، ارجاع می دهیم که لطفاً به آن چه عمل کنید که خودتان دانسته یا نادانسته می گوید: «ادعای جدایی خون‌ها و نژادها و وجود قوم خالص و یک پارچهء حقیقی و برتر از دیگران- که زبان، فرهنگ و سلطهء‌شان را بر اقوام دیگر تحمیل کنند- از باور های خرافی جوامع بدوی است که تاریخ مصرف آن گذشته‌است و نه تنها به درد انسان متمدن امروزی نمی‌خورد، بل که پیکر سلامت جامعه را مسموم

ketabton.com - The Digital Library

می کند. در حال حاضر مردم افغانستان مسموم همین سم کشندهء تبارگرایی هستند که از سوی قدرت‌های خارجی و فرصت‌طلبان خائن و روشنفکران بی‌بصیرت و مزدور، مورد سوء استفاده قرار می گیرد، آن هم به‌نام عدالت‌خواهی و دموکراسی.»

در تمام کتاب هایی که جهت تحمیق مردم، منتشر کرده اند، به خیالم هراس از بازخوانی قومی خودشان، به اعترافاتی منجر می شود که «باور های خرافی جوامع بدوی» می دانند.

سراسر کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، اشباع موضوعاتی ست که با اقتباس بالا از همان کتاب، باطل می شوند.

قبل از پایان این تنقید، یادآوری یک بحث فنی نیز ضروری ست. برخلاف باور های عام، تاریخ نویسی در افغانستان در حالی که شاهد حضور مقتدر پشتون ها استیم، هرگز به نفع این قوم، نبوده است.

با تعمیم باستانگرایی های مذموم، به همان میزانی که اصول افغان و افغانستان را گم کرده اند، با کشتی سواری آریایی و روایی، به قدری ابهام آفریده اند که رشته ی حقیقت نیز را گم کرده اند.

اگر فرصت یافتم با یک طرح نو، پیشنهاد می کنم تاریخ افغانستان را از زمان کنونی به گذشته، عمق تاریخی ببخشند. امتیاز چنین نگارشی در این است که افزون بر تبیین اصالت ها، واقعیت سیاسی کنونی ما بی نیاز به نام های غیره، به بُن/ ریشه می رسد. تعمیم چنین ذهنیتی، به راحتی به وقایه ی ملی کمک می کند. آن چه بیشتر باعث دشواری های کنونی سیاسی و فرهنگی ما شده است، تعیین مبداء از یک جای کاملاً مبهم(۵۰۰۰ هزار سال) است که بعداً با آریایی گرایی، مبهم تر می شود. چنین ابهامی نوع تنقیداتی را وسعت می بخشد که در زمان تقابل با توده های عام مردم، از سطح سواد آنان بلندتر می رود و فقط نخبه گان می توانند تحت تاثیر آن ها قرار نگیرند.

ketabton.com - The Digital Library

«طبق استدلال عبدالحی‌حبیبی، اظهارات و عقیدهء خود آن‌ها است که در طول تاریخ، پشتون‌ها بیان کرده و خود را با قاطعیت به تبار های مذکور منتسب اعلام کرده‌اند. شجره‌نامه‌های آن‌ها که نسل اندر نسل شفاهی و کتبی ارائه کرده اند، در کتب تاریخی ثبت شده و گواهی مستند است بر ادعای اسرائیلی‌تباری و عرب‌تباری پشتون‌ها. لیکن تعجب‌آور است که چرا برخی نویسندگان و فرهیخته گان پشتون و حتی غیر پشتون در دهه‌های اخیر، حقایق پیش گفته را افسانه و غیر علمی خوانده و برای آریایی‌نژاد ساختن پشتون‌ها به داستان‌ها و افسانه‌های هندی و یونانی به نام علم متوسل می‌شوند. متأسفانه این تلاش‌ها صادقانه نبوده، بل که مغرضانه و در برخی موارد ناآگاهانه صورت می‌گیرد. در این رابطه کافی ست که به برخورد دوگانهء علامه عبدالحی‌حبیبی توجه کنیم که منادی آریایی‌تباری پشتون‌ها است.»

همین اقتباس، نظر مرا تایید می کند که اشتباهات عمق تاریخی و استنتاج از روایت و افسانه، بدون این که ارزش آن ها را در روشنایی تاریخ تبیین کنند، جای خالی گذاشته تا حتی نویسنده/ نویسنده گان مغرض بالا، پشتون ها را در حالی عربی و یهودی بسازند که نمی توانند و قادر نیستند علاقه ی آن همه عرب و یهود به پشتون بودن را تحلیل کنند.

«نظریات فوق که مبتنی بر تطبیق اجباری نام واژه و جای‌واژهء پشتون و پشتو بر واژه‌های پاکتویس و پاکتوا در تاریخ هرودت و پکهت و ویدی می‌باشد، به دلایل مختلف مردود است:

۱- تاریخ هرودت خود مبتنی بر افسانه‌ها و قصه‌هاست و ضعف‌های زیادی از نظر دقت، صحت و امانت داری در آن مشاهده می‌شود. «توسیدید» یکی از مورخان یونانی معاصر هرودت، اصلاً او را به عنوان مورخ قبول نداشت و ارسطو، فیلسوف نامدار یونانی، او را افسانه‌پرداز خطاب می‌کرد.»

ketabton.com - The Digital Library

«همچنین در کتاب منجم هندی «بنان بریهات سمهیتا»، واژهء «اوگانا» (Avagana) و واژهء «اپوکین» در سفرنامهء زائر چینی به نام هیون تسانگ را برخی محققین مانند وارتان گریگوریان، مری لوئیس کلیفورد، عبدالحی حبیبی و میر محمد صدیق فرهنگ با واژهء «افغان» تطبیق داده و یا تطبیق آن‌را پذیرفته‌اند. قابل ذکر است که این مطابقت دادن، بیشتر مبنی بر احتمال و شاید و باید است؛ واقعیت تاریخی آن به اثبات نرسیده و مبنای علمی آن استدلال نشده است.»

همین که مسئله در چوکات علمی مطرح می شود، با منطق بدتر از «احتمال، شاید و باید» به ماست مالی رو می آرونـد. بلی، تطور زبان، یک اصل پذیرفته شده است. آن چه به نام افغان می شناسیم، بیشتر پس از پذیرش فرهنگ عربی می باشد.

منطقی نیست که پشتون ها با آن همه طول و تفصیل تاریخی و جغرافیا های مشهوری که افزون بر پشتونخوا، افغانستان را نیز جزء آن می شمارند، جدا از بقیه ی جهان، نازل شده باشند. قدمت آنان در چند طبقه ی تاریخی که با لحاظ فرهنگی تبیین می شود، نام آنان را به تبع زبان های رایج، دگرگون ساخته است. همین اکنون هویت سیاسی/ ملی ما در زبان هایی که تفاوت فاحش آوایی با زبان عرب دارند، مثلاً در انگلیسی، افگان(Afghan) خوانده می شود. بنا بر این، اگر در گذشته در زبان های چینی و هندی آپوکین و آواگانه شناخته شده است، برای یک باسواد اهل منطق، هیچ شبهه ای نمی گذارد که بلی، افغان، یک نام قدیمی چند هزار ساله می باشد.

«پشتون، پتان، پتهان، افغان و اوغان، نام‌های مختلف یک قوم است که به‌طور عمده در کشور های افغانستان و پاکستان از قرن‌های پیش تاکنون زندگی می‌کنند. آنان که پشتون و افغان را یکی نمی‌دانند و با تعریف ساخته گی، افغان را نام تمام اقوام افغانستان و پشتون را یک قوم خاص قلمداد می‌کنند، یا مغرض‌اند و یا جاهل.»

ketabton.com - The Digital Library

با آن چه نمونه آوردم، اوصاف مغرض یا جاهل، شامل حال نویسنده یا نویسنده گان اقتباس بالا می شود یا شامل حال اکثریت مردم افغانستان؟ مردم ما می دانند افغان، هویت سیاسی شان است که در آخرین نمونه ی سجل رسمی(تذکره ی الکترونیک) در کنار نام قومی آورده می شود، نه به جای آن.

در تمام کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، چنانی که از نام آن پیداست، سعی کرده اند با بی خاصیت ساختن قوم پشتون در قبایل، کلیت آن را کتمان کنند، اما با همان آلزایمر خاص که نمونه ی سخیف دیگرش را در کتاب «ما همه افغان نیستیم!» آورده بودم، همه چیز را فراموش می کنند و ناخودآگاه پشتون ها را در مقامی تایید می کنند که هستند(یک قوم بزرگ، اصیل، نجیب، تاریخ ساز، با پیشینه و اکثریت مردم افغانستان).

پوشیده نیست که برداشت های روایی، یک بحث خیلی متنازع است؛ زیرا روایت با جنبه های رنگ آمیزی فرهنگی، ماهیت ادبی و تشریح گفتار، نه محتوا، بیشتر با صیغه ای استعمال می شود که بسیار با سند و معیار های علمی، سر و کار ندارد.

می دانید که در فرقه ی شیعه که خود به ده ها تای دیگر تقسیم می شود، روایت، جزء ایدیالوژی شمرده می شود و قبول آن، بیشتر به نوعی ست که با باور های دینی، زنده گی می کنیم.

بر اساس روایت، حرمت و احترام، جای سند را می گیرند. یعنی قبول روایی موضوعات، نه به معنی تایید تاریخ، بل بیشتر با جنبه های صوری، افاده می شود. از جمله ی تنقیدات بی شمار بر ولایت فقیه در ایران، یکی هم این است که آن چه به قدسیت رهبر مذهبی انجامیده، پایه و اساس قرآنی ندارد و بیشتر روایی می باشد. در ویکی پیدیای دری می خوانیم:

ketabton.com - The Digital Library

«روایت، داستانی در یک قالب ساختار است(به صورت سخن، نوشتار، سرود، فلم، تلویزیون، بازی کمپیوتری، عکاسی یا تئاتر) که سکانسی از یک رخداد قصه‌یی یا غیر قصه‌یی را توصیف می کند.
داستان، فرآورده‌ء تخیلی ست که در جهان خود، واقعی نمایانده می‌شود. واژه‌ء داستان، ممکن است به عنوان مترادفی برای روایت استفاده شود. همچنین می تواند به عنوان کلمه‌ء ارجاعی به سکانس‌های توضیح داده شده در روایت تلقی شود. یک روایت ممکن است توسط یک شخصیت در خلال روایت بزرگ‌تر نقل شود. یک بخش مهم از روایت، شیوه‌ء روایت است. شیوه‌های به‌کار رفته برای برقراری ارتباط در روایت به عنوان یک عملکرد را روایتگری می‌نامند.
در کنار بیان، استدلال و توصیف روایت نیز جزء چهارم شیوه‌ء بیان در کلام تعریف می‌شود. در تعریف دقیق تر، روایت، شیوه‌ء قصه‌نویسی است که در آن، راوی مستقیماً با خواننده، ارتباط برقرار می کند.
داستان‌ها یک جنبه‌ء پُراهمیت فرهنگ به‌شمار می‌آیند. به بسیاری از کار های هنری و اکثر کارهای ادبی، داستان می گویند. در حقیقت، بشریت از داستان‌ها شکل گرفته‌است.
اون فلانگان از دانشگاه دوک، استاد تحقیقات حس آگاهی می‌نویسد: «شواهد قویاً نشان می‌دهند که انسان در تمام فرهنگ‌ها برای ارزش گذاری هویت خود، از نوعی فرم روایتی استفاده می کند. ما داستان سرایان دیرینه هستیم!
از دیدگاه روایت‌شناختی، روایت، همان بازنمایی قصه(یعنی یک رخداد یا مجموعه‌ای از رخدادها)ست.
برخی پژوهشگران مدعی‌اند بدون حضور کسی که روایت را نقل کند(یعنی راوی) روایتی در کار نیست، اما بسیاری از نمایش‌ها و فلم‌ها در این دیدگاه، نادیده گرفته شده‌اند؛ زیرا نمایش و فلم، معمولاً بدون

ketabton.com - The Digital Library

راوی، قصه‌گویی می‌کنند. روایت‌ها دو جزء اصلی دارند: قصه و گفتمان روایی.»

«در کتاب حیات افغانی، وجه تسمیهء دیگری به این شرح برای پشتون و پشتو آمده است. «بر اساس یک روایت معتبر و قابل باور، «پشت»، نام یک منطقه در غور است که نخستین بار قیس عبدالرشید، جد اعلای قوم افغان در آن سکونت اختیار کرد. از آن به بعد ساکنان منطقهء «پشت» به نام «پشتون» شهرت یافتند و زبان‌شان هم «پشتو» نامیده شد. به عبارت دیگر «پشتون» به «پشته» منسوب است که معنای آن تپه است. به خاطر این که این مردم(پشتون‌ها) در مناطق کوهستانی مانند غورات، سلیمان غر یا کسی، زندگی می‌کردند، با تصرف کم لفظی در واژهء «پشته»، پشتون نامیده شدند. بنا بر این، معنای پشتون، کوهستانی است.» (محمد حیات خان، ۱۸۱)

بر اساس تعریف روایت، می بینیم که قصه بافی در تورایخی که کمتر از روایت نیستند، بیشتر به معنی تزئین فرهنگی، به کار رفته است. در نمونه های زیاد مثنوی هفتاد من کاغذ فارسی، مثلاً در شاهنامه ها جزییاتی مرقوم اند که تایید حتی یک کلمه ی آن ها غیر منطقی می باشد. داستان های دیو و پری، مغازله، فتح و لشکرکشی شاهنامه ها پیش از این که تاریخ باشند، آرایه هایی جهت جلب خواننده اند.

متاسفانه در تاریخ نویسی افغانستان، ایران و تاجکستان، در برداشت های پان ها، خلط مستندات تاریخی، به ابهام انجامیده است. بنا بر این، تنقید آن ها با میلان به روایت، گاه واقعیت هایی را مصادره می کند که از قدیم تا کنون برجا مانده اند.

در مورد افغان و پشتون، اگر افسانه پردازی های شجره یی را منفی کنیم، می بینیم که واقعیت های مستند آن- پیش از حضور اعراب- تا عمق تاریخ، فرو می روند.

ketabton.com - The Digital Library

نویسنده یا نویسنده گان کتاب «پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه»، چنانی که در چنین مجموعه نوشته های ضد و نقیض معمول است، پاسخ نمی دهند مردمی به شهرت افغان، چرا با انتساب به تپه، خیلی زود از نام افغان افتیده اند؟ به گواهی تاریخ، آنان بالاخره پایین آمده اند و در یک منطقه ی بزرگ، نه فقط بر میلیون ها تن حکم رانده اند، بل از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان تاریخ سازی کرده اند. اگر منطق انتساب آنان به تپه را درست بشماریم که ناگزیر زمانی اهل تپه بوده اند(تحلیل مصباح زاده) با فرود در زمین های هموار و کسب قدرت، حالا باید نام های منسوب به زمین، شهر و سیاست می داشتند. یادم نرود که نویسنده/ نویسنده گان مغرض، پس از معنی پشت به تپه، پشتون ها را کوهستانی معرفی می کنند. البته تفاوت ارتفاعات، خاکی و سنگی بودن تپه ها و کوه ها را کودکان نیز می دانند.

«قبیلهء «متی»، متشکل از سه قبیلهٔ بزرگ دیگر و زیرمجموعه‌های آن‌ها به‌نام‌های غلزوی(غلجی)، سروانی و لودی می‌باشد. این قبیله، نه‌تنها هویت مذهبی و فرهنگی، بل که هویت تباری خود را- جز موارد خاص- نیز از دست داده است. قبیلهٔ متی بر اساس شجره نامهٔ سیّد شاه حسین(سیّد علی سرمست) جد شان، از نسل امام جعفر صادق علیه السلام هستند.»

به دنبال این پرسش که چرا این همه تغییراتی رونما شده اند که بعضی قبایل، بدون کمترین ذهنیت یهودی و عربی، پشتون بمانند، به این حقیقت ارجاع می دهم که در تبلیغات منفی، هر چیزی به کار می آید؛ اما در تاریخ دنیا، هیچ تغییری بی تحلیل فرهنگی، زبان شناسی، باستان شناسی، مستند و علمی، پذیرفته نمی شود.

همین اکنون که این سطور را می نویسم، کار قلم من که یک فرهنگی پشتون استم، در گونه ای از طبیعی ترین استحاله ی بشری، زبان پشتو

ketabton.com - The Digital Library

نیست، اما زبان دری نیز با ماهیت ترکیبی، به خلط پدیده ی های سیاسی، ادبی و بشری می ماند.

در کشور ما، باور های اسلامی از هزار سال بدین سو، تحلیل منطقی اعتقادات هستند. تنوع افغانی با ده ها قوم و زبان، تحلیل انسانی ترین مزاوجت هایی ست که اگر مرا پشتون دری زبان ساخته، شاید یک سید شیعه را بیش از همه هزاره ساخته باشد. در چنین حقایقی ست که تحلیل فرهنگی، زبان شناسی، باستان شناسی، مستند و علمی رونما می شود.

اصرار مداوم که یک بخش معزز، محترم و بزرگ کشور ما(قوم پشتون) در حالی که مسلمان ترین بنده گان خدایند و با فرسخ ها فاصله از اصالت های یهودی، زبان و فرهنگ مجزا دارند، اگر فاقد عناصر تحلیل منطقی باشد، عاری از غیر اخلاقی ترین نوع برخورد نیست که در هرج و مرج کنونی، شماری از مزدورترین وابسته گان بیگانه، راه انداخته اند تا خانه ی مشترک ما را خراب کنند.

داغ کردن ستیز قومی به نام عدالت اجتماعی که یکی را به نفع دیگر تضعیف کنند، نه فرهنگی ست و نه جزو آن حساب می شود، بل خوب ترین نام آن، حربه ی سیاسی شمرده می شود.

ما از تمام داعیه های قومی که منطقی و باعث تامین اولویت های انسانی باشند، حمایت می کنیم، اما نه به قیمت نفی خود ما.

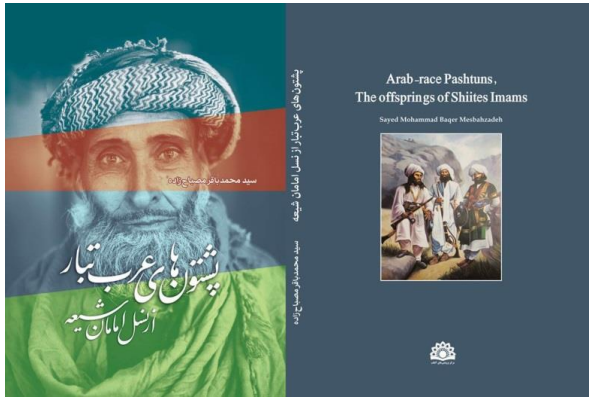

مصطفی عمرزی

ketabton.com - The Digital Library

- **معرفی مصطفی «عمرزی»**
- (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)
- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

ketabton.com - The Digital Library

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
۳- مرز و بوم (تاریخی).
۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
۱۴- روزگار (نوستالژی).
۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

ketabton.com - The Digital Library

۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).

جزوه ها:
۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:
۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:
۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پورِ خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
۹- دریِ افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

ketabton.com - The Digital Library

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:
۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

ketabton.com - The Digital Library

۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

ketabton.com - The Digital Library

We are all "Afghans"!

Apaghane = Apokin = Apghan = Afghan

Author: Mustafa Omarzi

اگر از یک برادر تاجک تبعه ی افغانستان، بپرسند کی استی؟ حتماً می گوید «افغان استم!» نمی گوید «تاجک استم!»
اگر از یک برادر چچن تبعه ی روسیه، بپرسند کی استی؟ یعنی نشنلتی ات چیست؟ حتماً می گوید «من روس استم!» نمی گوید «چچن استم!»
اگر از یک برادر عرب تبعه ی امریکا، بپرسند کی استی؟ حتماً می گوید «من امریکایی استم!» نمی گوید «عرب استم!»
بنا بر این، هویت های سیاسی، مولفه های ملی اند. در جهان ما، کشور های زیادی وجود دارند که به نام یک قوم یا حتی یک شخص اند؛ اما این مسئله، باعث ستر هویت های درونی(قومی) آن ها نمی شود.
هویت ملی افغان با دیرینه گی دو هزار سال، از قدیم ترین نام های تاریخی کشور ماست. این نام، بی هیچ توجیه صرفی با نام کدام قوم دیگر، در شش صد سال اخیر، از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تنها تاریخ سیاسی دارد. افزون بر این، در سه صد سال پسین، نام پُرافتخار کُل مردم ماست. افغان ها با این شهرت، سه صد سال کارنامه های دولتداری، حماسی، جهادی، سیاسی، عمرانی، رفاهی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی خویش را در جهان، ثبت کرده اند. یعنی مردم ما هیچ نامی بهتر از ملت افغان، ندارند. این خصوصیت، توام با وسعت مقوله ی جیوپولیتیک، افغان بودن را به سنت همیشه گی تعریف مردم ما، مبدل ساخته است.

To the chain of criticism, rebuke and satire of traitors, magicians and foreign mercenaries

Spring 2020

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English